پري فيض خدا

نوسنده: تري ورگ
مترجم: گيلدا حاجبي

فهرست

عنوان **صفحه**

سپاسگزای ها

من خود را مدیون بسیاری می دانم که به یاری آنها و توسط نوشته ها، سخنان و زندگی آزادمنشانۀ ایشان، تفکرات من در مورد موضوع فیض شکل و قوام گرفت. خدا را بر ای وجود یکایکشان شکر می کنم.
همچنین عمیقا"خدا را شکر می کنم که به من این امتیاز را بخشید تا در کلیسای پُرفیضی ریشه داشته باشم."کلیسای مسیح پادشاه"(The Church of Christ the King- CCK) درشهر برایتون به مدت ۲۵ سال به منزلۀ خانۀ من بوده و این افتخاررا داشته ام که از آنجا برای رساندن این پیغام به کرّات مسافرت کنم. "مرزهای جدید" (*Newfrontiers*) همانند خانواده ای است مُتشَکل از کلیساهای مختلف، که حدود ۳۰ سال است آنرا خدمت می کنم. آنها در میان ملتها پراکنده اند و با پرستشها، عملکردها، و شهادت خود در مورد نیکویی این فیض، آن را تجلیل می کنند که من از تک تک افراد این خانوادۀ همواره گسترده سپاسگزارم.
در انتها می خواهم خالصانه تَشکرات برخاسته از دل خود را به جنیس پیترز(Janis Peters) منشی من ادا کنم که نسخۀ خطی این کتاب را برای من تحریر کرده است. کفایت و اشتیاق خارق العادۀ او سبب شد که این مهم به صورت حاضر درآید.

موافقتها

اقتباس از سرود **"فیض خدا "** سرودۀ " Judy Pruett" صفحۀ ۷۸و۷۹

Copyright ©1990 Judy Pruett/Kingsway Music

Tym@kingsway.co.ukAdm. by Kingsway Music.
Europe & با موافقت، بکاربرده شده است. Commonwealth (excl. Canada).
اقتباس از سرود نوشته شده توسط Madame Guyon, James Clarke & Co. با موافقت، بکاربرده شده است.
اقتباس از سرود **"پاک کن قلبم را "** سرودۀ Brian Doerkson صفحۀ ۱۵۶
Copyright ©1990 Mercy/Vineyard Publishing.
با موافقت، بکاربرده شده است.

پیشگفتار

درحدود ۱۶ سال بود که مسیحی بودم تا اینکه چشمانم به معرفت حقیقت **فیض خدا** بصورت تحولی در زندگی ام، گشوده شد.

زندگی مسیحی من با یک سیر قهقرایی پنج ساله آغاز گردید و با ۱۱ سال مسیحیت غیورانه اما مملوّ از احساس عذاب وجدان مسیحی دنبال شد. من بطور روزافزونی وارد خدمت خداوند گشته به همین دلیل کار غیرکلیسایی خودم را به خاطر پذیرفتن خدمت تمام وقت بشارت، ترک کرده به مدرسۀ الهیّات پیوستم. سپس چند سالی نیز مشغول خدمت شبانی شدم.

روزی درنظرم آسمانی روشن در میان ابرهای بالای سرم پدیدار شد اما بزودی ناپدید گردید. بطور ناپایداری احساس کردم که صدای خدا را می شنوم که می گوید: لازم نیست که من محبت او را تحصیل کنم زیرا که او مرا مجاناً" محبت کرده است و همیشه دوستم خواهد داشت. ولی این به آسانی باورکردنی نبود. در نتیجه من به اخلاقیات گذشتۀ خود مبتنی بر انجام وظایف، غیرت عملی و اشتیاق به خدا و خدمت او که با احساس الزام دائمی همراه بود بازگشتم.

بعدها آن ابرها دوباره در نظرم پدیدارشدند و من دیگر مطمئن بودم که چیزی تازه و بطورُ پر جلالی آزادکننده، دیده بودم. به همین دلیل خودم را به مطالعه ای تازه سپردم وسپس به موعظۀ فیض خدا پرداختم. اما اینبار موعظه های من با یک آزادی جدید، و شادی و اطمیان و یقین خاصی ادغام شده بود. من دیگر تحول کاملی را در زندگی مسیحی خودم شخصا"تجربه کرده بودم.

در طی چندین سال این باعث افتخار و شادی من بوده است که در میان ملتهای مختلف، فیض خدا را اعلام کرده، اشخاصی را مشاهده کنم که زندگیشان توسط این حقیقت شگفت انگیز تحول یافته است. کمتر شادی ای را میتوان یافت که قابل قیاس با کشف شگفت انگیز فیض خدا باشد و من این را یقین دارم که اگر شما نیزخودتان را با دلی باز و روحی پذیرا به مطالعۀ این مهم بسپارید، تمامی تجربۀ شما نیز از مسیح تحول خواهد یافت. شما نیز آزاد خواهید بود تا از فیض او لذت برده، محبت او را تجلیل کنید. و با اطمینان یافتن ازعدالتی که برایگان یافته اید، قادر خواهید بود که آنرا به دیگران بشناسانید.

فیض خدا درک وفهم ما را به تکاپو وامی دارد. لطف ومهربانی خدا غیرقابل غوررسی است و عهد محبت او غیرقابل تنقیض است. امید من این است که وقتی شما نوشته ای را که در دست دارید می خوانید با محبت خدا به طریقی جدید و رهایی بخش روبرو گردید.

تری ویرگو
ژانویۀ ۱۹۹۴

فصل اول
راه دخول

شاید شما نیز در زمرۀ اشخاصی باشید که میل دارند در راه رفتن با خدا، بیشتر به کمال رسیده برسند. و شاید از خود می پرسید که آیا به اندازۀ کافی عمل می کنید تا لایق خشنودی و پذیرفته شدن از جانب او باشید؟ شاید حتي زمانی هم که دعا می کنید ابرهای "اِلزام کاذب" شما را می آزارند. حتی ممکن است مطالعۀ کتابمقدس نیز تازگی و لذت خود را برای شما از دست داده باشد.

چگونه می توان بر سعی و تلاش انسانی و احساس حزن و دلسردی که چون دور باطلی بدنبال همند چیره شد؟ شاید در این میان از فهم موضوعی قاصر آمده اید، موضوعی که می تواند چون کلیدی، دری تازه ای را به روی شما بازکند.

این فصلِ آغاز شده، شما را از بند شریعت گرایی آزاد کرده، شما را به زندگی ثمربخشی هدایت می کند تا بتوانید از فیض خدا برخوردار شوید.

فصل اول
راه دخول

این موضوع، کاملا"بستگی به کسی دارد که او را می شناسید! من وهمسرم در شهری در مقابل بنای قدیمی و بسیار معروفی ایستاده بودیم. من دلیل محکمی داشتم که بتوانیم داخل این بنا شده به بازدید گوشه و کنارآن بپردازیم. همچنانکه من و همسرم عملا"داشتیم به سوی نرده های اطراف باغ آن بنای مجلل جذب می شدیم، پلیس تنومندی که کاملا"مسلح بود، به ما نزدیک شد. او از ما پرسید که می خواهیم به کجا برویم. من با شکّ و تردید جواب دادم که ما امیدواریم که داخل این قصر بشویم. او با حالت تأسف باری نظری به من کرد و به این نحو به مرد سَفیهی چون من فهمانید که هیچکس نمی تواند داخل این بنا بشود.

من توضیح دادم که یک واعظ هستم و آنروز صبح در کلیسایی که داشتم موعظه می کردم، توسط یکی از اعضاء کلیسا اطمینان داده شدم که می توانم توسط همان شخص اجازۀ دخول به این ساختمان راداشته باشم. او از من پرسید: و این شخص چه کسی است؟ من با حالت رقّت باری جواب دادم: فکر می کنم اسمش جان است.

شاید بتوانم بگویم که هیچوقت تا به آن اندازه احساس بی صلاحیتی و مردودیّت از بَرآورده شدن هرگونه آرزویی که داشتم، نکرده بودم. درست در همان موقع جان (شخص مورد نظر) با حالتی شتابزده از ماشینی بیرون پریده به طرف ما دوید. در واقع من او را تا آن زمان ملاقات نکرده بودم و شخصا" او را نمی شناختم. او در واقع یکی از اعضای کلیسایی بود که صبح در آن موعظه کرده بودم اما به او راهنمایی لازم داده شده بود و به ملاقات من و همسرم آمده بود تا ما را به داخل آن بنا ببرد. او کارت شناسایی خودش را به افسری که در باجه ای نزدیک نشسته بود نشان داد که توسط کامپیوتری بازرسی شد.

در کمال شگفتی دیدم که دَرِ ورودی باز شد و ما توانستیم نه تنها داخل محوطه بشویم بلکه به مدخل ساختمان نیز راه پیدا کردیم. به ما گفته شده بود که برای ملاقات کننده ها دو نوع گردش، تدارک دیده شده است. نوع دوم بهتر از نوع معمولی آن بود که برای متشخص ترین اشخاص مهیا دیده شده بود که توسط آن می شد قسمتهای اندرونی وبسیار خصوصی رانیز بازدید کرد، ولی ما این امتیاز را یافتیم که حتی گردشی بهتر از نوع دوم داشته باشیم چون قادر بودیم تمامی اتاقها وراهروهای مخصوصی را نیز که در آن بنا یافت می شد بازدید بکنیم و هیچ کس نیز نمی توانست مانع گردش ما شود. در آن حوالی نگهبان با محبتی نیز بود که تمامی جزئیات را برای ما توضیح داد.

این بسیار عالی بنظر میرسید که توانسته بودیم توسط شخصی که به او امید بسته بودیم اجازه دخول کسب کرده باشیم ومجاز بودیم که از همه جا دیدن کنیم. پولس رسول می فرماید: "پس چونکه به ایمان عادل شمرده شده ایم نزد خدا سلامتی (صلح و آرامش) داریم، به وساطت خداوند ما عیسای مسیح که به وساطت او دخول نیز یافته ایم به وسیلهٔ ایمان در آن فیضی که در آن پایداریم و به امید جلال خدا فخر می نماییم."(رومیان۵: ۱و۲) خدا کسی را به ما بخشیده است که می تواند دست یابی به فیض را برای ما میسّر بسازد.

من وهمسرم همیشه بازدید آن بنا را بیاد خواهیم داشت. ولی البته آن فقط یک دیدار محض بود در حالیکه مسیح ما را در محلی قرارداده است که می توانیم بطور دائم در آن سکونت کنیم. ما به خاطر اجازهٔ دخولی که او برای ما کسب کرده است در فیض ایستاده ایم. مسیح نه تنها ما را از عقوبت و خشم آینده رهانیده و گناهان ما را بخشیده است، بلکه برای ما محل و موقعیتی نیز

کسب کرده است که بتوانیم در آن پذیرفته شده وایمن بایستیم. همچنین بتوانیم کاملا"دارای شرایط لازم بوده، هیچوقت ترس از دست رفتن ناگهانی این اعتبار را به دل راه ندهی و یا اینکه مجبواربه تخلیهٔ آن باشیم، زیرا اختیارات اوبر تمام موانعی که برعلیه ما برخاسته اند چیره خواهد شد. نیازی نیست که ما عمق دلهای خود را تفتیش کنیم و تا بتوانیم با زور و فشار به آن داخل شویم. تنها راه دخول، عدالت کامل مسیح می باشد. پس برای کسب دخول، ما را فقط لازم است که بیاموزیم چگونه در این فیض بایستیم.

حکومت و تسلط در زندگی (در حیات، سلطنت نمودن)

در همان باب (رومیان ۱۷:۵) پولس از امید و انتظار مهم ما، بعنوان "در حیات سلطنت نمودن" یاد می کند. وعده های مشابه دیگری نیز چون "مسیح همیشه ما را در ظفر رهبری خواهد کرد." (دوم قرنتیان ۲: ۱۴) یا اینکه "ما از حد زیاده نصرت (غلبه) داریم از طریق او که ما را محبت کرد." (رومیان ۸: ۳۷) برای ما وجود دارند. این جملات هیجان انگیزدر واقع باید زندگی معمولی ما را توصیف کرده باشند. اما به خاطر اینکه ما می دانیم از آنها بسیار به دور هستیم، به جای تشویق، این وعده ها ما را در احساس محکومیت وامی گذارند. اغلب ما با این حقیقت روبرو گردیده ایم که به سختی بتوان "در حیات حکومت کرد." (بر زندگی مُسلّط بود.) به عبارتی دیگر بسیاری مواقع ما باختگان هستیم تا بَرَندگان و به لطف افسردگی، دلمردگی واحساس ناشایستگی در مقابل خدا، احساس شخصیْ را داریم که براو تسلط یافته اند تا اینکه او مسلط بوده بتواند حکومت کند وبگذارید بپذیریم که در واقع محکوم هستیم تا حاکم!

"ایکاش می توانستم بر زندگی مسلّط باشم." این دقیقا"بیشتر وقتها آرزوی قلبی ماست. برخی اوقات شاید در یک گردهمایی مخصوص، در معرض موعظه ای تفتیش کننده قرار گرفته ، متوجه یک بحران روحانی در زندگی خود می شویم. باردیگر اعتراف کرده از خداوند رحمت می طلبیم، و اگر واکنش ما از ته دل بوده باشد، شاید حتی به عزم و تصمیمی جدید منتهی گردیم. بعضی وقتها خصوصا" در آغاز سال جدید، دوباره با همین مسأله روبرو می شویم. بعد از اینکه یک سال در رکود روحانی بوده ایم، می خواهیم با تلاش وتکاپویی جدید سال نورا آغاز می کنیم. شاید

کسی دفتر یادداشت روزانۀ جدیدی به عنوان هدیۀ سال نو بما داده که همۀ صفحاتش هنوزسفید و ضایع نشده است و ما هیچ روزی از این سال جدید رانیزهنوز تبا ه نکردهایم. فقط اگر می توانستم بهتر عمل کنم. فقط اگر می توانستم بر زندگی مسلّط باشم. کاش می شد بتوانم فاتح باشم. چرا من نمی توانم بَرَنده باشم و نه بازنده.

متأسفانه در این لحظه ایماندار ریشه در اشتیاقی صادقانه دارد که بهتر عمل کند ولی این در واقع قدمی اسفناک است که از دری اشتباه ومسیری غلط برداشته می شود. در حالیکه فراموش می کنیم همۀ متنی را که جملۀ "تسلّط بر زندگی" در آن مستتر است بخوانیم، سعی می کنیم برای خود اهدافی معین کنیم و درست مثل اینکه رمز اصلی موفقیت را یافته باشیم، سعی می کنیم که با آنها زندگی کنیم است. شاید لازم است که یک ساعت، ساعت شمّاطه دار خود رادر صبح جلو بکشیم تا ساعتی بیشتر دعا کرده ویا مُصمّم باشیم که با حرارت بیشتر و منظبط تری دعا کنیم. شاید به خود می گوییم "که من امسال کتاب مقدس خود را از اول تا آخر به سبک جدیدی خواهم خواند و روش جدیدی را برای خواندن آن دنبال خواهم کرد. بعلاوه من باید هر روزبه یک نفر شهادت بدهم. من این را بعنوان هدف خود قرار خواهم داد. من باید بهتر عمل کنم. اگر فقط بتوانم قواعدی را که خودم قرارداده ام دنبال کنم، قادر خواهم بود که بر زندگی خودم مسلّط باشم. اگر می توانستم طبق قوانین زندگی کنم، زندگی چقدر فرق می کرد."

شاید شما حتی روزهای موفقی هم داشته و از آنها لذت ببرده باشید ولی ماه به نیمه نرسیده، قوانین شما، آنچه را بر خود تحمیل کرده اید، برضدّ شما بوده، شما را محکوم خواهند کرد که

چند روز ازخواندن کتاب مقدس خود عقب مانده اید و در وقتی که برای دعا مُقرّر کرده بودید خوابیده اید. یا اینکه زانو زده اید ولی اشتیاق مشارکت با خدا را در خود نیافته حظور او را تجربه نکرده اید. به این صورت شما فقط احساسِ بَدِ اضطراب و نگرانی را به خود راه خواهید داد از اینکه واقعا" نمی دانید چگونه باید دعا کنید. سعی و کوشش روحانی شما، چون به شما هیچگونه شادی ای نمی بخشد، اینطور بنظر می رسد که بیشتر سبب می شود که شما خودتان را مَردود وناشایسته قلمداد کنید. کجا راه را به خطا رفته اید؟ چرا داشتن یک زندگی مسیحی اینقدر دشوار است.

یکی از اشتباهات، این است که شما از نزدیک به متنی که این وعدهٔ نیکو را می دهد (رومیان ۵ :۱۷) نظر نکرده اید و در نتیجه آنها را بدرستی در نیافته اید. اینّ آّیه در واقع در مورد طرز عمل روحانی شما ویا سعی وکوشش شخصی شما صحبت نمی کند. مطمئنا" این متن در مورد تحمیل قوانین و شرایع بر خودتان صحبت نمی کند، عمل و تلاشی که با انجام آن می خواهیدموقعیت خودتان را بهبود ببخشید. بلکه برعکس به شما می گوید که شما از طریق دریافت پُری فیض و هدیهٔ رایگان عدالت، توسط عیسای مسیح، بر زندگی مسلّط خواهید بود.

مقام و منصب شما، نه اجرای عملتان

شما توسط دریافت پُری فیض و در واقع به خاطر موقعییتان است بر زندگی سلطنت خواهید کرد، نه با قرار دادن خودتان، تحت شرایع. این امر بخاطر لیاقت و شایستگی خودتان نیست که مُیَسّر شده ویا به کمال رسیده است بلکه فقط و فقط به خاطر فیضی است که شما دریافت کرده اید. به خاطر مقام شماست نه بدلیل اجرای اعمالتان.

تحمیل شریعت بر زندگی خودتان هرگز باعث نمی شود که بر زندگی خودتان مسلّط باشید. حتّی سبب نمی شود که بتوانید از مشارکت خود با مسیح ویا از زندگی پُر فیضی که لازمهٔ زندگی ثمربخش برای خداست، بتوانید لذت ببرید.

از همان ابتدا برای شما اهمیت فراوانی دارد که محل خود را دررابطه با شریعت تشخیص بدهید. پولس رسول می خواهد که شما کاملا" از آن مطمئن گردید. "چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض." (رومیان ۶: ۱۴) او به ما می گوید: "که مسیح انجام (انتهای) شریعت است به جهت عدالت برای هرکس که ایمان آورد." (رومیان ۱۰: ۴) او در طولانی ترین موضوع پردازی خود در خصوص شریعت، به طور مثال رومیان ۷ در یک تشبیه ادبی روشنی، رابطهٔ پیشین شما را با شریعت توضیح می دهد و این واقعیت را بازگو می کند که خدا در رحمت و بخشش پُر مهر خود، شما را کاملا" از تحت حکومت ستم پیشهٔ شریعت آزاد کرده است.

در آیه های آغازین رومیان باب ۷، پولس خوانندگان خود را به مثابهٔ کسانی تشریح می کند که با شریعت ازدواج کرده اند. شریعت چون شوهر مُتَکبّری تصویر می شود که رهایی از او ممکن نیست. برای اینکه شما قبلا" با شریعت ازدواج کرده اید، مطمئنا" دیگر آزاد نیستید که کسی دیگر را به همسری انتخاب کنید، چونکه این عمل زنا خواهد بود. شما واقعا" نخواهید توانست انتخاب کنید که بخشی ازعروس مسیح گردید و ادعا کنید که عیسی همسر روحانی شماست. زیرا شما در حال حاضر خود همسری بنام شریعت دارید که تا زمانیکه حیات دارید، اقتدار مطلق بر شما دارد و احکام مکرر او، شما را هُشیار و آگاه از شکست های مکرر تان، وامی گذارد.

متأسفانه بنظر می رسد که این شوهر، با مهربانی اندکی به گفتگو می پردازد. او صرفا "اشتباهات و قصورات شما را به رُختان می کشد وهمیشه به ناخالصیها و بی کفایتیهای شما اشاره می کند. او همسری است ناجذاب از اینرو که، با وجود اینکه معیارهای او بسیار والاست، اِصرار او در مورد حفظ آنها بطور مُدام مورد توجه شما قرار داده می شود، درحالیکه اوهرگز برای کمک به شما حتی انگشتی تکان نمی دهد. این همسر هیچگاه به کمک شما نمی آید تا بگوید بگذار کمکت کنم. او چون سنگ می ایستد و سخنان حک شده بر سنگش (منظور لوحه های شریعت است.) به شما می گویند که چه بکنید یا چه نکنید. بیهوده است که با او بحث وجدل کنیم زیرا در ته دل خود آگاهیم که همیشه حق با اوست. معیارهای او خالص و مقدّسند و هیچ اشتباهی در آنها نمی توان یافت. حتی بطور غریبی جَذّابند ولی به هنگام عملی کردنشان، از نظرها چقدر بدورند.

اکنون شما به همسری پیوسته اید که شما را وامی دارد احساس پستی و مردودیّت بکنید. تا زمانیکه او زنده است شما نمی توانید به ازدواج دیگری درآیید. مسیح می گوید شریعت هرگز نمی میرد این تأکید دَرِهمۀ امیدهای ممکن برای یک زندگی شاد را برروی شما می بندد. این همسر تا به ابد زنده خواهد ماند. دَرِ امید، بر روی شما بسته شده است. شما بطور دائم با همسری ازدواج کرده اید که منکوب گر و ایرادگیر است. کسی که برای کمک به شما انگشتی تکان نخواهد داد و نیز نخواهد مُرد. چه دورنمایی! چه اسارت دشواری! چه خِفّت وخواری ای که باید سوخت و با آن ساخت!

بناگاه پولس این بحث وجدل را وارونه کرده از طریقی دیگربه این موضوع می پردازد و میگوید، نه اینکه شریعت خواهد مُرد، بلکه "شما بوساطت جسد مسیح برای شریعت مرده شُدید تا خود را به

دیگری بپیوندید." (رومیان ۷ : ۴) او هرگز نمی میرد ولی وقتی شما با مسیح منطبق می گردید و از او درخواست می کنید تا شما را نجات دهد ، بخاطر درخواست از مسیحی که به خاطر شما بر صلیب زجر کشید و از راه ایمان به خون ریخته شدۀ او، بطور رایگان عادل شمرده خواهید شد و بطورسّر گونه ا ی در مسیح شامل خواهید شد، جاییکه از دید و نظر خدا، شما با او مرده محسوب می شوید. بنابراین پولس بیانی قطعی ویقینی اظهار می دارد، که شما یکبار و برای همیشه نسبت به شریعت مردید. همسر قبلی شما نمرده است بلکه این شمائید که مرده اید و در نتیجه شما دیگر از او و ازتحت نظارتش آزاد گشته اید.

در رومیان ۷: ۶ پولس با گفتن اینکه شما درواقع ازاقتدار شریعت مرخص شده اید موضوع رادنبال می کند. درست مانند کسیکه برای خدمت سربازی برای دوره ای ثبت نام کرده باشد اما حالا دوره اش را به آخر رسیده و از ارتش مرخص شده است. او آزاد، بیرون رفته و دیگر تحت نظرارتش نیست. ولی می توان افسری را نیز تصور کرد که این سرباز مرخص شده را می بیند در حالیکه از این موضوع آگاه نیست. مرد آزاد در میدان رژه، بدون لباس کامل سربازی، با کت آویخته شده بر دوشش، سوت زنان با رهایی و آزادی پُرجلالی پرسه می زند. افسر با دیدن این سربازژولیده، برای تحمیل دوبارۀ قدرتش و همچنین دعوت سرباز به انتظام، بر او فریاد می زند. تصور کنید آزادی پُر شکوه سرباز مرخص شده را که فقط می گوید، "خداحافظ سرکار."

بازتصور کنید که تمام رگهای گردن افسربخاطرفریاد اوامرش بر گوش کر سرباز مرخص شده، بیرون زده باشند. سربازی که دیگر بر او هیچ قدرتی ندارد. به همان گونه که سرباز مرخص

شده است، شما نیز آزاد شده دیگر تحت نظارت شریعت نیستید و زوجۀ این همسر نمی باشید.

اما این همسر کجا شما را رها کرده است؟ آیا اکنون دیگر لا قید محض هستید؟ آیا حالا می توانید در اطراف، هرگونه که دلتان می خواهد پرسه زده، آزاد از قواعد و قوانین و شریعت، زندگی کنید. پولس رسول شما را در یک چنین موقعیتی رها نمی سازد. او پیش رفته توضیح می دهد که با مرگ شما نسبت به شریعت از طریق بدن مسیح، شما به دیگری پیوسته اید. به او که از مردگان قیام کرد تا شما بتوانید برای خدا میوه بیاورید.(رومیان ۷ : ۴) شما آزاد شده اید نه به خاطر اینکه فقط زندگی مجرّد داشته باشید، بلکه با کسی که از مرگ قیام کرد مزاوجت نمایید. در مورد هویّت این شخص هیچ شکی نیست. خداوند عیسای مسیح حالا خود را چون دامادی معرفی می کند که مقتدرانه از مرگ زنده شده است. با آزاد بودن از بردگی شریعت، شما دیگرمی توانید به آغوش همسری کاملا" از نوع جدید، بدوید. همسری پُر از نیکی و فیض.

رها یافته ازهمسری ناتوان

نه فقط عیسی شما را در آغوش پُر محبتش می پذیرد، بلکه امکاناتی جدیدی نیز برای زندگی شما ایجاد می کند. برای مثال از این پس شما قادر خواهید بود "برای خدا ثمر بیاورید." وقتی که با همسر سابق خود مشارکت داشتید ثمر آوردن به شما ارائه نشده بود. در این مشارکت باروری انتظار نمی رفت. او فقط راهنمایی های لازم را به شما می داد نه حیات را. او معیارها را می بخشید، نه توانایی وقوت را. پولس در غلاطیان ۳: ۲۱ در واقع دقیقا" این مسأله را روشن می کند که اگر شریعتی به ما داده می شد که می توانست حیات ببخشد، عدالت حقیقتا" بر

شریعت بنا می شد. متأسفانه شریعت نتوانست حیات را افاضه کند. شریعت فقط قادر بود عدالت خواسته شده را تشریح کنند ولی نمی توانست حیاتی ببخشد که آنرا ممکن سازد. شریعت همسر ناتوانی بود. او همسری بود که شمارا بدون حیات، در ترس واگذاشت.

ای کاش شریعت می توانست حیات ببخشد. ای کاش می توانست به شما بگوید "شما شهادت دروغ **نخواهید داد**، دزدی و زنا **نخواهید کرد**." و بطور خلاصه با امر کردن برشما می توانست شمارا تغییر دهد، دراینصورت دیگر به هیچ چیزدیگری احتیاج نبود. فرامین داده می شدند و ما تغییر می یافتیم. دستورات داده می شد و ما متبدّل می گشتیم. ولی هیهات که شریعت بما حیات نبخشید. با گفتن طمع مورز، شریعت طمع کردن را پایان نداد.

ولی در تغایر مطلق، عیسی بعنوان همسری که بخشندۀ حیات است به شما داده شده است. اگر به او بپیوندید، می توانید برای خدا ثمر بیاورید. عیسی گفت: "در من بمانید و من در شما. چنانکه شاخه نمی تواند بخود ثمر آورد مگر اینکه در تاک بماند همچنان شما نیز نخواهید توانست مگر اینکه در من بمانید. من تاک هستم و شما شاخه ها. کسی که در من بماند و من در او میوۀ بسیار می آورد." (یوحنا ۱۵: ۴و۵) عیسی همان همسر حیات بخش است. او شما را به رابطه ای محبت آمیز دعوت می کند که سبب خواهد شد تا با تبدیل کردن شما از درون، از داخل میوه بیاورید. سخنان او روح وحیات می باشند. هرگاه شما به سوی شریعت بازنگردید، سلطنت در زندگی و ایستادن در فیض می توانند به واقعیاتی ملموس تبدیل خواهند گردند. پولس رسول شما را مطمئن می سازد که گناه بر شما استیلا نخواهد یافت، زیرا شما دیگر تحت شریعت نیستید بلکه در

فیض. (رومیان ۶: ۱۴) چرا خدا دیگر شریعت را داد؟ آیا شریعت توانست چه چیزی را به کمال برساند؟

بسیاری می گویند البته شریعت شما را نجات نخواهد داد ولی شما باید بسوی آن بازگردید تا تقدّس یابید. فقط فیض است که نجات می بخشد ولی ما به شریعت نیاز داریم تا شما مقدّس گردید. ولی واقعیت البته کاملا" مغایر این است. شریعت حیات نمی بخشد و عدالت را نیزپدید نمی آورد. شریعت به هیچ وجه قادر نیست تقدیس کند. حقیقتا" تا زمانیکه شما ازبند شریعت آزاد نگشته اید زندگی مقدس نخواهید داشت. چنانکه پولس در غلاطیان۱:۵استدلال می کند: "پس به آن آزادی ای که مسیح ما را به آن آزاد کرد استوار باشید و در یوغ بندگی گرفتار مشوید." این آیه در متن خویش از بندگی شریعت صحبت می کند نه بندگی گناه.

اگر قضیه از این قرار است، می توانیم از خود بپرسیم که چرا خدا اصولا" شریعت را به ما بخشید. اگر شریعت نتوانست تقدّس را تولید کند، پس چه چیزی را به انجام رسانید؟ ما در فصل دیگر به همین موضوع خواهیم پرداخت.

فصل دوم
پس شریعت برای چیست؟

چنانکه پیش گفتیم، اگر شریعت نمی تواند شما را نجات دهد ویا تقدیس کند پس چرا خدا آن را به ما داده است؟ از شریعت بدور است که چیزی بی ربط باشد بلکه نقشی بسیار حیاتی درامر آماده سازی ایفا می کند. شریعت دورۀ شباب اسرائیل

را تحت الشعاع قرار داد، همچنین قادر است گناهکار بودن مطلق ما را نیز آشکار ساخته ما را به سوی مسیح هدایت می کند.

فصل دوم
پس شریعت برای چیست؟

واضح است که شریعت نباید به هیچ وجه مورد غفلت قرار گیرد و در واقع هرگز نخواهد مرد. اگرچه ایماندار دیگر به شریعت وابسته نیست، ولی این حائز اهمیت فراوان است که ما از نقش شریعت ، بخصوص در زندگی مردمی که در ایمان نیستند، آگاه باشیم. چنانکه پولس رسول به تیموتائوس می نویسد: " لیکن می دانیم که شریعت نیکوست اگر کسی آن را برحسب شریعت بکاربرد. و این را بداند که شریعت به جهت عادل موضوع نمی شود بلکه برای سرکشان و طاغیان و بی دینان و گناهکاران و ناپاکان و حرامان و قاتلان پدر و قاتلان مادر و قاتلان مردم." ۱(تیموتائوس ۱: ۸و۹)

پس شریعت چه چیزی را به کمال می رساند؟ ابتدا او حد روشنی ما بین آنچه گناه است و آنچه گناه نیست قرار می دهد. به عبارت دیگر شریعت خطوط و حدود را برای ما تعیین و ترسیم می کند. پولس رسول خاطرنشان می سازد که "از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد چونکه از شریعت، دانستن گناه است." (رومیان ۳:۲۰) بعلاوه، " گناه را جز به شریعت ندانستیم." (رومیان ۷:۷) گناه یک آشفتگی اجتماعی نیست. گناه تخطی کردن برعلیه خداست. گناه یک موافقت ومعیار متعارف نیست که ازموافقت اجتماعی برآمده باشد. خدا شریعت را مقرّر کرده و شریعت، گناه را آشکار ساخته است.

اگرچه ما وجدان انسانی را چون موهبت الهی پذیرفته ایم (موضوعی که بعدا"به آن رجوع خواهیم کرد.) وجدانی که به هیچ وجه خطاناپذیر نیست بلکه می تواند سوء استعمال شده، آلوده گردد. وجدان در مورد آنچه درحال حاضر پذیرفته

یا ناپذیرفته در فرهنگ می باشد، با تغییر اسلوب اجتماع انسانی، می تواند شکل گیرد. ما به چیزی مشاهده گرتر از وجدان نیاز داریم. ما به شاقولی احتیاج داریم که از آسمان به زیر می آید تا ازمعیارهای خواسته شدهٔ لایتغیربه ما سخن بگوید. شریعت با واضح ساختن آنچه که پذیرفته و یا ناپذیرفته از جانب خداوند است، به طور کامل نقش خود را ایفا می کند. در نتیجه شریعت مسؤلیت مهم خویش را در قبال شناساندن گناه به انجام می رساند.

سپس پولس با گفتن اینکه شریعت گناه را برمی انگیزاند به استدلالی نامقبول تر می پردازد. "لکن گناه ازحکم فرصت جسته،هر گونه طمع را در من پدید آورد زیرا بدون شریعت گناه مرده است. و من از قبل بدون شریعت زنده بودم لکن چون حکم آمد گناه زنده گشت و من مردم. و آن حکمی که برای حیات بودهمان مرا باعث موت گردید. زیرا گناه از حکم فرصت یافته مرا فریب داد و به آن مرا کشت." (رومیان ۷ :۸ –۱۱)

شریعت گناه را برمی انگیزاند

شگفت انگیز است که بگوئیم شریعت خدا عکس العمل انسانی را برمی انگیزاند تا اطاعت حلیمانه را. چیزی در اندرون دل انسان برعلیه شریعت مقدّس خدا تمرّد می کند. حکمی که انتظار می رفت حیات را پدید بیاورد، در واقع طغیان ومرگ بوجود آورد. انسانیت سقوط کرده متنفر است از اینکه گفته شود چه باید بکند. آمار های سرشناس اغلب به ما می گویند که هنوز بیشتر مردم به خدا اعتقاد دارند. آمارگران متعجب اند از اینکه می بینند امور به آن بدی ای هم که فکر می کردند نیست. آیا هنوز اکثریت مردم ایمان دارند. مردم بنظر می رسند که خوشحال باشند از اینکه اعتراف کنند به اینکه ایمان دارند. پس باید

گفت که خدا هنوز محبوبیت خود را از دست نداده است. ولی ما درمورد چگونه خدایی داریم صحبت می کنیم؟ هرگاه ازهمان مردم بطور دیگری دربارۀ ایمانشان سؤال می شد ویا اینکه آنها را با تقاضاهای خدا، برای مثال شریعت خداوند، مواجه می کردند، هنوز هم به ایمان خود به خدا اعتراف می کردند؟

فقط تعداد اندکی مرد و زن ممکن بود از شما تشکر کنند از اینکه به ایشان می گویید که خداوند می گوید که خدایان دیگری در مقابل او نداشته باشند، و اینکه نباید هرگز دروغ بگویند، بدزدند، مرتکب زنا شوند ویا اینکه به مایملک سایر مردم طمع کنند. وقتیکه مطالبات شریعت حاضر می گردند، گناه در زندگی ظاهر می گردد. "لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مُردم."(رومیان ۷ : ۹) این موضوع حتی در مسائل بسیار ناچیز و پیش پا افتاره نیز مشهود است. برای مثال گفتن داخل چمنها نشوید، می تواند خشم و طغیان را برانگیزد. ممکن است شما به هیچ وجه قصد راه رفتن بر چمن ها را نداشته باشید ولی ناگهان از خود می پرسید چرا نباید روی چمنها راه بروم؟ مگر این چمنها به چه کسی تعلّق دارند؟ آنچه که ممنوع شده بود بطور غریبی جذّاب می نماید و به این نحو تعهد اساسی بشر به بی اطاعتی، نمایان می شود. پولس رسول توضیح می دهد که شریعت نه تنها گناه راتوصیف می کند بلکه حتی آنرا برمی انگیزاند.

با اینکه گفته شده است که شریعت بالقوّه قادر به برانگیختن بدی می باشد، پولس با گفتن اینکه شریعت و حکم عادل و نیکوست، به تأیید شریعت می پردازد. (رومیان ۷: ۱۲) پولس نمی خواهد که ما دچار سوءتفاهم شده فکر کنیم که او ضد شریعت است. او می داند که "شریعت روحانی است." (رومیان ۷ : ۱۴) و" نیکو است. "(رومیان ۷ :۱۶)

اما پولس پیشتر رفته نشان می دهد که قصد خدا اینست که بطور واضح روشن سازد که بشر بالواقع در وضعیت وخیمی است و در این وضعیت تنزل یافتهٔ خود، به کمکی بیشتر ازآنچه شرایع محض می توانند فراهم کنند احتیاج دارد. در واقع بشر چنان بد است که با دریافت شریعت بطور وافی مدد نگرفته است.

بعلاوه شریعتِ مقدسِ خداوند وضع ما را وخیم تر می سازد!

پولس در رومیان ۷ : ۱۳ استدلال خود را قدمی فراتر برده می پرسد: "پس آیا نیکویی برای من موت گردید؟ حاشا، بلکه گناه، تا گناه بودنش ظاهر شود. بوسیکه نیکویی برای من باعث مرک شد تا آنکه گناه به سبب حکم بغایت خبیث شود." این آیهٔ دشواری است ولی می باید سعی به درک آن نمود. خداوند می خواهد بوفور روشن سازد که بشر در گناه خود کاملا" عاصی و گناهکار است. با افزودن شریعت بر او وضعیت او بهبود پیدا نمی کند بلکه آنرا بدتر نیز می سازد.

بگذارید با تمثیلی این موضوع را روشن کنم. تصور کنید به کسی لیوان آبی می دهند که بنوشد که احتمال می رود، اما نه به طور یقین، که آب پاک وخالصی باشد. انتظار ما بر این است که لیوان، آب خوردن در خود دارد ولی این، باید اثبات کرده شود. شاید ما این آب را می چشیم و فکر می کنیم که احتمالا" آب خوبی است ولی هنوز مردّدیم. پس به ما پیشنهاد می شود که چیزی به آب بیافزاییم که می دانیم خوب و بدون تردید خالص است. ما انتظار داریم که با اضافه کردن این چیزی نیکو به آب وضعیت آنرا بهبود بخشیم. پس با انتظاربه اینکه نتیجه ای بهتربتوان گرفت، آنچه را که خوب ونیکوست به آب می افزاییم.

پس مخلوط جدید را می چشیم و در کمال تعجب می بینیم که اکنون نوشیدنی حاصل، بسیار تهوع آورو منزجر کننده است. الآن سؤال بسیار مهمی که مطرح است اینست که چگونه است که وقتی آن چیزی را که بدون تردید پاک و نیکو بود به چیزی که به نظر خوب می آمد افزودیم، دریافتیم که غیر قابل نوشیدن گشته است. چه چیزی از تجربۀ خویش کسب کرده ایم؟ زیرا ما می دانیم که نوشیدنی ای که اضافه کرده ایم بدون شک خوب بود پس به این نتیجه می رسیم که وضع نوشیدنی پیشین بسیاروخیم تر از آنچه تصور می کردیم بوده است. پس آب فقط بنظر خوب می رسید و اضافه نمودن آنچه که بلاشک نیکو بود این واقعیت را برای ما برملا ساخت. آب نخستین در واقع نامعتبربود.

استدلال پولس براین است که هدف خدا این بود که می بایست حقیقت گناه کاملا"بصورت گناه معلوم گردد. خدا می خواست نشان دهد که انسان اساسا" نیکو نیست که فقط به آموزش نیکوترو یا قوانینی با ارزشتراحتیاج داشته باشد. اونشان داد که با افزودن شریعت مقدس و پاک وخوب به طبیعت بشر، نتیجه الزاما" بهبودی و پیشرفت وضعیت او نیست، بلکه طغیان و تنفر و مرگ است. شریعت نیامده است تا ما را نجات بدهد بلکه به ما نشان بدهد که ما به نجات دهنده احتیاج داریم. شیطان می خواهد ما را فریب داده به ما بگوید که توسط اجرای شریعتی که خدا به ما داده است تا فقط ثابت کند که ما گناهکاریم، خواهیم توانست تقدّس خود را ثابت کنیم. .

ما را به مسیح هدایت می کند

پولس در رساله به غلاطیان می گوید: "پس شریعت لَلِهٔ ما شد تا ما را به مسیح برساند." (غلاطیان ۳: ۲۴) او نامه ای بسیار مهیّجی به غلاطیان نوشته ایشان را بنا به گفتهٔجی بی فیلیپس"غلاطیان بی فهم "خطاب می کند. (غلاطیان ۳:۱) (*J B Phillips, Letters to young Churches*, Fontana, 1947) پولس لذّت برده بود از اینکه یک توسعهٔ بشارتی بسیار موفق را که با نجات مردم بسیار توأم بود و نیزکلیسایی را که غرق در روح القدس بوده با تجربهٔ آیات و معجزات داشت شکل می گرفت، در غلاطیه مشاهده می کرد.(به غلاطیان ۳:۵ رجوع کنید.)

پولس باایجاد جامعه ای زنده و بنا شده برعهد جدید، به کار خود ادامه داده بود تا اینکه به او خبررسیده بود که در میان این کلیسای جوان، معلمینی رایافته بودند که سعی داشتند شریعت را بر تازه تبدیل یافتگان تحمیل کنند. یهودیان با توجه به آنچه انبیای ایشان نبوت کرده بودند، می دانستند که روزی ملتهای دوردست نور را خواهند دید و امتها بطور کامل بتهای خویش را ترک نموده خدای یهود را خواهند پذیرفت. برخی مسیحیان یهودی نژاد تصور می کردند که می دانستند از این نو ایمانان چه انتظار می رفت. آنها دریافته بودند که بمدت قرنها درخواست خدا این بوده که سبّت را رعایت کرده، ختنه گردند و قانونهای مربوط به غذا را رعایت و اجرا کنند.

پس به نظر ایشان، اکنون این امتهای تازه تبدیل یافته که خدای اسرائیل را پذیرفته بودند، احتیاج داشتند آموخته شوند که چگونه قانون و شریعت را بر ایمان تازه یافتهٔ خود بیافزایند. در غیاب پولس رسول غلاطیان وادار شده بودند تا این انجیل اشتباه جلوه داده و انجام دادن این علائم ظاهری مذهبی را بپذیرند. علائمی که پولس آنها را فقط اعمال در جسم، و"از فیض ساقط شدن"

تعبیر می کرد. (غلاطیان ۵: ۴) بنا به نظر پولس بسیار بارز می نمود که شریعت با اشاره کردن به احتیاج گناه آمیز بشر و هدایتش به مسیح، کار خود را به اتمام رسانیده باشد. وقتی شریعت کارش را به اتمام رسانیده بود دیگر نیازی به بازگشت بسوی آن وجود نداشت. درغیر اینصورت این تعلیم کار انجیل را بی ارزش می کرد و در حقیقت موعظه ای می گشت که پولس با شهامت آنرا "انجیلی دیگر" می نامد، آنچه که در واقع انجیل نبود. (غلاطیان ۱:۶ و۷)

تمامیّت حقوق فرزندی

بنا به دیدگاه پولس تا زمانیکه بنی اسرائیل هنوز به بلوغ کامل نرسیده بود و در واقع کودکی بیش نبود، احتیاج داشت که توسط شریعت نظارت کرده شود. چنانکه اودر غلاطیان ۳ :۲۳ می گوید : "قبل از آمدن ایمان، زیر شریعت (زیر نظر قانونی شریعت) نگاه داشته شده بودیم و برای آن ایمانی که می بایست مکشوف شود، بسته شده بودیم." شریعت اقدامی زودگذر بود برای حفاظت قوم بسیار جوان خدا.

"لیکن چون زمان به کمال رسید خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد، تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیه کند تا آنکه پسرخواندگی را بیابیم." (غلاطیان ۴ : ۴ و۵)در دنیای قدیم فرزندخواندگی نه فقط درمورد کودکان طرد شده ای بود که توسط خانواده های سرشناس به فرزندی قبول شده بودند، بلکه در مورد کودکانی نیز بود که عضو یک خانواده بودند ولی هنوز به سنی که می شد از "حقوق کامل فرزندی برخوردار گردند" نرسیده بودند. (غلاطیان۴ : ۵ ترجمۀ NIV) تا زمانیکه این عمل انجام نمی پذیرفت، کودک با وجود اینکه ممکن بود وارث خانواده باشد ولی تا زمانیکه به

فرزندی پذیرفته نشده بود، به عبارت دیگر دارای همهٔ حقوق فرزندی نگردیده بود، درظاهر چون سایر کودکان در آن خانواده بنظر می رسید.

تصور کنید مهمانی را که کودکانی را در حیاط بزرگ یک خانهٔ رومی در حال بازی می بیند. همهٔ کودکان شامل خواهران و برادران، کودکان برده، وسایر بچه ها وقتی که باهم بازی می کنند، همشکل بنظر می رسند، ولی فقط یکی از آنها به عنوان وارث همهٔ خانواده برگزیده شده است. زمانیکه این کودک در حال بازی با کودکان دیگراست، همچون سایر کودکان بنظر می رسد.

در واقع این فرزند همچون کودکان دیگر خانواده تحت نظارت یکی از بردگان زندگی می کرد که کار این شخص نگهداری از این کودک بود. للهٔ این کودک در واقع برده ای بود که مسؤلیت نظارت بر او را در دوران کودکی او بر عهده داشت. او مسؤل لباس، خوراک و گفتار و کردار او بود و اینکه می بایست او را تا به مدرسه همراهی کند. این برده، ناظم کودک وارث بود وحتی قادر بود او را تنبیه بدنی بکند. به همین دلیل اینگونه افراد در نقاشی های قدیمی بصورت شخصی که چوب تنبیهی را حمل می کرد ترسیم می شدند.
(John Stott, Calling Christian Leaders, VP, 2002)

کودک تا زمانیکه نابالغ بود ازهیچگونه اقتداری برخوردار نبود ولی زمانیکه روز فرزندخواندگی او فرا می رسید، ارتقاء مقام یافته از دیگران متمایز گردیده، تمامی حقوق فرزندی را می پذیرفت. پولس می گوید که با آمدن عیسای مسیح، کسی که شریعت را به کمال رسانید، روزی نو طلوع کرده است که در آن شما تمامی حقوق خود را به عنوان وارث کسب کرده اید. از آنجایی که شما اکنون وارثان هستید چگونه خود را مطیع لَلِهٔ

خویش (شریعت) ساخته اید. آیا بدرستی دانسته اید آنچه را که خدا برای شما انجام داده است.

"ابا پدر"

پولس قدری نیز فراتر رفته می گوید شما نه تنها حقوق یک پسر(فرزند) را یافته اید بلکه "چونکه شما پسر هستید خدا روح پسر خود رادر دلهای شما فرستاد که ندا می کند یا ابا یعنی ای پدر." (غلاطیان ۴: ۶) پس اکنون شما بیعانۀ فرزند بودن را یافته اید. و روح القدس بر روحهای شما شهادت می دهد که شما فرزند خدا هستید. عهد جدید آغاز شده و شما وارد رابطۀ جدیدی با خدا گشته اید. رابطه ای که برتر از رابطه ای است که مؤمنین عهدعتیق با شریعت داشتند. زندگی تحت اقتدار کلام بیرونی شریعت، جای خود را به زندگی کردن در روح می سپارد. وارث، دیگروابسته به قدرت شخصی که پرستاری او را برعهده دارد نمی باشد، بلکه از تقرّب صمیمی، مستقیم و جدیدی که بتوسط سکونت روح القدس به حضور پدر دارد، متلذذ می گردد.

چون نقش شریعت در مورد آوردن شما به مسیح به کمال رسیده است. پس از اهمیتی وافر برخوردار است که شما دیگر بسوی شریعت بازنگردید، تا با تمسّک به آزادی جدید و پُرجلالی که از طریق آن شما، پسر و در واقع یک وارث حقیقی خدا گشته اید، قاصر نشوید. آزادی ای که با شهادت درونی وتأکید روح القدس بر حقوق کامل فرزند بودن شما توأم است.

شما "زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض." (رومیان ۶: ۱۴) پس نباید به هیچ وجه دوباره بسوی شریعت بازگردید چنانکه گویی بدون آن، نجات شما میسّر نیست. پس شما می باید هدیۀ عدالت را که عهدجدید آنرا مهیا ساخته است تجلیل کنید.

پولس از یهودیان هم عصر خویش شکسته دل بود زیرا بجای اینکه هدیهٔ عدالتی را که بر ایمان استوار است و از خدا می آید دربر بگیرند، تلاش داشتند عدالت را خود، از شریعت بیابند. (به فیلیپیان ۳: ۹رجوع کنید.)

او در رومیان سخنی مشابه دارد. "زیرا که چون عدالت خدا را نشناخته میخواستند عدالت خود را ثابت کنند مطیع عدالت خدا نگشتند. زیرا که مسیح است انجام شریعت به جهت عدالت برای هر کس که ایمان آورد." (زیرا که *مسیح انتهای شریعت است برای عدالت به هرکس که ایمان بیاورد*. کلمات به تأکید نوشته شده گفته های خود من می باشند.)

شما هرگز بر زندگی خود مسلّط نبوده و از ابرهای محکومیت آزاد نخواهید بود هرگاه با دل کامل هدیهٔ رایگان عدالت خدا را نپذیرید. شما را لازم است که از آزادی پُرجلال خود به عنوان فرزند خدا لذت ببرید و از اینکه بطور کامل پذیرفته شده اید و این نه بخاطر انجام دادن اعمال کنونی شما بعنوان یک شریعت گذار است، بلکه کاملا" بر اساس هدیهٔ عدالت مسیح استوارمی باشد که برای شما محسوب شده است. پس شما در آن محبوب، پذیرفته شده اید.

بطور غریبی افزودن شریعت، فیض را کم سو ساخته، انجیل را مغشوش کرده شما را نیزمشوّش ومحکوم وامی گذارد. اما شکر خدا را که "هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند." (رومیان ۸:۱) این حقیقتی است که می باید آنرا در فصل دیگر بررسی کرد.

فصل سوم
هدیهٔ رایگان عدالت

چگونه می توانید در مقابل خدای قدّوس بایستید و خود را بطور کامل پذیرفته شده بیابید. از طریق مرگ و رستاخیز مسیح است که خدا بطور رایگان، کسانی را که ایمان بیاورند عادل می شمارد. او عدالت کامل و بی لکهٔ خود را به شما هدیه می دهد. عیسای مسیح عدالت شماست و او دیروز و امروز وتا به ابد همان است.

در این فصل شما پی خواهید برد به اینکه شما دیگر در "آدم" نیستید بلکه در عیسای مسیح و اطاعت او و از ارادهٔ پدر، شما را در نظر خدا عادل می شمارد.

فصل سوم
هدیهٔ رایگان عدالت

ما نه فقط از طریق پُری فیض، بلکه از طریق هدیهٔ رایگان عدالت او نیز می توانیم درحیات سلطنت می کنیم. (رومیان ۵: ۱۷) عدالت، موضوعی بنیادی است. لذت بردن از فیض خدا، از اطمینان

به پذیرفته شدن خود توسط او به عنوان شخص عادل، ناشی می شود. هرگاه شما عدالت خدا را که هدیهٔ رایگان او برای شماست، درک نکرده آن را از ته دل نپذیرید، در مقابل اشارهٔ انگشت متهم کنندهٔ شیطان، احساس ضعف خواهید نمود.

من هرگزاولین باری را که خدا توسط زکریا باب ۳ با من صحبت نمود از یاد نخواهم برد. یوشع کاهن اعظم، در حضور خدا ایستاده بود و با اینکه کاهن اعظم بود، بطور حزن انگیزی به لباس ناپاک مُلبّس بود و این امر او را از انجام نقش کهانت پرستش بازمی داشت. شیطان آماده بود تا به شکست او اشاره کرده آنرا به خدا خاطرنشان سازد، آنچه که من در تجربهٔ شخصی خود بطور مُدام با آن روبرو بوده ام. بسهولت میتوان یوشع را تصور کرد که در در تکاپوی یافتن بود عُذر و بهانه ای بود تا دعوی خود را اِقامِه کند. اما قبل از آنکه او چیزی بگوید، خدا با نهیب دادن شیطان آغاز به سخن کرده، لباسی تمیزو عمّامه ای جدید برای کاهن منتخب خود مهیّا می کند تا با سری افراشته در حضور او بایستد و بدین ترتیب دهان متهم کنندهٔ شیطان بسته می ماند.

این خداست که عادل می شمارد.

داستان بیان شده، حقیقتی را عنوان می کند که پولس بعدها آنرا به تفصیل در رومیان باب ۸ بیان کرده می گوید: "این خداست که عادل کننده است." (رومیان ۸: ۳۳) حتی قبل از اینکه ما خود را توجیه کنیم، خدا قدم به میان نهاده، عدالت کاملی را مهیا می سازد که توسط آن، بطور کامل ودائم ما را عادل می شمارد. زمانیکه احساس محکوم بودن می کنیم، بیشتر اوقات سعی می کنیم با نگاه کردن به عمل آنی خود، خودمان را عادل بسازیم. همچنین تلاش ما برین است که

با تَقلای بیشتر در تقدیس خود، بر درجات لیاقت خودمان بیفزاییم.

برخی اوقات این تشویش فکری، از همان ابتدای تجربۀ تولد تازۀ ما صورت می پذیرد. بجای شنیدن اعلام واضح عهد جدید، عده ای مفاهیم آمیخته ای از عهد عتیق وجدید می شنوند. متن تخیّلی زیر را تصور کنید. فرض کنید که شما شخص بی دغدغه ای هستید که معمولا" از عهدۀ مسائل زندگی روزمره بر می آیید. بناگاه خود رامی یابید که در جوار مسیحی تولد تازه یافته ای کار می کنید. صِحّت طرز زندگی، آرامش و صمیمیت این شخص شما را وامی دارد که از او سؤالاتی بپرسید. چنانکه زندگی خود را با زندگی او مقایسه می کنید، احساس آمیخته ای از غبطه و قصورشخصی، شما را وامی دارد که جرأت یافته از او بپرسید که چرا او اینقدر متفاوت است و او در جواب می گوید به این دلیل که او مسیحی است. سرانجام به این نحو او شما را به کلیسای خود دعوت می کند.

به محض ورودتان به کلیسا، شما با تعجب اشخاص دیگری را نیز می یابید که همچون همکار شما براستی در آرامش بنظر می رسند و واضحا" نوعی رابطه با خدا را تجربه می کنند که ایشان را ارضاء کرده آنها را در زندگی شخصی کمک می کند. اولین واکنش شما می تواند این باشد که سعی کنید تا اعمال خود را پاک بسازید، ولی بزودی متوجه ناتوانی خود می شوید. همچنانکه به رفتن خود به کلیسا ادامه می دهید بطور روزافزونی احساس الزام به گناه را در خود می یابید.

روزی موضوع برای شما روشن گشته برای بار اول می شنوید که عیسای مسیح بخاطر گناهکاران مُرد و شما میتوانید همانگونه که هستید برای آمرزیده شدن، بسوی خدا بیایید و اینکه همۀ گناهان شما

می توانند توسط خون او شسته شوند. اکنون شما می توانید درک کنید که خدا شما را پذیرفته است و از زندگی جاودانی خود اطمینان حاصل می کنید. شما می توانید بسوی خدا آمده او را به زندگی خود دعوت کنید. شاید شما در جلسه کلیسایی به جلو رفته عیسی را دعوت کنید که نجات دهندۀ شما گردد. شما دیگر تولد تازه یافته اید و شادی و سرور شما حد و مرزی نمی شناسد، زیرا این چیزی بود که سالیان سال در انتظارش بودید.

شما توسط یک مشاور(یکی از اعضاء کلیسا) به کناری بُرده شده اطلاعات لازمی دربارۀ کارهای خاصی که باید انجام بدهید و از کارهایی نیزکه می باید از آنها دوری کنید، به شما داده می شود. برای مثال لازم است که شما هر روز کتابمقدس را بخوانید و نیزمی باید مدت معینی را به دعا اختصاص بدهید و شاید هم لازم باشد که طرز لباس پوشیدن خود را و نیزجاهایی را که وقتتان را در آنجا می گذرانید تغییر بدهید. اینگونه قوانین شاید درمکانها و کلیساهای مختلف متغیّر باشند ولی در واقع بسیاری مردم در همان روزی که تغییر می یابند (تولد تازه می یابند) باآمیخته ای از احساس آزادی و محدودیّت تحمیل شده، روبرو می شوند. بارهای تقلیل یافته، بزودی با باری جدید جایگزین می گردند. بدرستی شما آزادی را بدست آورده اید ولی در عین حال قانونهای جدیدی نیز به شما داده شده اند که باید توسط آنها زندگی کنید. متأسفانه برای بسیاری چنین است، که احساس می کنند که لذت بردن آنها از مسیحیت، به قابلیت آنها در نگهداری قواعد و قوانین وابسته است و به این نحو مسیحی نوایمان بزودی با بار نالیاقتی و ناکفایتی آشنا می شود.

در بیشتر کلیساها این موضوع در میان مسیحیان متداول است. اگرکلیسایی با تعلیم واضح فیض

مسیح تسخیر نشده باشد، غالبا" جوّ وهوایی را که خالی از شادی وسرور است، استنشاق خواهد کرد واز عادات کلیسای اولیه بسیار بدور خواهد بود.

این یک هدیه است

اگر شما بطور کامل متقاعد نشده اید که خدا به شما هدیهٔ عدالت را بخشیده است که با آن در حضور خدا پذیرفته شده اید ، بطور مداوم با احساس بی کفایتی و گناه دست به گریبان خواهید شد و از این ترس خواهید داشت که مبادا به حد کافی تقدیس نشده اید تا مقبول خداوند واقع گردید و همینجاست که شما مرتکب اشتباه بزرگی می شوید. این موضوع از اهمیت وافری برخوردار است که شما مابین تقدیس شدن و عادل شمرده شدن تمییز قائل شوید. هر مسیحی ای به نبرد با احساس محکوم بودن، واقف است ولی بسیار مهم است که در این جنگ از سلاح درستی استفاده شود. هرگاه سعی کنید که احساس بی لیاقتی را توسط تقدیس کردن خود، از خود برانید، شما هرگز نخواهید توانست بر انگشت اتهام گر احساس محکومیت، غلبه کنید. خدا برای شما جوابی کافی و وافی مهیا کرده است که آن، تقدس نیست بلکه عادل شمرده شدن است.

خدا شما را مجانا" عادل شمرده است. او به شما عطا کرده است که از دید او کاملا" عادل شمرده شوید و این به دلیل زندگی تغییر یافتهٔ شما نیست، بلکه به دلیل عدالت مسیح است که به علت انبساط خاطرخویش به شما عطا کرده است. تبادل هیجان انگیزی اتفاق افتاده است، "خدا از طریق مرگ پسرش با شما مصالحه کرده است. زیرا او را که گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم." (۲ قرنتیان ۵ :۲۱) عدالت کامل و بی لکهٔ عیسای مسیح به حساب شما گذاشته شده است. عدالت مسیح مفهومی انتزاعی نیست.

عیسای ناصری بر زمین راه رفت و هرگز گناه نکرد. او هرگز از خدای پدرنخواست که او را ببخشد و هیچ وقت سخنی بیهوده برزبانش نراند و یا عملی گناه آلود انجام نداد که از آن تأسف بخورد. او هرگز احتیاج نداشت که ازخدا و ازانسان عذر بخواهد. او روزانه حیاتی را زیست که از انتخابهای کامل، اعمال عادلانه و نیکویی شفقت آمیز تشکیل یافته بود. حیات کاملا"صالحی برروی کرۀ زمین توسط مردی کاملا"صالح به وقوع پیوست و عدالت او به حساب شما گذاشته شد. این شخص، گناه شما را بر خود گرفته به جای آن عدالت خود را به شما بخشید.

عهد عتیق توسط آموزۀ قربانی برۀ بی عیب، ما را برای پذیرفتن این مفهوم آماده می سازد. برّه ای که باید تقدیم می شد، می بایست عاری از بیماری وعیب می بود واعضاء بدنش باید کامل می بودند. عبادتگر از این باکی نداشت که کاهن متوجه شود که خود او لباس خوب نپوشیده است و یا اینکه لباسش ژنده و کثیف است. او به هیچ وجه نگران خودش نبود بلکه همۀ توجهش به بره معطوف بود و اینکه آیا کاهن کم و کاستی درآن می یافت؟ هرگاه بره کامل بود او پذیرفته می شد. خدا را شکر که او برۀ بی عیبی برای ما مهیا کرده است. نه تنها پیلاطس نتوانست دراوعیبی بیابد، بلکه همۀ آسمان اورا معصوم، بی آلایش و بریّ از گناه شناخت. چون هیچ عیبی در برّۀ ما عیسی یافت نشد، ما کاملا"پذیرفته شده هستیم.

دربارۀ جان بانیان، نویسندۀ پُرآوازۀ سیاحت مسیحی گفته شده است که او روزی با افسردگی دست به گریبان بود. در حالیکه افسرده و دل شکسته راه می رفت رویایی از عیسای مسیح دید. در آن لحظه او دریافت که عیسای مسیح عدالت اوست. او از طریق جدیدی فهمید که هرگاه خودش را قوی و

شاد درخداوند حس می کرد به هیچ وجه نمی توانست به عدالت مسیح چیزی بیفزاید و یا هرگاه خفیف و دلمرده بود نیز چیزی نمی توانست از آن بکاهد. بناگهان او با اطمینانی جدید دریافت که عیسای مسیح عدالت اوست و او دیروز و امروز و تا به ابد همان است. شما نیزمی باید روزانه خود را با این "جوشن عدالت" مُلبّس ساخته، (افسسیان ۶ : ۱۴) به این طریق احساسات خود را از تیرهای شریرمحفوظ نگهدارید. زیرا عیسی نوشته ای را که بر علیه شما بود فسخ کرده، آنرا بر صلیب خود میخکوب نمود. (به کولسیان ۲ : ۱۴رجوع کنید.) و درنتیجه فرمانروایان و قدرتمندان را خلع سلاح نمود. (کولسیان ۲: ۱۵) "و شما بوساطت خون بره و کلام شهادت خود بر متهم کنندۀ خود غالب آمدید و جان خود را تا به مرگ دوست نداشتید." (مکاشفه ۱۲: ۱۰و۱۱) برترین عمل شیطان بر علیه ایمان داران، اسلحه ای که شبانه روز آنرا بکار می بندد، همانا اسلحۀ تهمت و افتراست. اگر ندانید که چگونه بر تهمت های او غالب آیید، یقینا" سرافکنده شده تسلیم احساس شکست و تقصیرخواهید شد. شما باید بطور ایمن، جوشن عدالت را به تن کرده سپر ایمان را بدست بگیرید، اسلحه ای که کفایت دارد هرتیرآتشینی را مقاومت کند. عدالت غیرقابل تغییر مسیح هرروزه از آن شماست و کوچکترین ارتباطی به احساسات یا عمل کرد شما ندارد. اگرچه این همیشه اشتیاق شما خواهد بود که در فیض رُشد کرده در تقدّس کامل شوید، با این حال شما هرگز نباید با کوشش های شیطان که می خواهد شما را محکوم بسازد توسط تقدیس کردن خود مباحثه کنید. جواب خدا برای محکومیت، عادل شمردن شماست. شما نمی توانید همزمان محکوم شده، عادل شمرده شوید. اگر قاضی شما را بی گناه اعلام کند دیگر محکومیتی برعلیه شما وجود نخواهد داشت. وعده بوضوح اعلام می کند که "هیچ محکومیتی برعلیه آنانی که در مسیح عیسی می باشند وجود ندارد."

(رومیان ۱:۸) این خداست که سخن گفته است پس پذیرفته شدن شما در مسیح، برتر از هرگونه مجادله است.

"در آدم" یا در "مسیح"

محبوبترین عنوانی که پولس رسول برای یک مسیحی می پسندد عنوان"در مسیح" بودن می باشد. به سبب رابطۀ شما با مسیح است که می توانید تمامی برکاتی را که مسیح برایتان به دست آورده است، کسب می کنید. پولس استدلال می کند که نسل بشر اساسا" در "آدم" قرار داشت اما کسانیکه اعتماد خویش را بر عیسای خداوند نهاده اند، نه در "آدم" بلکه در مسیح منظورگردیده اند و رابطۀ جدید آنها بهبودی شگفت انگیزی را برای ایشان فراهم آورده است، حال آنکه رابطۀ گذشتۀ آنها با آدم، بنیاد مشکلات و سختیهای اساسی ایشان بوده است. پولس رسول در باب ۵ رومیان پی آمدهای بودن در آدم وهمچنین بودن درمسیح را با یکدیگرمقابله کرده است ودر واقع آدم را نمونه ای از مسیح می انگارد. چنانکه داگلاس مو(Douglas Moo) می گوید: کلمۀ **نمونه**، مفهوم شخصیتها،عُرفها و عادتها، و اتفاقاتی را در بردارد که عمل پیش آگاهاندن مقصود الهی را انجام می دهند. (داگلاس مو، رسالۀ به رومیان,NICNT, Erdmans، ۱۹۹۶). واعظان اغلب به کشتی نوح به عنوان **نمونۀ** مسیح اشاره می کنند. شما باید در کشتی قرار بگیرید تا نجات بیابید. برخی می گویند که شخصیتهایی چون موسی و داود بخاطر رابطۀ خاصّ خود با خدا و مردم، همچنین در نشان دادن دعوت شدن برای خدمت خدا، نمونه های مسیح بوده اند. آنها همچنین در وظیفه ای که به انجام رسانیده اند و نیزشخصیتی که ارائه داده اند نمونۀ مسیح بودند. یوسف به نظر می رسد که بخاطر رَد شدن خود توسط برادرانش، همچنین بخاطر اینکه به گونه ای بنظر رسید که مُرد و از مردگان زنده شد. (انداخته شدن یوسف در چاه و اینکه برادرانش تظاهر به مُردن او کردند ولی عاقبت یوسف از چاه رهایی یافت-

تمثیلی از مرگ و قیام مسیح)، و نیز به دلیل اینکه در دست راست فرعون باهمۀ اقتدارش قرار گرفت، به این ترتیب نمونه ای ازمسیح گردید. چنین نمونه های عهد عتیق، شخصیت و کار مسیح را روشن تر می سازند.

ولی غریب به نظر می رسد که شخصی چون **آدم**، نمونۀ مسیح منظور شود زیرا که او شخصی گناهکار بود و در مورد خدا قصور ورزید. پس به چه نحوی پولس او را نمونۀ مسیح تلقّی می کند. در رومیان ۵ پولس نشان می دهد که این گناه آدم بود که نسل بشر را به تباهی کشید:

" ...توسط یک شخص، گناه وارد جهان کردید."(رومیان۱۲:۵)
"...توسط سرپیچی و تخلُف یک شخص، بسیاری مُردند. "(ومیان ۵ :۱۵)
" داوری از سرپیچی یک شخص، برخاست و به محکومیت منتهی شد. " (رومیان ۵ : ۱۷)
"...توسط تخلف یک شخص است که مرگ سلطنت می کند. "(رومیان ۵ : ۱۷)
"...از طریق یک سرپیچی، محکومیت بر تمام انسانیت مستولی گردید. "(رومیان ۵ : ۱۸)
"...از طریق نااطاعتی یک شخص، بسیاری گناه کار گردیدند."(رومیان ۵ : ۱۹)

از استدلال پولس کاملا"واضح بنظر می رسد که گناه آدم، قومی نامقدس را تولید می کند و نااطاعتی او بر ما محسوب می شود. هیچ مقدار اعمال مذهبی قادر نخواهند بود که این گناه را رفع کنند. ما توسط گناه آدم بود که گناهکار گشتیم، پس به همین دلیل می باید زندگی را از سرنو آغاز کنیم. چنانکه عیسی به نیقودیموس گفت: "آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود شد، روح است."(یوحنا ۶:۳) عیسی در بحث خود ادامه می دهد که"...اگر کسی از سر

نو مولود نشود ملکوت خدا را نمی تواند دید."(یوحنا۳: ۳) و اضافه می کند "...باید شما از سرنو مولود گردید." (یوحنا ۳ : ۷) شما باید از آدم جدا گشته به مسیح بپیوندید. تا زمانیکه شما در "آدم" قرارگرفته اید هیچ مقدار اعمال مذهبی قادر نخواهد بود که شما را نجات دهند و همهٔ عدالت شما چون لَتّه ای کثیف باقی خواهد ماند. همهٔ کوشش های شما برای یک زندگی خوب، از معیار خدا قاصر می ماند و شما هنوز با گناه درگیر هستید. پس این اعمال نخواهند توانست شما را از آدم جدا بسازند و به این طریق شما را گناهکار باقی می گذارند.

اما در تناقض، آدم نمونه ای از مسیح است. اگر زندگی شما کاملا" توسط رابطهٔ شما با آدم خَدشه دار گشت پس دیگر با بودن بامسیح چه منافع متغایری را می توانید بهره مند شوید؟ زمانیکه شما در مسیح هستید عدالت او چون هدیه ای به شما داده می شود. درست به همانگونه که گناهکار بودن شما از رابطهٔ شما با آدم نتیجه می شود، به همان نحو نیز اکنون عدالت شما از رابطهٔ شما با عیسی نشأت می گیرد.

"...همچنین به یک عمل صالح (که نتیجهٔ آن، عدالت حیات است برای همهٔ مردم.) بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات."(رومیان ۵ : ۱۸)

"...به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید." (رومیان ۵ : ۱۹)

اکنون مسیح عدالت شماست. همانگونه زمانیکه شما در آدم می بودید، کوشش های شما برای یک زندگی مقدس، شما را از آدم جدا نساخت وشما را گناهکار واگذاشت، اکنون که شما در مسیح هستید، اعمال گناه آلود شما، شما را نمی توانند از مسیح جدا کنند، بلکه شما را هنوز عادل در نظر خدا باقی می گذارند. بخاطر خلوص رابطهٔ شما با عیسی است که شما کاملا" پذیرفته شده اید و قصورات شخصی شما قادر نیستند شما را از مسیح

جدا بسازند. پس بنابرین عدالت او همچنان بر شما محسوب شده، باقی می ماند.
این لغزش انجیل است که خدا می خواهد شخص بی خدا را عادل بشمارد. "و اما کسی که عمل نکند بلکه ایمان آورد به او که بی دینان را عادل می شمارد، ایمان او عدالت محسوب می شود." (رومیان ۴ :۵)

از آزادی خود متلذّذ شوید.

اما آیا این، یک تعلیم بسیار خطرناک نیست؟ آیا این به بی توجهی منجرنمی شود؟ آیا این بدان معنی نیست که شمامیتوانید به هرنحوی که دوست دارید زندگی کنید وهنوز عادل منظور گردید؟ آیا این دستورالعملی برای مصیبت نیست؟ شما ممکن است حتی بتوانید این سؤال را از خود بکنید: "پس چه گوییم آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد؟ حاشا، مایانی که از گناه مُردیم چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟" ممکن است شما احساس کنید که این سؤال به گوشتان آشنا می رسد. این سؤال را کجا قبلا" شنیده ام؟ درست است، شما آنرا در رومیان ۶ :۱خوانده اید. در واقع خود پولس این سؤال را می پرسد، زیرا انجیلِ فیض بقدری آزاد است که خود، این سؤال را مطرح می سازد. همچنانکه دکتر مارتین لوید جونز گفته است: "موعظۀ حقیقی نجات تنها با فیض، همیشه منتهی به این می شود که اتّهام مذکور، برعلیه آن وارد بیاید. برای شخصی که انجیل نجات عهد جدید را موعظه می کند، برای اطمینان از صحّت آن، هیچ مَحَکی بهتر از این وجود ندارد که برخی آنرا اشتباه درک کرده و یا به غلط تعبیر کنند. دقیقا" مثل این است که گفته شود چون محض فیض نجات یافته اید دیگربه هیچ وجه مهم نیست که چکاری انجام می بدهید. شما می توانید هرچقدر که دلتان می خواهد به گناه کردن ادامه بدهید زیرا که آن به جلال یافتن فیض منجر خواهد شد.

این آزمایش خوبی برای موعظهٔ انجیل می باشد. اگر موعظه و ارائهٔ مطلب من از انجیل نجات، این سوءتفاهم را ایجاد نکند، دیگر انجیل نمی باشد. اگر شخصی درمورد نجات از طریق اعمال موعظه کند، دیگرهیچکس هرگز این سؤال را مطرح نخواهد کرد."

(دکتر مارتین لوید جونز، *رومیان: انسان جدید، تفسیری بر فصل ششم*، بیرق اعتماد راستین۱۹۷۲)

انجیل فیض این سؤال را برمی انگیزد که اگر عدالت چنین رایگان است، آیا نباید مانند سابق به گناه کردن ادامه بدهیم؟ برعکس، پیغام شریعت گرایی هرگز این سوء تفاهم را ایجاد نمی کند. انجیل فیض، پیغام شگفت انگیز آزادی است که باید با ایمان و شکرگزاری همراه باشد. شما درست همانطوریکه هستید پذیرفته شده اید. عیسای مسیح، عدالت شماست و او هرگز تغییر نخواهد کرد. او دیروز و امروز و تا ابدالاباد همان است. فردا وقتی از خواب برمیخیزید او هنوز عدالت شماست حتی قبل از اینکه کاری کرده باشید که سزاوار این لطف واقع شوید. شما لازم نیست چیزی را کسب کنید. روح شما احتیاج دارد که آفتاب تابان این واقعیت را جذب کند. فقط شما را لازم است که آنرا درونا" دریابید و روزانه آنرا تجلیل کنید.

به دلیل اینکه این پیغام بسیار رایگان است، برخی واعظین بخاطر ترس از اصل قانون ستیزی- **آنتی نومیانیسم** (برای مثال، بی شریعتی) و لاابالی گری نسبت به گناه، الحاقیه های اخطارگرانه ای بر آن می افزایند که این عمل ایشان، پیغام فیض خدا را تار می سازد. بهتر است قبل از آنکه چیزی بر آن بیفزاییم یا حتی به رومیان ۶: ۱بشتابیم، توقفی کرده باشیم. اگر شما با شتابیدن به رومیان باب۶، پیغام رومیان باب ۵ را مغشوش کنید، ممکن است پیغام را کدر وتار بسازید. اگر شما عادل شمردگی را

با تقدیس اشتباه کنید، شما در مشکل خواهید بود.

زمانیکه شاگرد مدرسه بودم نقاشی آبرنگ کار می کردم. وقتیکه دورنمایی نقاشی می شد به ما آموخته بودند که صفحه را از اول تا به آخر با رنگ آبی روشن رنگ کنیم و از ما خواسته می شد که صبر کنیم تا صفحه خشک شود. وسوسه این بود که صبر نکنیم و شتابزده بقیۀ نقاشی را ترسیم کنیم و قبل از اینکه رنگ آبی خشک شود، تپه ها و درختان را به آن اضافه کنیم. شتابزدگی سبب می شد که رنگها بر روی صفحه غلطیده با هم ممزوج شوند وبه این ترتیب دیگر یک تصویر زیبا خلق نمی گردید بلکه تصویری آشفته و درهم پدیدار می شد.

این یک دستور بود که بگذاریم تا رنگ، خشک شود وسپس می توانستیم چیزهای دیگر را بر آن اضافه کرده تصویر را کامل کنیم. همچنین است در مورد پیغام فیض. بگذارید که اول خشک شود، سریعا" چیزی به آن اضافه نکنید. بگذارید شگفتی فیض خدا شما را فرو بگیرد. بگذارید فیض او شما را آزاد کند. بگذارید شما را بِبرد به عمق احساسِ پذیرفته شدنِ کامل توسط او، درست به همانگونه ای که هستید.

فصل چهارم
آیا باید به گناه کردن ادامه بدهیم؟

این مهم است بدانید که شما بخشیده شده اید، اما در عین حال باید بدانید که چگونه می توان از قدرت گناه، عادات و طرز فکرهای گذشته که همیشه بر زندگی شما مسلط بوده اند، آزاد شد؟

عیسی وعده داده است که حقیقت، شما را آزاد خواهد کرد و حقیقت این است که شما نسبت به وابستگی خود به گناه مُرده اید. شما با مسیح مُرده و با او نیز قیام کرده اید. دانستن حقیقت برای آزادی شما از اهمیت بسیاری برخوردار است. اما بکار بردن آن توسط ایمان و مسؤلیت است که آزادی فرح بخشی را به شما عطا می کند.

فصل چهارم
آیا باید به گناه کردن ادامه بدهیم؟

یکبار وقتی که داشتم پیغامی را در مورد فیض خدا موعظه می کردم مردی حرف مرا قطع کرده

فریاد کنان گفت: "من هرگز چنین حرف بی ربطی را در زندگی خودم نشنیده بودم." لغزش انجیل فیض، چنان او را متغیّر کرده بود که دیگر نتوانسته بود ساکت بنشیند.

صادقانه بگویم که من از واکنش این شخص تقریبا" به هیجان آمده بودم. پس، مؤدبانه از او خواستم که بنشیند. باید اضافه کنم که او تقریبا" هر چه را که گفته بودم فهمیده بود ولی مطمئنم که او خوشحالتر می بود اگر می توانست صبر کند تا همۀ پیغام را بشنود. نیمۀ پیغام انجیل فیض خدا می تواند زنگی هشدار دهنده برای مسیحیان باشد وحتی پیغامی غیر مسؤل بگوش برسد.

با ختم تعلیم رومیان باب ۵، پولس رسول یقینا" نیاز به طرح سؤال رومیان ۶ : ۱ را احساس می کرد. " پس چه بگوییم آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد؟" آیا به گناه کردن باید ادامه بدهیم تا شاید فیض زیاد شود؟ "حاشا." و چنانکه جی بی فیلیپ آنرا ترجمه می کند: "چه تفکر ناخوشایندی!"
(JB Phillips, Letters to Young Church, Fontana, 1947)

واقعیت این است که مسیحیان بندرت سؤالی را که پولس مطرح می کند به زبان می رانند و یا حداقل در جمع اینکار را نمی کنند! ولی بیشتر اوقات این سؤال شنیده می شود که شاید دقیقا" متضاد سؤال پیشین و چون طرف دیگر سکه به گوش برسد. تقریبا" به این صورت گفته می شود: "می دانم که خداوند مرا پذیرفته است. می دانم که نجات یافته ام، اما چگونه باید از قدرت گناه در زندگی روزانۀ خودم آزاد بشوم؟"

شاید با رجوع به زمان خروج بنی اسرائیل، بتوان آنرا روشنتر نمود. آنها می دانستند که با اعتماد به خون برۀ عید فصح، از شب داوری خدا

رَسته و ایمن بوده، از طریق همان خون بی عیب بره نیز، رهایی یافته بودند.

بعلاوه باید توجه داشت که این خون می بایست بیرون خانۀ آنها پاشیده می شد. خون برّه برای این بود که خدا آنرا ببیند نه اینکه مورد استفادۀ آنها واقع شود. این خون، برای این نبود که آنها احساس خوبی داشته باشند و یا احساس امنیت بکنند. این خون اصلا" برای این مقرّر نشده بود که در آنها احساسی برانگیزد. این خون برای این بود که خدا آنرا دیده ارضاء شود. این خون فقط برای چشمان خداوند بود، همچنانکه بعدها خون کفاره نیز باید در قدس الاقداس تقدیم می شد جایی که هیچ انسانی حضور نداشت. خداوند گفت: “ و چون خون را ببینم از شما خواهم گذشت.”(خروج ١٢: ١٣) ما آرامش داریم نه به این دلیل که احساس خوبی به ما دست داده است، بلکه به خاطر اینکه خدا از آن خون (خون ریخته شدۀ مسیح) خشنود گشته است. فقط اوست که می تواند ارزش خون برّه را ارزیابی کند. پس چون او خوشنود است، ما این آرامش را داریم.

این برای بنی اسرائیل بی معنی جلوه می کرد اگر می خواستند متناوبا" در خود را باز کرده به آن خون نگاه کرده ببینند آیا احساس بهتری می کنند ویا اینکه باارزش تر و یا مقبول تر واقع شده اند. در آن شب، خون مؤثر واقع شد. در منزل هر مصری ای فرزند ارشد مُرد و در خانۀ هر عبرانی ای خون برّه، ساکنان خانه را پوشانید.

اگرچه ایشان از داوری رهایی یافتند ولی بزودی راه خویش را بسوی دریای سرخ مسدود یافتند. همچنانکه مصریان آنها را تعقیب می کردند، ایشان بطور روزافزونی درمی یافتند که اگرچه توسط خدا فصح را داشتند (از مرگ عبور کرده

بودند) ولی هنوز در سرزمین بردگی، اسیر بودند. در واقع ایشان به هیچ وجه آزاد نبودند. بسیاری از مسیحیان به همین نحو احساس می کنند: بخشیده شده ولی هنوز اسیر، مقبول شده ولی به نظر می رسد که بسیاری از وابستگی های گناه و عادات سابق، هنوزبر زندگی آنها چیره است.

در رومیان باب ۶ پولس از آزادی پُر جلالی که مسیح برای ما بدست آورده است سخن می گوید. به همان گونه ای که بنی اسرائیل، به توسط دخول در وادی دریای سرخ وبیرون آمدن از سوی دیگر آن، از بندگی آزاد شدند به همچنین، کسانیکه در مسیح هستند از قدرت گناه نجات یافته اند تا زندگی پیروزمندانه ای داشته باشند. پولس بازدر رومیان ۶ : ۱۴ اعلام می کند که "زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض."

توجه داشته باشید که پولس پیشرفت تدریجی و مداومی را برای خوانندگان خود عنوان می کند. شاید بهتراین باشد که من اول به آنچه منظور پولس نیست اشاره کنم. منظور پولس این نیست که به شما بگوید: مشکل شما این است که شما بیش از حدّ تلاش می کنید. شما می باید از تلاش و کوشش دست برداشته آرام و قرار بگیرید. آنچه که شما احتیاج دارید این است که سخت نگیرید و بگذارید خدا وارد عمل شود. اجازه بدهید عیسی در شما عمل کند. فقط بدست خدا بسپارید. کافی است در جلسه، به جلو آمده خواهش خود را به خداوند تسلیم کنید. اغلب اینگونه پیشنهادها به کسانی که آرزو دارند در خداوند رُشد کنند، کرده می شود که متأسفانه با تعلیم صریح پولس کاملا" مغایرت دارند.

شناخت حقیقت، شما را آزاد می کند.

پولس سه مرحلۀ روشنی را برای ما معرفی می کند. اوّل اینکه می خواهد شما از اموری با خبر باشید. "وحقّ را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد." (یوحنا ۸:۳۲) شناخت حقیقت برای رشد شما در خدا از اهمیت فراوانی برخوردار است.

پولس می خواهد مطمئن باشد که شما از آنچه توسط مرگ مسیح برای شما انجام یافته است، آگاه هستید. "یا نمی دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم در موت او تعمید یافتیم." (رومیان ۶ :۳) و بازاین سؤال را مطرح می کند که "حاشا مایانی که از گناه مُردیم چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟ " (رومیان ۶ : ۲)

حقیقت این است که همۀ کسانیکه در مسیح هستند "برای گناه مُرده اند." توجه داشته باشید که پولس نمی گوید که فقط برخی مسیحیان ممتازکه از برکتهای بسیار ویژه و خاصی برخوردارند نسبت به گناه و قدرت آن مرده اند. پولس فقط درمورد برخی از ما صحبت نمی کند، بلکه همۀ ما. این گفته درمورد همۀ مسیحیان صادق است. نمی توان مسیحیان را به سه دسته تقسیم نمود. اول آنانی که در"آدم" هستند، دوم آنانیکه در مسیح هستند و سوم آنانیکه در مسیحند و نسبت به گناه نیزمرده اند. منظور پولس همۀ کسانی هستند که در مسیح عیسی میباشند.

همچنین توجه داشته باشید که او از تجربه ای که در آینده اتفاق خواهد افتاد و شما را آزاد خواهد کرد صحبت نمی کند، تجربه ای که شما می بایست پیوسته با جدیّت برای آن بکوشید. او برای مسأله ای که عنوان می کند فعل گذشته را بکار می برد، مانند اینکه این حقیقت برای هر کسی که در مسیح قرار دارد قبلا" اتفاق افتاده است. او همین حقیقت را اندکی متفاوت، در آیۀ

۶ بازگو می کند که: "زیرا این را می دانیم که انسانیت کهنۀ ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معدوم گشته دیگر گناه را بندگی نکنیم." و در آیۀ ۷ نیزمی افزاید: "زیرا هرکه مُرد از گناه مبرّا شده است."

آیا می دانستید که انسانیت کهنۀ شما با مسیح مصلوب شده است و شما دیگر بندۀ گناه نیستید؟ این حقیقتی است که لازم است شما آنرا بدانید. انجیل یک مژدۀ خوش است. شما ممکن است مشاجره کرده بگویید: "ولی من احساس نمی کنم که از گناه آزاد شده ام." و یا "من احساس نمی کنم که انسانیت من با مسیح مصلوب شده باشد." اینجاست که شما باید اجازه بدهید که حقیقت بر تمامی افکار شما تسلط بیابد. آیا شما باور می کنید که هر چه خدا می گوید حقیقت دارد؟ یا اینکه شما مدام تسلیم احساسات خودتان هستید. ممکن بود اگر این سؤال را به نحو دیگری مطرح می کردم بیشتر کمک می کرد. آیا باور می کنید که بر جلجتا دو مَرد بر دست راست و چپ مسیح با او مصلوب شدند؟ چرا این مطلب را باور می کنید؟ برای اینکه کتابمقدس اینرا می گوید. اکنون شما همان اختیار را دارید که باور کنید که انسانیت کهنۀ شما با او مصلوب شده است. چون کتابمقدس این را به شما می گوید.

اینکه چگونه خود را می بینید از اهمیت وافری برخوردار است. وقتی که بنی اسرائیل به سرزمین موعود رسیدند خود را چون ملخ انگاشتند. (اعداد ۱۳: ۳۱- ۳۳) و بنابرین قادر به تصرف آن سرزمین نبودند. خدا به هیچ وجه از ارزیابی و بی ایمانی ایشان، که آنها را از دخولشان به آن زمین باز داشته بود، خشنود نبود.

من بیاد دارم که چون یک مسیحی جوان متعجب بودم از اینکه به دلیل اینکه خودم را نسبت به مسیحی

دیگری که در کلیسای من بود کمتر می دانستم، به دام حسادت گرفتارشده بودم. من نسبت به این شخص رفتاربسیارآزارکننده ای داشتم. روزی در سفر روزانۀ خود در قطار بودم و این متن را از رومیان باب ۶ میخواندم. ناگهان حقیقت این موضوع با تأثیر شگرفی مرا به خود گرفت. انسانیت کهنۀ من با مسیح مصلوب شده بود. "زیرا هرکه مُرد از گناه مبرّا شده است." (رومیان۶:۷) اشخاص مُرده احساس حسادت نمی کنند. اشخاص مُرده ناراحت نمی شوند از اینکه شخص دیگری مورد تمجید قرار بگیرد. اشخاص مُرده آزادند. این موضوع ناگهان برای من باز گردید و چنان به شدّت مرا به خود گرفت که در آن قطاربا صدای بلند خندیدم. بیاد دارم که مَردم به من خیره شده بودند. بدون تردید با خود فکر می کردند، چه مرد عجیبی نه فقط کتابمقدس می خواند، حتی به آن هم می خندد. ولی واقعیت این بود که حقیقت مرا آزاد کرده بود و از آن به بعد من و این شخص دیگر رابطۀ خیلی خوبی با هم داشتیم.

اگر خدا اعلام کند که شما آزاد هستید، به این معنی است که شما حقیقتا"آزادید. همانگونه که جی بی فیلیپس رومیان ۶ : ۷ را ترجمه می کند : "بگذارید هرگز از یاد نبریم که انسانیت کهنۀ ما با او بر صلیب مُرد و اینکه جور و ستم گناه بر ما پایان یافته است. زیرا به سهولت می توان به انسان مرده گفت که از قدرت گناه مصون می باشد.

(JB Phillips, Letters to Young Church, Fontana, 1947)

چون زنان و مردان ایمان، شما نیز خوانده شده اید که با خدا موافقت کنید. چون ابراهیم که "از وعدۀ خدا از بی ایمانی شک ننمود بلکه قوی الایمان گشته خدا را تمجید نمود و یقین دانست که به وفای وعدۀ خود نیز قادر است."(رومیان۴: ۲۰و۲۱)

خود را نسبت به گناه مرده انگارید.

با یاد آوری مسائل خاصی که شما لازم است بدانید، پولس شما را به برداشتن قدمی دیگر هدایت می کند و آن اینست که شما می بایست خود را نسبت به گناه مرده اِنگارید (رومیان ۶ : ۱۱) وچنانکه ترجمۀ جدید بین المللی(NIV) آنرا ترجمه می کند، خود را نسبت به گناه مرده بشمارید. کلمه ای که ملاحظه کردن ویا اِنگاشتن ترجمه شده است در واقع از دنیای حسابداری به عاریه گرفته شده است و این معنی را دربر دارد که مطمئن شوید همه چیز در ستون درستی قرارگرفته است. شما باید خود را نسبت به گناه مرده اِنگارید نه به این معنی که شما باید بگذارید که این عمل انجام بشود بلکه به این معنی که این عمل در واقع انجام یافته است. این امری ماوراء تفکر و یا اصل قدرت تفکر مثبت نیست. منظور پولس این نیست که اگر دربارۀ این موضوع (خود را نسبت به گناه مرده اِنگاشتن) به سختی تفکر کنید آنرا امکان پذیر خواهید ساخت. بلکه او می گوید چون این موضوع حقیقت دارد پس اجازه ندهید که فکر شما به نظم سابق خود بازگردد.

بگذارید این مسأله را با تمثیلی روشن کنم. شما ممکن است از کشورخود مسافرت کرده در فرودگاه کشوری دیگر از هواپیما پیاده شوید. خلبان هواپیما به شما می گوید که ساعت ۴ بعداز ظهر است. شما به ساعت خودتان نگاه می کنید و بوضوح می بینید که ساعت ۳ بعداز ظهر است. آیا لازم است که شما تلاش بیشتری بکنید که تصور کنید حتما" ساعت ۴ است. نه اینطور نیست. واقعیت اینست که در آن شهر مورد نظر ساعت ۴ بعداز ظهر است برای اینکه این شهر در حوزۀ زمانی متفاوتی قرار دارد. آنها یک ساعت از شما جلوترند. پس شما ساعت خود را با زمان آنها مطابقت می دهید.

به همین صورت چون شما اکنون در مسیح قرار دارید، بنابرین نسبت به گناه مُرده هستید. شما دیگر در محل دیگری زندگی می کنید پس فکر خودتان را با آن مطابقت بدهید. وقتی شما به حوزهٔ زمانی متفاوتی نقل مکان می کنید ساعت خود را تغییر می دهید درست به همان صورت وقتی هم که شما از آدم به مسیح منتقل می گردید شما دیگر به زندگی جدیدی انتقال یافته اید ، جاییکه خودتان را نسبت به گناه مُرده می شمارید زیرا خدا می گوید که شما چنین هستید.

مسؤلیت بپذیرید

اکنون پولس به شما در مورد قدم سوم می گوید که لازم است بردارید. "پس گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند تا هوسهای آنرا اطاعت نمایید و اعضای خود را به گناه مسپارید تا آلات ناراستی شوند." (رومیان ۶ : ۱۲ و ۱۳) گناه بدنبال جایی می گردد که حکومت کند و پولس به شما می گوید که نگذارید که آن در بدنهای فناپذیر شما حکومت کند. به نظر شما چرا او کلمهٔ فناپذیر را بکار می برد؟ چرا فقط به شما نمی گوید که نگذارید گناه بر بدنهای شما حکومت کند؟ شاید می خواهد به یاد ما بیاورد که بدنهای ما روزی خواهند مُرد در نتیجه فنا ناپذیر نیستند. اگرچه شما از مرگ گذشته داخل حیات جاودانی گشته اید باوجود این، بدنهای شما هنوز نجات نیافته اند. " ما نیزدر خود آه می کشیم در انتظار پسر خواندگی یعنی خلاصی جسم خود." (رومیان ۸ : ۲۳) بدنهای ما هنوز باید نجات بیابند. "اما وطن ما در آسمان است که از آنجا نیز نجات دهنده یعنی عیسای مسیح خداوند را انتظار می کشیم که شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصوّر شود بر حسب عمل قوّت خود که همه چیز را مطیع خود بگرداند."(فیلپیان ۳ : ۲۰ و۲۱) تا وقتیکه ما

بدنهای جدید خود را بیابیم، "این خزینه را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوّت از آن خدا باشد نه از جانب ما."(۲ قرنتیان ۴ : ۷) پس شما تبدیل یافته آزاد گشته اید اما بدنهای شما چنین نیست. در گذشته زمانیکه در بندگی گناه بودید گناه شما، اغلب از طریق بدن شما و اجزائش بروز داده می شد. اکنون پولس شما را راهنمایی می کند به اینکه دیگر گناه بر بدنهای شما حکومت نمی کند پس دیگر اجزاء بدن خود را چون آلات موسیقی تسلیم گناه نکنید. زیرا چون موسیقی دانی، گناه نیز به دنبال آلت موسیقی ای می گردد. گناه نمی تواند بدون آلت، آهنگی را بنوازد. به عنوان شخصی نو شده، اقتدار را بربدنهای خود و اجزائش در دست گرفته، نگذارید که گناه بر آن حکمرانی کند.

پیش از اینکه نجات بیابید بدنهای شما در تعاهد فرح بخشی با گناه بسر می برد، اما اکنون چون کسی که از گناه آزاد شده است، شما می باید اقتدار مطلق را بر بدنهای خود و اجزائش داشته باشید. قبل"دستها، چشمها، زبان، لبها و گوشها همه برای خدمت به گناه بکار برده می شد، اما اکنون آنها باید زندگی جدیدی را که در شماست خدمت کنند. به عنوان شخصی جدید، شما تصمیمات خردمندانه ای را باید اتخاذ کنید که کجا وقت خود را بسر ببرید، چه بخوانید، کجا چشمهای خود را اجازه بدهید که نظر کنند ویا دستهای خود را تا لمس کنند. شما دیگر بندۀ گناه نیستید پس می باید آزادی خود را زندگی بکنید.

در حقیقت پولس اظهارات صریح و روشنی بعمل می آورد. "زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض."(رومیان ۶ : ۱۴) او تصدیق می کند که درگذشته شما "بندۀ گناه بودید، "(رومیان ۶ : ۱۷) اما اکنون در مکانی جدید قرار دارید." و از گناه آزاد شده،

غلامان عدالت گشته اید.” (رومیان ۶ :۱۸) پولس اعلام شگفت انگیزی می کند: درحقیقت زمانی شما غلام گناه می بودید ولی اکنون “غلام عدالت گشته اید.” بار دیگر باید متوجه زمان فعلی که پولس بکار می برد، باشید. این چیزی است که قبلا"بر شما اتفاق افتاده است. زمانی شما معبودانه اسیر گناه بودید، بدون آزادی عمل، تصاحب شده و تسلط یافته توسط گناه، اما اکنون اسیر عدالت گشته اید. شما اکنون گرفتارعدالت هستید وعدالت بر زندگی شما تسلط یافته روزهای شما راهدایت می کند. شما از بازار بندگی خریده شده اید. شما دیگربردهٔ گناه نیستید بلکه به آقای دیگری تعلق دارید. شما هویّت جدیدی یافته، آقای دیگری دارید. وظیفهٔ شما این است که خود و اجزاء بدن خود را روزانه به این ارباب جدید بسپارید. چنانکه مسیح می گوید: “ پس اگر پسر شما را آزاد کند در حقیقت آزاد خواهید بود.”(یوحنا ۸ : ۳۶)

موسی بنی اسرائیل را فقط به فصح هدایت ننمود بلکه ایشان را از دریای سرخ عبور داده از بندگی بسوی آزادی رهبری کرد. به همان صورت مسیحیان نیز فقط با خون مسیح که فصح ایشان می باشد پوشیده نشده اند، (۱ قرنتیان ۵ : ۷) بلکه از اسارت آزاد گشته دیگردربندگی قدرت گناه نیستند. فیض، کار کاملی را انجام می دهد. فیض خدا شما را از گناه بیرون می آورد و به هیچ وجه تشویقتان نمی کند که در آن باقی بمانید. “گناه برشما تسلط نخواهد یافت چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض.” (رومیان ۶ : ۱۴)

داگلاس مو این آیه را چنین تفسیر می کند: “پاراگرافی که با این سؤال آغاز می شود که آیا در گناه بمانیم که فیض افزون گردد، با این

خبرخوش پایان می یابد که، وقتی ما در فیض قرارداریم میتوانیم برگناه چیره شویم.
(Douglas Moo, The Epistle to the Romans, NICNT, Erdmans, 1996)

خداوند ما را به یک زندگی توأم با بردگی نخوانده است، بلکه به یک زندگی پُر ازچیرگی و تسلط.

فصل پنجم
آیا حقیقتا" آزاد هستید ؟

آیا ما حقیقتا" آزاد هستیم ؟ مگر پولس در باب ۷ رومیان اذعان نکرد که او در حقیقت بطور ناهنجاری به گناه وابسته است؟پولس برای دیگران موعظه کرد ولی آیا او اقرار نکرد که او نیز همچون ما مشکلاتی شخصی با گناه دارد؟

درک رومیان باب ۷ برای ما از اهمیت وافری برخوردار است. در این فصل ما با دقت مباحصاتی را مورد نظر قرار خواهیم داد و در ضمن از چندین محقّق کتابمقدس نیز نقل قول خواهیم نمود که سعي نموده اند تا روشن سازند که کتاب مقدس واقعا" شما را آزاد می کند و اینکه باب ۷ رومیان سعی ندارد که شما را سردرگُم کند و یا ناامید بسازد، بلکه سعی دارد اهمیت نقش شریعت را در نجات و تقدیس بیشتر جلوه می دهد.

فصل پنجم
آیا حقیقتا" آزاد هستید ؟

احتمالا" هیچ فصل دیگری در عهد جدید چون رومیان باب ۷ مورد بحث قرار نگرفته است. پولس با وجود اعلام قطعی و انعطاف ناپذیر خود در باب ۶ تشریحاتی را بیان می دارد که در نگاه اول به نظر می رسد که کاملا" آنچه را که قبلا" بطورواضح اعلام داشته بود، نقض می کند. پولس در باب ۶ گفته است:

"مایانی که از گناه مُردیم، چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟" (رومیان ۶ : ۲)
"انسانیت کهنهٔ ما با او مصلوب شد...تا دیگر گناه را بندگی نکنیم." (رومیان ۶ : ۶)
"هر که مُرد از گناه مبرّا شده است." (رومیان ۶ : ۷)
"خود را برای گناه مُرده انگارید." (رومیان ۶ : ۱۱)
"گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند." (رومیان ۶ : ۱۲)
"گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد." (رومیان ۶ : ۱۴)
"و از گناه آزاد شده غلام عدالت گشته اید." رومیان ۶ : ۱۸)

نه تنها باب ۶ آزادی شما را اعلام می کند بلکه باب ۸ نیز با گفتن اینکه: "پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند."(رومیان ۸ : ۱) همان مسیر را دنبال کرده چنین ادامه می دهد:"زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی ما را از شریعت گناه و موت آزاد گردانید." (رومیان ۸ : ۲)

پس پولس رسول با عنوان کردن این موضوعات در باب ۷ ،چه مقصودی دارد؟

"زیرا می دانیم که شریعت، روحانی است لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم." (رومیان۷ : ۱۴)
"زیرا می دانم که در من، یعنی در جسدم، هیچ نیکویی ای ساکن نیست."(رومیان ۷ : ۱۸)
"وای بر من که مرد شقیّ هستم." (رومیان ۷ : ۲۴)

معلمین خدا ترس، در طی اعصار، در تفسیر این متن، نظرهای متفاوتی را ارائه داده اند. پس بسیار بجاست که با احترام و توجه خاصی این متون را مورد مطالعه قرار دهیم. مطمئناً" ما این امکان را نداریم که در اینجا همهٔ نظراتی را که ممکن است داده شوند، مورد بررسی قرار دهیم. اما باید اذعان کنم که من نظرات خودم را در مورد این مبحث، مدیون برخی از محققین کتابمقدس می دانم.

باید گفت که من عمیقا" تحت تأثیر مباحثات برخاسته توسط "دکتر مارتین لوید جونز" بوده ام.
(D Martyn Lloyd-Jonse, The Law, Romans 7: 1-8: 4, Banner of Truth 1973)

او درخلال مباحثات خود، استدلالی قوی را ارائه کرده می گوید که: "پولس در رومیان توسط فیض، به موضوعی حیاتی که همانا عادل شمرده شدن است می پردازد. همینطور او اعتقاد برین دارد که این ارادهٔ خداست تا هدیهٔ عدالت را با وجود موقیعت کنونی ایماندار، به او ببخشد. (برای مثال رومیان ۴ :۵-۴)

دکتر لوید جونز استدلال می کند که بحث پولس درمورد فیض شگفت انگیز خدا سؤالات بسیاری ،خصوصا" این دو سؤال مهم را، در ذهن خوانندگان

ایجاد می کند. اول اینکه اگر خدا آماده است که ما را عادل خطاب کند، آیا ما می باید به گناه کردن ادامه بدهیم؟ پولس این سؤال را همچنانکه در قبل دیدیم در رومیان باب ۶ پاسخ می دهد. سؤال دوم اینست که: پس موقعیت و منزلت شریعت در این میان چه می باشد؟ اگر خدا آماده است که ما را در فضیلت ایمان ما به مسیح، بپذیرد پس شریعت در کجای این تصویر می گنجد؟ باب ۷ رومیان به این سؤال پاسخ می دهد. دکتر لوید جونز در این مورد اینگونه تعلیم می دهد که این باب اصولا" در بارهٔ شهادت شخصی پولس نیست بلکه در حقیقت دارد دربارهٔ شریعت سخن می گوید. همچنانکه توماس شراینرمی گوید"نظر من اینست که مقصود پولس در این متن این نیست که تشخیص بدهد که آیا بی ایمانان مورد نظر بحث می باشند یا ایمانداران، بلکه هدف او اینست که در بارهٔ ناتوانی شریعت درتبدیل بشرسخن بگوید.

(Thomas R Schreiner, Paul, Apostle of God's glory in Christ,IVP,2001)

پس از پرداختن به سؤال در مورد شریعت، پولس به متن خود در رومیان باب ۸ بازمی گردد که بخوبی استنتاج باب پنج را دنبال می کند که بصورت جملهٔ معترضه ای برباب پنج افزوده شده است. (چون جمله ای نوشته شده در میان دو هلال)

عده ای نیز نظردیگری عنوان می کنند. ایشان می گویند که یک مسیحی می باید، خود به صورت تجربه گونه ای راه خود را از باب ۷ به باب ۸ بیابد. آنها معتقدند به اینکه باب ۷ به هیچ وجه اشاره ای به روح القدس نمی نماید واضافه کرده میگویند کشمکش درونی ای که در باب ۷ بیان شده است، زمانی پایان می یابد که یک شخص مسیحی روح القدس را تجربه بکند. (آنچه که در واقع در باب ۸ بیان شده است.) اما اینگونه تعلیم، آزادی پُرجلالی را که در بابهای ۵ و ۶ اعلام شده است نادیده گرفته تصوری واهی رامی پذیرد که می

گوید بابهای ۷و۸ سیاحت یک شخص مسیحی است که خود می باید آنرا تجربه کند.

آیا این واقعا" می تواند شهادت مسیحی خود پولس باشد؟

نکتهٔ دیگری که توسط دکتر لوید جونز بیان شده است، به دلیل سنگینی و وقار کلمات بکار برده شده ، مرا تحت الشعاع قرار داده است. پولس فقط اشاره نمی کند به اینکه او آگاه است از اینکه روزهای سختی را در زندگی مسیحی خود تجربه می کند و حتی او سعی نمی کند بگوید که از کشاکشی درونی که شاید خیلی از مسیحیان با آن روبرو هستند آگاه است بلکه بنظر می رسد که پولس بیشتر از اینها اقرار کرده و بیانات بسیار واضح تری را اظهار کرده باشد. بطور مثال اینکه گرفتار گناه می باشد.(آیهٔ ۱۴) ویا اینکه هیچ چیز خوبی در او ساکن نیست. (آیهٔ ۱۸) اینکه او بدی را بعمل می آورد، درست چیزی را که نمی خواهد انجام بدهد. (آیهٔ ۱۹) اینکه او مرد شقیّ می باشد که نمی داند برای رهایی به چه متوسل شود. (آیهٔ ۲۴)

آیا واقعا" این گفته ها را می توان شهادتهای حقیقی پولس دانست؟ آیا واقعا" او گرفتار گناه بود؟ آیا هیچ چیز خوبی در او ساکن نبود؟ آیا او متناوبا" اعمال ناخواستهٔ شریرانه را انجام می داد. آیا این در حقیقت زندگی مخفیانهٔ پولس بود. اگر چنین بود پس چرا با اعتماد به نفس کامل دیگران را دعوت به تقلید وتبعیت اززندگی خود می کرد؟ (آیا گرفتاری و شقاوت او را؟) او چگونه می توانست به شادی، آرامش و ارضاء درونی خود مکررا" شهادت بدهد؟ چگونه است که هیچ متنی را در رسالات دیگرپولس، یا درحقیقت در هیچ رساله ای از نویسندگان دیگرعهد جدید نمی توان یافت که با مندرجات مهیّج مطرح شده در این باب

مطابقت کند. به عنوان مثال پطرس به ما می گوید: " چنانکه قوّت الهیّهٔ او همهٔ چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است به ما عنایت فرموده است." (۲پطرس ۱: ۳). و یوحنا اضافه می کند: " هر که در وی ثابت است گناه نمی کند و هر که گناه می کند او را ندیده است و نمی شناسد."(۱ یوحنا ۳ : ۶) پولس با اطمینان به ایمانداران در قرنتس می گوید: "هیچ تجربه (وسوسه) جز آنکه مناسب بشرباشد شما را فرو نگرفت. اما خدا امین است که نمی گذارد شما فوق طاقت خود آزموده شوید بلکه با تجربه مفرّی نیزمی سازد تا یارای تحمّل آن را داشته باشید." (۱ قرنتیان ۱۰: ۱۳)

پولس جایی دیگر شهادت می دهد:" زیرا که در خود عیبی نمی بینم." (۱ قرنتیان ۴ : ۴) این جمله با روح مشوّشی که در رومیان باب ۷ بازگو شده است سازگار نیست. ودر ۱قرنتیان ۴ : ۳ اعلام می کند که او خودش را با تفتیش خود، مشوّش نمی سازد. "... بلکه بر خود نیز حکم نمی کنم." این جمله باید با سخنان دیگر او در همین رساله مطابق بوده باشد، جایی که در ارتباط با تجلیل شام خداوند می گوید: "زیرا هرکس خود را امتحان بکند." (۱ قرنتیان ۱۱ : ۲۸) واضحا" ما نباید تفتیش خود را کنار بگذاریم بلکه درکلّ، سخنان پولس این معنی را می دهد که او پیشنهاد می کند که خودتان را با تفتیش مکرّر خود، آشفته نسازید.

آیهٔ دیگری که بر این مسأله نور می تاباند ۱قرنتیان ۶ : ۱۲ می باشد که در آن پولس می گوید: "همه چیز جایزاست لکن هرچیزمفید نیست ، همه چیز برای من رواست لیکن نمی گذارم که چیزی بر من تسلط یابد. " چگونه می توانیم بیان مطمئنی چون "نمی گذارم که چیزی بر من تسلط یابد." را با بیان به ظاهر مشوّشی چون اعتراف

بیان شده در رومیان باب ۷ "آن نیکویی ای را که می خواهم نمی کنم بلکه بدی ای را که نمی خواهم می کنم." و یا این سؤال پولس که :"کیست که مرا آزاد کند؟" با یکدیگر انطباق داد.

مطمئنا" زندگی مسیحی دعوتی است برای نبرد نیکوی ایمان. این جنگ از شما انتظار دارد که در خداوند و قدرت توانائیش استوار بوده، تمامی اسلحهٔ خدا را بپوشید. ولی هیچ جای دیگری از کتاب مقدس نمی توان چنین فریاد نا امیدانهٔ شخصی بدبخت و اسیر را یافت.

خدا هم در اراده و هم در عمل شما کارمی کند.

مطمئنا" شما باید نجات خود را با ترس و لرز به عمل آورید. (فیلپیان ۲:۱۲) ولی این وعده را بیاد داشته باشید که "این خداست که در شما بر حسب رضامندی خود هم اراده و هم فعل را به عمل ایجاد می کند." (فیلپیان ۲: ۱۳) چه مغایرت روشنی با مردی که دررومیان باب ۷ شهادت می دهد که "اراده در من حاضر است اما صورت نیکویی کردن نی."(رومیان ۷ : ۱۸) پولس آگاه است از اینکه خدا هم در اراده وهم در عمل او در کارمی باشد، درست برخلاف مرد بدبخت باب ۷ رومیان که اراده می کند ولی قدرت به انجام رسانیدن آنرا ندارد. حتی نمی داند چگونه از وضعیت رقّت بار خودش آزاد گردد. او چگونه مسیحی ای می تواند باشد؟ آیا این حقیقتا"شهادت پولس است؟

همچنانکه گوردون فی استدلال می کند: "اخلاقیات مسیحی فقط در "اراده کردن" نهفته نیست. در رومیان ۷ : ۱۸ پولس در توصیف خود از زندگی قبل و خارج از مسیح، اما با نگرش برخاسته از زندگی در روح، زندگی ما قبل مسیحی شدن خود را با همان فعل (فعل اراده کردن) توصیف می کند. پولس می گوید اراده در من حاضر است اما صورت نیکویی

کردن نی. با این سخن او برخوب بودن و روحانی بودن شریعت صحّه می گذارد. بنابرین پولس میگوید بدون روح القدس، انجام دادن نیکویی حاصل نمی گردد ولی توسط روح القدس ما قدرت می یابیم که آنچه را که نیکوست به عمل آوریم. پس او به فیلپیان اصرار می کند که با اطمینان خاطر، آنچه را که اراده می کنند به عمل آورند، زیرا که خدا توسط روح القدس به ایشان "هم اراده و هم عمل "کار نیکو" را اهدا کرده است."

(Gordon D Fee, Paul’s letters to the Philippians.NICNT, Eerdmans,1995)

ریچارد هِیزمی افزاید:

"نیروی بنیادی ادعای پولس نباید نادیده گرفته شود. خدا با قدرت در کلیسای خود حاضر است تا زندگی مردم را تغییر دهد و یک اشخاص مطیع را قدرت ببخشد ، در غیر اینصورت او خدایی غیرقابل دسترسی می نماید...روح القدس یک موضوع انتزاعی الهیاتی نیست بلکه ابراز حضور خداوند است در اجتماع خود، تا هرچیزی را تازه بسازد. کسانی که به خبر خوش (انجیل) پاسخ مثبت می دهند به دایرۀ قدرت روح القدس داخل گشته اند، جائیکه خود را متغیّر و قدرت یافته برای اطاعت کردن می یابند. (ریچارد بی، هیز، دید اخلاقی عهد جدید، تی &تی کلارک،۱۹۹۷)

چنانکه داگلاس مو استدلال می گوید:
در بابهای ۶ و ۸ پولس بطورنسبی روشن می سازد که "آزادی از اسارت گناه" و همچنین "رها شدن از شریعت گناه و موت "وضعیت هایی هستند که برای هرمسیحی واقعیت دارند. اگر کسی مسیحی است پس این امورنیز حقیقت دارند ولی اگرنیست پس آنها نیزحقیقی نیستند. این بدین معنی است که موقعیت تشریح شده در رومیان ۷ : ۱۴- ۲۵ نمی تواند موقعیت یک مسیحیِ "عادی " ونه حتی یک مسیحی نابالغ باشند. (داگلاس مو، نامۀ به رومیان، NICNT، Eerdmans، ۱۹۹۶)

با استدلالی که در پیش داشتیم سؤال دیگری که مطرح می شود اینست که پولس دربارۀ چه کسی صحبت می کند. این چه کسی است که با چنین مبارزۀ هولناکی مواجه گشته است؟ چنانکه استدلال شده است فقط به این دلیل که او هیچ گونه تمایلی برای تقدسی که در این آیات بیان شده اند ندارد، نمی تواند نمونۀ بارز یک شخص بی ایمان باشد زیرا شخص گناهکار نسبت به خدا و عدالت بی تفاوت است. شخص بی ایمان هیچگونه اشتیاقی به خوبی کردن ندارد.

نظرهای مختلفی توسط نویسندگان متفاوت در این مورد ارائه شده اند. از آن جمله است نقطه نظر دکتر مارتین لوید جونز که این آیات را شرحی از یک گناهکار بیدار شده می داند که هنوز نجات نیافته است اما بزیر قدرت الزام گناه آمده وبا نگهداشتن شریعت، به عنوان راه امید داشته برای نجات، دست به گریبان می باشد تا به فساد طبیعت خود و ناتوانی شریعت برای نجات پی ببرد.

داگلاس مو اینگونه به این استدلال ادامه می دهد که به احتمال قریب به یقین این اشاره ایست به اسرائیل جسمانی و فکرمی کند که پولس" در پیوستگی و اتحاد خود با بنی اسرائیل، در حال

دریافت شریعت در کوه سینا، به خود اشاره می کند." او همچنین اضافه می کند که، "تجربۀ اسرائیل از شریعت، باید مسیحیان را یادآور شود تا هرگز به سوی شریعت، احکام موسوی و یا هرگونه فهرست قوانین دیگر به عنوان منبع روحانی قدرت و یا رشد روحانی باز نگردند."
(داگلاس مو، نامۀ به رومیان، NICNT، Eerdmans، ۱۹۹۶)

ریچارد هیز می گوید: به سختی می توان گفت که کشمکش درونی بیان شده در رومیان باب ۷ اشاره به گزارشی اصولی پولس، از یک تجربۀ مسیحی باشد. بلکه بیشتر بیانی از بودن در **آدم**، یا بودن در زیر شریعت وشاید حتی هر دوی آنها باشد.
(ریچارد بی، هیز، دید اخلاقی عهد جدید، تی &تی کلارک، ۱۹۹۷)

گردون فی می گوید: "پولس در اینجا به زندگی قبل و بیرون از میسح می پردازد، اما از دید و نظر یک مسیحی که خود او اکنون درمسیح است." (گوردون دی فی، حضور قدرت بخش خدا، هندریکسن، ۱۹۹۴)

اِن تی رایت تعلیم می دهد که، آنچه استدلال پولس را سبب می شود، تجربۀ شخصی او نیست بلکه این سؤال که آیا خود شریعت، شریر است؟ (ان تی رایت، اوج عهد، تی &تی کلارک، ۱۹۹۱)

همۀ این استدلال **ها** باید کافی بوده باشند. اعتقاد شخصی من اینست که پولس اعلام می دارد که ایماندار از اسارت گناه آزاد است و اینکه تعلیم او در باب ۷ به هیچ وجه این وعده را خدشه دار نمی سازد. یک مسیحی بدون شکّ ترغیب شده است تا در جنگ مداوم خود با دنیا، جسم و شیطان بَرَنده باشد، ولی نباید فکر کند که وارد نبردی گردیده است که باید از شکستی ناگزیر

ترسیده و به نحوی باور کند که پولس رسول نیز به گونه ای شخص شکست خورده و زبونی بوده است.

عیسی وعده داد که "اگر پسر شما را آ زاد کند در حقیقت آزاد خواهید بود."(یوحنا ۸ : ۳۶) دی ای کارسون این آیه راچنین تفسیر می کند: مسیح نه فقط از حقوق محروم نشدنی خود به عنوان پسر یگانهٔ خدا لذت می بَرَد، بلکه قدرت کامل خود را نیز که توسط پدر به او محّول شده است تا اسیران را آزاد سازد، به اجرا در می آورد. آنانی را که عیسی از جور و ستم گناه آزاد کرده باشد کاملا"و حقیقتا" آزادند. آزادی واقعی این نیست که بشود هر آنچه مورد پسند ماست انجام داد، بلکه آزادی ای که بتوان آنچه را که ما را لازم است، به عمل آورد. این آزادی یک آزادی ریاکارانه نیست زیرا آنچه را که ما می بایست انجام بدهیم براستی ما را ارضاء می کند. (دی،ای،کارسن،انجیل به روایت یوحنا، ۱۹۹۱,Eerdmans)

پس بگذارید شما را ترغیب کنم به اینکه نگذارید رومیان باب ۷ شما را دلسرد کرده به عقب بِرانَد، بلکه باعث گردد تا از آزادی خود تلذذ یافته، از نجات پُرقدرت خود که عیسی آن را با چنان بهای عظیمی برایتان کسب کرده است، بهرهٔ کامل ببرید.

فصل ششم
وجدانی پاک شده از اعمال مرده

فیض، شما را از کارها و وظایف شرعی محض آزاد می کند. آزادی از محکومیت که توسط خون مسیح بدست آمده است، وجدان شما را پاک و آزاد می کند. دیگر لازم نیست که شما بخواهید با بودن یک مسیحی فعال، ارزش خود را اثبات کنید.

در این فصل ما خواهیم دید که این آزادی به رِخوَت وسستی و بی تفاوتی نمی انجامد بلکه زمینه را برای یک خدمت غیورانه برای جلال خدا، مساعد می سازد تا شما اجر او را که می گوید "آفرین ای غلام نیکو و امین" دریافت نمایید.

فصل ششم
وجدانی پاک شده از اعمال مرده

فیض، نه فقط شما را از گناه و جرم و بی صلاحیتی آزاد می کند، بلکه شما را از اعمال بدون منظورو هدف، همچنین انجام وظایف مذهبی نیزآزاد می سازد. منظور من از این گفته چیست؟ شاید این موضوع در عبرانیان ۹: ۱۴ بهتر بیان شده باشد که می گوید خون مسیح "ضمیر شما را از اعمال مرده طاهر خواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نمایید." شما لازم نیست که با آنچه کتابمقدس آنرا اعمال مرده می نامد دست به گریبان شوید. (این اصطلاح درزیر نویس ترجمۀ NIV کتابمقدس "آیین مذهبی" ترجمه شده است.) بیشتر مسیحیان بشارتی تمایل دارند به اینکه فکر کنند که آنها از پیش، از "مذهب مرده" پاک شده اند. آنها این آیینها را بیشتر به آیینی چون زنگها و بوی سوزانیدن کندرکه در زندگی کلیسای تشریفاتی مرسوم است ربط می دهند. بعنوان یک شخص مسیحی تولد تازه یافته، آنها گمان می کنند که پشتشان را به طرف اعمال مُرده برگردانیده اند.

شاید لازم باشد که ما بیشتر انتقادگرنفس خودمان باشیم. پس عمل مُرده چیست؟ بدیهی است که این عملی می باشد که در آن هیچگونه حیاتی وجود ندارد. برای مثال عملی که بدون ایمان انجام یافته است. زندگی کلیسایی می تواند تبدیل به وظایف روزمرّه ای گردد که ایمانی اندک و یا اصولا"هیچ ایمانی نمی خواهد. متأسفانه وظایف می توانند بتدریج برنامه ها را اداره کنند و ما بزودی خود را در گیر فعالیتها، خدمات وبرنامه ها می یابیم، اعمالی که دیگر منظور وهدف خود را از دست داده اند. باوجود اینکه بیاد نمی آوریم که چرا آنها را باید انجام بدهیم، باز به کردن آنها ادامه می دهیم.

روزی زن جوانی به من گفت که از مادرش پرسیده بود چرا وقتی می خواهد برای عدّه زیادی غذا بپزد همیشه سرو ته گوشت بریانی را بریده روی آن قرار می دهد. مادرش جواب داد که علتش را نمی داند ولی گمان بُرد شاید به این دلیل باشد که آب گوشت تلف نشود و گفت که مادربزرگ همیشه این کار را کرده بود و شاید بهتر می بود که او از مادربزرگ سؤال می کرد. وقتی که دوست من از مادربزرگش علت را پرسید مادربزرگش در کمال تعجب به او نگاهی انداخته گفت چرا؟ آیا هنوز هم شما اینکار را می کنید؟ من وقتی اینکار را می کردم که اجاق غذاپزی ما بسیار کوچک بود و این تنها راهی بود که می توانستم گوشت را در آن جا بدهم.

کارهای روزمرّهٔ راکد

برنامه های کلیسایی می توانند چون زباله دانی گردند برای وقایعی که علت وجودی خود را از دست داده اند. ما کارهای عادی ای را که عاری از انتظار و ایمان گشته اند، بجا می آوریم. برخی اوقات کلیساها جلسات بعداز ظهر یکشنبه و جلسات مطالعه کتابمقدس را باوجود اینکه سالهاست که تحوّل و تبدیلی در آنها دیده نشده است و مردم نجات نیافته دیگر به این جلسات نمی آیند، همچنان به برگزار کردنشان ادامه می دهند. واضح است که این فعالیتها دیگر ثمر نمی آورند اما جلسات همچنان به روال همیشه ادامه می یابند. ما فاقد بی باکی واقع بینانه ای می باشیم که مسیح زمانیکه با درخت بدون میوهٔ انجیر روبرو شد به ظهور رسانید. راهنمایی او بسیار ساده و سرراست بود.“آنرا ببرّید.” وقتی که شاگردان از درخت دفاع نمودند عیسی تصدیق نمود که می توان یک سال دیگرآنرا به عقب انداخت، اما هرگاه بازهم بی بَر بماند باید ارّه

شود، زیراکه آن درخت داشت جایی را اشغال می کرد.

کلیسا رفتن محض که با ایمان توأم نباشد می تواند به زودی به یک عمل مُرده تبدیل شود. وقتی در جلسات با هم جمع می شویم چه چیزی را انتظار می کشیم؟ و یا اصولا" چرا باید با هم اجتماع کنیم؟ آیا این عمل ما به وظیفه ای مبدّل شده است؟

عمل مُردهٔ دیگری که باید از آن بپرهیزیم، عملی است که فقط بدلیل صحیح انگاشتن چیزی، آن را انجام دهیم. شاید این موضوع با بیان تجربهٔ یوشع در اریحا و آنچه بدنبال داشت، بهتر تصویرشود. نبرد اریحا یک عمل مشهور ایمان است. با اعتماد کا مل بر خدا، یوشع همهٔ راهنمایی های داده شده را دنبال کرده، ارتش خود را بدور شهر گردانیده، همه فریاد پیروزی برآوردند. در نتیجه همهٔ دیوارهای شهر فروریخته، شهر تصاحب گردید. باید اذعان کرد که پیروزی بسیار شگفت انگیزی بود ولی سؤال اینست که بعد از آن چه اتفاقی افتاد؟

یوشع درمورد شهر بعدی گزارش خواست و جواب دریافت نمود که عای منطقهٔ بسیار کوچکی است، پس همهٔ ارتش مورد احتیاج نبود. اگر آنها توانسته بودند شهر اریحا را فتح کنند،عای عمل ناچیزی شمرده می شد. لشکر کوچکی فرستاده شد ولی بجای تقریر یک پیروزی دیگر، لشکر سریعا" و بطور اسفناکی شکست خورده، به عقب روانه گشتند. لشکر یوشع بجای یک عمل ایمان، به یک عمل احتمال و تخمین و حتی برداشتن یک قدم بسیار سهل، پرداخته بودند که از آن درس بسیار دردناک و غمگینی آموختند. خدا دیگر با ایشان نبود درنتیجه آنچه کرده بودند عملی مُرده محسوب می شد.

آیا خدا به شما گفت که این کار را انجام بدهید؟

همچنین ما نیزباید از اعمالی که از ما خواسته نشده اند، آگاه باشیم. کاری که از خدا نیست، کار مرده محسوب می شود حتی اگر خیلی خوب جلوه کند. درست مثل اینست که بگوییم دَرِخدمتی بنظر باز می رسد ویا احتیاجی خود را بروز می دهد پس شخصی باید پا به جلو بنهد. بعنوان یک شبان جوان ازطرف مدرسۀ سابق خودم که در شهری نزدیک بود دعوت شده بودم که هفته ای یکبار تعلیمات دینی تدریس کنم. چه موقعیت خوبی! من بطور خاصی هیجان زده بودم، برای اینکه در گذشته شهادت زندگی من در مدرسه بی اثر و فقط گهگاهی به بهترین نحو انجام شده بود، اما اکنون می توانستم زمینه های گمشدۀ سابق را باز یافته صدها دانشجو را تحت تأثیر خود قرار بدهم.

چنانکه خدا را در دعا برای این در گشوده شکر می کردم، احساس کردم که آسمان بسیار کمتر از من در مورد این در گشوده مشتاق بود و بعدها بتدریج من آنچه را که خدا مرا برای آن خوانده بود دریافتم. جواب بی تکلف من این بود: "خداوندا آیا می خواهی من این کلیسا را شبانی بکنم؟ اما خداوندا باز بخاطر این دَرِباز شگفت انگیز در مورد مدرسۀ سابقم، بسیارممنونم." دوباره سکوت از جانب آسمان بود. تدریجا" درفکر کودن من فرو رفت که خداوند نمی خواست که من از این دَرِ خاص وارد شوم. من از دوستی خواستم که او این دعوت و خدمت را پذیرفت. این درس بسیار آموزنده ای برای من بود، که همۀ موقعیتها برای خدمت مسیحی، بطور خودکار از آن شما نیستند.

و سرانجام در ۱ قرنتیان باب ۱۳ پولس یاد آور فعالیتهای روحانی ای می شود که یقینا" فضیلت محسوب می گردند. او اشاره می کند به ایمانی که کوه ها را می تواند نقل کند، حکمتی که قادر است همهٔ اسرار را درک کند و بخشندگی و سخاوتی که همهٔ اموال خود را به فقرا می بخشد. اما اضافه می کند که شما می توانید همهٔ اینکارها را بدون محبت انجام داده در نتیجه آنها را بی ارزش بیابید و هیچ چیزی را نیز بدست نیاورید. اعمالی که از محبت برانگیخته نشده اند برای خدا پذیرفته شده نیستند و فقط اعمال مذهبی شمرده می شوند.

خون مسیح وجدان شما را طاهر می کند.

این سؤال مطرح می گردد که "چرا مسیحیان درگیر اعمال مرده می شوند؟ " آیهٔ مطرح شده در پیش، جواب این سؤال را در خود دارد. این آیه از خون مسیح صحبت می کند که وجدان شما را از اعمال مُرده پاک می کند. بنظر می رسد که ما وقتی در گیر اعمال مُرده هستیم که فاقد وجدان پاک بوده در فیض خدا نامطمئنیم. اگر شما از پذیرفته شدن خود و همچنین آزادی خود از محکومیت یقین ندارید، وسوسه می شوید تا بر اعمال شخصی خود برای توجیه کردن خود دربرابر خدا و مردم، بیفزایید. آنچه که شما می کنید به این دلیل است که می خواهید احساس خوبی به شما دست بدهد. شما هنوز به خون مسیح این اجازه را نداده اید که بر وجدان شما عمل کاملی انجام بدهد تا شما بدانید که وجدانتان در نظر خدا پاک گشته است پس در نتیجه شما جدّ و جهد می کنید که احساس شکست و محکومیت را از خود بِزُدایید.

شما احتیاج به شناخت واضحی از بیان شگفت انگیزپولس در رومیان ۴ : ۵-۴ دارید که می

گوید: "لکن برای کسی که عمل می کند مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می شود و اما *کسی که عمل نکند* بلکه ایمان آورد به او که بی دینان را عادل می شمارد، ایمان او عدالت محسوب می شود." یکباره شما در این حقیقت احساس امنیت کرده در آزادی خود میتوانید وجد کنید. شما دیگر لازم نیست که خود را توجیه بکنید و یا بخواهید دیگران را تحت تأثیر قرار بدهید. با قرار دادن تمام اعتماد خود بر عیسی و صلیب او شما اظهار می کنید که کسی را یافته اید که قبلا" به جای شما، خدا را تحت تأثیر قرار داده است!

حقیقتا" هرگاه شما در عمل انجام یافتهٔ صلیب استراحت کنید ولی رفتار شما چنان باشد که نشان بدهید دارید موافقت خدا را با اعمال شخصی خودتان کسب کنید، در حقیقت تلویحا" اشاره می کنید به اینکه صلیب مسیح کافی نیست. شما لازم است که فعالیتهای مذهبی خودتان را به آن اضافه کنید تا از مقبول بودن خودتان در نظر خدا، اطمینان حاصل کنید. پس شما را لازم است از اعمال مردهٔ خود توبه کرده (عبرانیان ۶ : ۱) و این حقیقت را که شما کاملا" پذیرفته شده اید، تجلیل کنید! وقتیکه وجدان شما با خون مسیح پاک گشت، شما دیگر هیچ عملی را فقط به خاطر گریز از عذاب وجدان، انجام نخواهید داد. شما باید به این حقیقت که "برکت خدا بستگی به عمل شما ندارد" آسودگی خاطر بیابید.

چنانکه پیش گفتم، زمانیکه به عنوان شبانی جوان در اولین کلیسایی که آغاز به خدمت کردم، در سالهای اول، زمانی را برای پیشبرد سلامت روحانی وخدمات اختصاص دادم تا اینکه وقتی فرا رسید که احساس کردم مناسب است که به دنبال مشارکت با کلیساهای دیگر در شهر باشم. من با اتحادیهٔ خادمین ارتباط برقرار کردم و بگرمی نیزپذیرفته

شدم. ما به عنوان یک کلیسا، بسیار خوشحال بودیم از اینکه یک مرحلهٔ جدیدی را از یک مشارکت گسترده تری آغاز کرده بودیم. روزی آقایی به در خانهٔ من آمده ابراز خوشحالی نمود از اینکه ما سعی کرده بودیم بیشتر با کلیساهای محلی پیوسته باشیم. او ادامه داده گفت که در هفته های آتی همهٔ کلیساها پاکت نامه هایی را برای جمع آوری پول در سطح شهر پخش خواهند کرد و روز بعد آنها را جمع آوری خواهند نمود. او خوشحال بود از اینکه ما نیز داشتیم با کلیساهای دیگر کار می کردیم، در نتیجه مشارکت مشتاقانهٔ ما را در این امر مهم نیز انتظارداشت.

متأسفانه من اصلا" احساس نمی کردم که این چیزی باشد که خداوند از ما بخواهد که انجام بدهیم. من به آن شخص گفتم که خیلی متأسفم ولی ما در این خدمت شرکت نخواهیم کرد. او متعجبانه گفت که او فکر می کرد که ما از این به بعد در همهٔ خدمات کلیسا ها سهیم خواهیم شد و برای اذیت کردن وجدان من چنین ادامه داد "همهٔ کلیساهای دیگر حتی کلیسای کاتولیک نیز به این امر پیوسته اند." بخاطر اینکه من در مورد وضعیت خودم در مقابل خدا اطمینان داشتم از حمله ای که به وجدان من شده بود آشفته نشده بر آنچه گفته بودم پافشاری نمودم. من نمی خواستم آنچه را که او گفته بود انجام بدهم و در عین حال بدون احتیاجی به داشتن عدالت شخصی، مقبول خدا بودم. او نتوانسته بود مرا به احساس گناه کردن وادارد. نمی دانم آیا در فعالیتهای مسیحی، صرفا" بخاطر عذاب وجدان شرکت کرده اید؟ "یک نفر باید اینکار را انجام بدهد." یا "ما احتیاج به کمک یک نفر داریم. نمی خواهید در این امر شرکت کنید." بسیاری از مردم زانوانشان زیر ترس از مردم که چه در بارهٔ آنها فکر خواهند کرد، خم شده است و وادار شده اند که در

فعالیتی شرکت کنند که نه ایمانی به آن داشته اند و نه محبتی.

این از اهمیتی اساسی برخوردار است که شما بتوانید آزادانه جواب منفی بدهید، در حالیکه با اطمینان آگاهید از اینکه هنوزدر برابر خدا عادل هستید و هیچ لزومی ندارد که کاری انجام بدهید تا عمل خود را توجیه کنید زیرا در واقع فیض، شما را آزاد کرده است.

شاید شما سؤال کنید که هرگاه فیض تا این حد در کلیسا نفوذ کند، پس چه کسی کارها را انجام خواهد داد؟ آیا مردم چنان مشغول تجلیل آزادی خود خواهند بود که انجام دادن هر کار نیکی را فراموش خواهند کرد؟ با کشف فیض خدا، آیا مسیحیان برای مابقی عمر خود به ایمانداران بیکاره ای تبدیل نخواهند شد؟

خدمت کردن خدای زنده

در جواب سؤال پیشین اجازه بدهید آیهٔ مورد بحث را به شما یادآوری کنم، "خون مسیح، ضمیر شما را از اعمال مرده پاک خواهد ساخت تا *خدای زنده را خدمت نمایید.*" اینطور به نظر می رسد که خدای زنده انتظار دارد تا خدمت کرده شود! شاید شما برای انجام دادن اعمال مرده خوانده نشده اید ولی مطمئنا" خوانده شده اید تا خدمت کنید. تیطس ۲ : ۱۴ می گوید که عیسی گروهی را جستجو می کند که "غیور در اعمال نیکو باشند." عیسی می گوید: "همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده پدر شما را که در آسمان است تمجید نمایند."(متی ۵: ۱۶)
او همینطور با تعجیلی بر آن افزوده می گوید : "مادامی که روز است مرا باید به کارهای فرستندهٔ خود مشغول باشم. شب می آید که کسی نمی تواند کاری کند. " (یوحنا ۹: ۴) و سرانجام کتابمقدس در آخرین فصل خود به سخنان مسیح اشاره کرده می گوید: "اینک بزودی می آیم و اُجرَت من با من است تا هر کسی را به حسب اعمالش جزا دهم."(مکاشفه۲۲ : ۱۲) از این آیه چنین به نظر می رسد که درواقع خدا به اعمال شما توجه خاصی دارد. او می خواند که شما به نحوی عمل کنید که جلال را به او بدهید، تا او بتواند در زمان بازگشتش شما را پاداش بدهد.

شاید شما از خود بپرسید که چگونه موضوع پاداش در مقولهٔ فیض می گنجد؟ باستثناء معدودی از میسحیان، سایرین اِبا دارند از اینکه به موضوع تعلیم کتابمقدس دربارهٔ پاداش بپردازند، هر چند که در کتابمقدس به کَرّات به آن اشاره شده است. شاید مفصل ترین آنرا در نوشته های پولس در ۱قرنتیان باب ۳ بتوان یافت، جاییکه پولس از اعمال ما می گوید که از طریق آتش، آزموده

خواهند شد و اعمالی که بتوانند از آتش بیرون بیایند پاداش خواهند یافت.

در این نوشته، موضوعات اساسی چندی قابل توجه اند. اول اینکه عمل هر شخص آشکار خواهد شد. "کار هر کس آشکار خواهد شد زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود چونکه آن، به آتش به ظهور خواهد رسید و خود آتش، عمل هر کس را خواهد آزمود که چگونه است." (۱ قرنتیان۱۳:۳) پس در حقیقت تفتیش بسیار دقیقی از عمل هر شخصی به عمل خواهد آمد. هر کدام از ما برای اعمال خود به خدا جواب خواهیم داد و کیفیت اعمال، با آتش سنجیده خواهد شد. شاید نمونهٔ خداوند ما عیسای مسیح این متن را روشن تر بسازد. به ما گفته شده است که "عیسی در مقابل بیت المال نشسته نظاره می کرد که مردم به چه وضع، پول در بیت المال می اندازند..." (مرقس۱۲: ۴۱) درست برخلاف یک خادم معمولی قرن جدید که وقتی مردم هدایای کاملا" شخصی خود را در جعبهٔ هدایا می گذارند نگاهشان را برمی گردانند. خداوند ما عیسی نه فقط تَعَمّدا" خود هدیه را مشاهده نمود بلکه آنچه را نیزکه درماوراء آن نهفته داشت، از آنجمله نیّت و چگونگی عمل را. عیسی توجه داشت به اینکه "...بسیاری دولتمندان بسیار می انداختند. آنگاه بیوه زنی فقیر آمده دوفلس که یک ربع باشد انداخت."(مرقس۱۲: ۴۱ و۴۲) مسیح نمونه ای از ارزیابی شخصی را به ما می دهد که هر کدام از ما روزی با آن مواجه خواهیم شد. تصور کنید که آتش، ریخته شده و بدنبال آن دود برآمده است تا آشکار سازد آنچه را که از هدیهٔ دولتمندان و نیز آن بیوه زن باقی مانده است. دولتمندان اَجر خویش را در شدت زبانه های آتش از دست دادند در حالیکه بیوه زن، تحسین و احترام را از مسیح دریافت کرد. "اگر کار کسی که بر آن گذارده باشد بماند اجر خواهد یافت و اگر عمل کسی سوخته شود زیان بدو وارد آید

هرچند خود نجات یابد اما چنانکه از میان آتش. ” (۱قرنتیان۳ : ۱۴ و۱۵)

آیا شما هرگز با تجربهٔ زَجرِازدست دادن چیزی روبرو شده اید؟ پولس این را کاملا" روشن می سازد که همهٔ ما با این امکان مواجه هستیم. با این وجود او مواظب است که اضافه کند، ما خودمان نجات خواهیم یافت برای اینکه ما البته توسط فیض نجات یافته ایم. پس ما بطور کامل توسط فیض خدا پذیرفته شده ایم امّا اعمال ما بطور دقیق تفتیش خواهند شد تا معلوم شود که آیا ازآتش امتحان گذشته ایم.

تحسین هر شخص از جانب خدا خواهد بود.

پاسخ وواکنش پولس در مورد تفتیش دقیق خدا در آینده چیست؟ او به ما می گوید که به خاطر داوری آینده، ما باید از داوری صُوری و ظاهری یکدیگر اجتناب کنیم. او به خوانندگان خود می گوید: "امّا به جهت من کمتر چیزی است که از شما و یا از یوم بشر حکم کرده شوم. (۱قرنتیان۴: ۳) او به این واقعیت، کاملا" واقف است که خداوند می آید و"خفایای ظلمت را روشن خواهد کرد و نیّتهای دلها را به ظهور خواهد آورد، آنگاه هر کس را مدح از خدا خواهد بود."(۱قرنتیان۴ : ۵) روزی هرکدام از ما با امتحان تفتیش کننده ای مواجه خواهیم شد. در آن زمان چیزهای نهفته از تاریکی به روشنایی آورده خواهند شد و نیتهای دل شما درملأ عام، مکشوف خواهند گردید. خدا نه فقط به اعمال کرده شدۀ شما علاقه مند است، بلکه با شدت بسیار معطوف نیت های شما برای انجام دادن آنها نیز می باشد. آتش، خالص بودن نیتهای شما را آزمایش خواهد کرد. پس پشت خود را به اعمال مُرده برگردانید. آنها قادر نخواهند بود آتش امتحان را تحمل کنند. خدا نه فقط می خواهد که شما او را خدمت کنید بلکه انتظار دارد که شما آنها را با نیّتی درست، انجام بدهید. کلیسای اَفَسوس توسط عیسای خداوند متهم شده بود که محبت نخستین خود را از دست داده است و فقط فعالیت می کند. او ایشان را به بسته شدن کلیسا و انتقال شمعدان آنها، اخطار می دهد. (مکاشفه۲ : ۴و۵) مسیح نمی تواند بیرون گرایی محض و کارهای روزمرّۀ راکد را تحمل کند. کلیسای لاؤدکیه نیز به همین نحو متهم به ولرم بودن گردید. (مکاشفه۳ : ۱۵و۱۶)

حال که از حقیقت اعمال مرده که چون زباله هایی در صحنه بوده اند مُطّلِع گشته آنها را به دور

انداخته اید، از خود بپرسید که چگونه می توانم خدای زنده را خدمت کنم؟ به عنوان نکتۀ آغاز، موضوع پاداش را بی اهمیت ندانید. بسیاری از مسیحیان ، خودآگاهانه یا ناخودآگاهانه دعای سنت ایگناتیوس را می پذیرند که می گوید: ما بدون چشمداشتی به پاداش عمل می کنیم، مگر این پاداش که داریم ارادۀخدا را انجام می دهیم، و به نحو نسبت به کل مطلب پاداش بی تفاوت می مانند. دعای این قدّیس ما را وامی دارد که باور کنیم که ما نباید هیچگونه توجهی به موضوع پاداش داشته باشیم و به این گونه ما توانسته ایم به اخلاقیات برتری راه پیدا کنیم. اما کتابمقدس با آمدن پر جلال نجات دهنده ای که مشتاق است کسانی را که بطور مقبولی او را خدمت کرده اند در پاداش خود سهیم سازد، پایان می یابد. کدامیک از ما به خداوند جلال، خواهد گفت که مطلوب به نظر نمی رسد که ما خود را با موضوع پاداش مشوّش بسازیم زیرا که ما به اخلاقیات برتری دست یافته ایم. خود من شخصا" داوطلب به انجام دادن چنین کاری نیستم. اگر مسیح طرفدار دادن پاداش است و من نیستم، حدس بزنید کدامیک از ما در اشتباه است.

اخیرا"رفتار نوگرایانه ای پدیدار شده است که اهمیت فرد و مسؤلیت شخصی را به تحلیل برده است. برای مثال در خاتمۀ جلسۀ کلیسایی زمانیکه از افرادی که خدمت کرده اند تقدیر به عمل می آید در جواب شنیده می شود که "این من نبودم بلکه این خداوند بود." اینطور به نظر می رسد که کسی پرسیده باشد چه کسی این اشتباه را در طی اجرای پرستش مرتکب شد ؟ یا اینکه اینقدرها هم خوب نبود! در احتراز کردن ازغرور و تکبر، مردم وسوسه می شوند تا بی نامی را اختیار کنند.

من بارها واعظینی را شنیده ام که قبل از جلسه با یک گروه شماسان بسیار خوش نیّت اینطور دعا کرده اند که "خداوندا امروز تو واعظ را پنهان کن. ما می خواهیم که فقط عیسی را ببینم." واعظی که دوست من بود اینطور گفت: اگر دفعهٔ دیگر این موضوع برای من اتفاق افتاد، جلسه را با دعا شروع خواهم کرد و بعد خودم را در زیر منبر پنهان خواهم کرد، تا ببینم تاچه حد بدون من جلسه خوب خواهد بود! جدیدا"جمله ای که بطور روزافزونی بسیارمعروف گشته است، این است که خدا بدنبال یک ارتش بدون چهره است که اشاره ای تلویحی است به اینکه خدا ارزش فراوانی به بی نامی قائل است. ولی حقیقت این است که خدا هر چهره وهر فردی را که خوانده است، دوست دارد. ما بی نام و یا غیر مسؤل نیستیم. خدا هر فردی را دوست دارد و به همین دلیل است که کتابمقدس انباشته از صفحاتی است که پُر از نامهای تقریبا" غیر قابل تلفظ می باشد. اگر خدا فقط ارتش بی چهره ای را می خواهد پس باید ما را از کلنجار رفتن با تلفظ نامهای بی انتها نجات می داد. هر فردی برای او اهمیت دارد و هر شخص، دقیقا" نسبت به او جوابگوست.

پس بنابرین از اهمیتی حائز برخوردار است که شما از ارزش دعوت خود برای خدمت خدای زنده واقف باشید، البته با علم به اینکه شما بطور کامل و با همهٔ جزئیات، برای همهٔ کارهایی که انجام داده اید او را جوابگو خواهید بود.

پس خاطر جمع بدارید که کوشش شما کوشش محبت است و عمل شما عمل ایمان. اگر نیّات و انگیزه های شما کمتر از خلوص باشد، در عین حال که نجات خواهید یافت، اعمال شما سوخته شده از خُسران و زیان رنج خواهید برد،. چنانکه پولس در ۱قرنتیان۳ : ۱۵ اضافه می کند، نجات شما هیچ ارتباطی به اعمال شما ندارد بلکه شما با فیض و

از طریق ایمان نجات یافته اید . اما بنا به گفتهٔ ترجمهٔ NIV کتابقدس، شما احساس خواهید کرد که گویا "گریخته از میان آتش اید." ولی نجات را یافته اید.

طلا یا کاه

تصور کنید که خانمی از کلیسا یاگروه خانگی شما به بیمارستان برده شده است. شما متوجه می شوید که او به زودی مرخص خواهد شد، ولی هنوز شما فرصت نکرده اید که او را ملاقات کنید. ناگهان به خود می گویید که "من هنوز این شخص را ملاقات نکرده ام. " پس خودتان را مُلزَم می بینید که رفته از او دیدن کنید. این موضوع از اهمیت بسیاری برخوردار است که در انجام هیچ عملی شتاب نکنید بلکه اول موضوع را با خدا در میان بگذارید. اجازه بدهید پیشنهاد کنم که نباید در انجام چیزی شتاب کنید بالاخص وقتی که به خودتان می گویید: "من ملزم به انجام این کار هستم." ولی در مثال ذکر شده بجای هر تصمیمی اگر اول همه چیز را به خدا تسلیم می کردید او به شما می گفت که زندگی شما به حد کافی پُر هست. شاید کارهای ناتمام بسیاری چون مسائل مربوط به شوهر و فرزندانتان دارید که قبلا" نسبت به آنها متعهد شده اید. شاید خدا به شما می گفت که هیچ لزومی ندارد که شما این شخص را ملاقات کنید بلکه حتی لازم است که استراحت کنید و به خود سخت نگیرید و بیاد داشته باشید که رابطهٔ شما با خدا، هیچ گونه بستگی ای به میزان عملکرد شما ندارد.

شما ممکن بود حتی جوابهای دیگری نیز از خداوند دریافت می کردید. شاید او این حقیقت به شما آشکار می کرد که این احتیاجات شخص مذکور نبود که فکر شما را مشوّش کرده بود بلکه شما نگران این بودید که اگر او را در

بیمارستان ملاقات نمی کردید، او چگونه دربارۀ شما فکر می کرد. بالاخره او بزودی از بیمارستان مرخص می شد و شما او را جایی ملاقات می کردید. آیا او می توانست شما را چون سابق بپذیرد؟ شاید مسیح به شما خاطرنشان می کرد که شما اصولا" هیچ توجهی به خود آن شخص نداشتید. شما اصلا" دربارۀ غصّه ها و واهمه های این شخص فکر نمی کردید بلکه بیشتر نگران شهرت و آبروی خودتان بودید. شاید خدا به شما می گفت که در واقع او نسبت به شخص مورد نظر رحمت و شفقت خاصی دارد. این شخص درمورد عمل جراحی قریب الوقوع خودش ترس و دلهرۀ بسیار دارد و احتیاج دارد که محبتی خاص، به او ابراز شود. پس مسیح به دنبال مجرای ارتباطی بود که توسط آن مهربانی و محبت خود را به او و به آن بخش بیمارستان که او در آن بستری بود معطوف بکند.

اگر چنین است پس توبه کنید و بخشش او را بطلبید و از خدا بخواهید که بتوانید مقداری از شفقت او را به این شخص حمل کنید و در حین ملاقات نیز حضور او با شما باشد. آیا این محبت خدا است که با شما وارد آن بخش بیمارستان می شود یا شما فقط وظیفۀ اخلاقی خود را دارید انجام می دهید. مطمئن باشید که این شخص بیمار، تفاوت را احساس خواهد کرد و شما نیز عمل تُهی و بی ثمر را تشخیص خواهید داد. در ضمن فرشتگان نیز نگاه کرده خواهند دانست که این عمل، آتش امتحان را نخواهد توانست تحمّل کند. در نتیجه نیّت دل شما آشکار شده از رنج خُسران و ضرر ملول گشته پاداشی نیز دریافت نخواهید کرد.

زمانیکه ما صادقانه خدای زنده را خدمت می کنیم ارادۀ خدا بجا آورده می شود. خدا در مورد داود گفت "که داود بن یسیّ را مرغوب دل خود یافتم که به تمامی ارادۀ من عمل خواهد کرد."

(اعمال ۱۳ :۲۲) در آخر عمر خود، داود این شهادت را کسب کرد که "داود در زمان خود ارادهٔ خدا را عمل کرده بود." (اعمال ۱۳ : ۳۶) او هیچ اشتیاقی به اعمال مُرده یا وظایف راکد نداشت بلکه غیور بود تا ارادهٔ خدا را بجا آورد درنتیجه منظور و هدف خدا توسط او به انجام رسید. مسیح در حدود پایان خدمت خویش چنین گفت: " من برروی زمین تو را جلال داده ام و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم."(یوحنا۱۷ : ۴) ما خدا را برای انجام دادن کارهایی که به ما سپرده است جلال می دهیم، نه بیش نه کم. این نیاز به داشتن رابطه با خدا دارد. عیسی فقط آنچه را که پدر به او گفت باز گو کرد و آنچه را که پدر نشان داد، انجام داد.

در واقع اگر از عیسی سِرّش را می پرسیدید، در جواب می گفت: "من غذایی دارم که بخورم و شما آنرا نمی دانید." وسپس اضافه می کرد: "خوراک من آن است که خواهش فرستندهٔ خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم." یوحنا۴:۳۴، ۳۵

عیسی کاملا" با سپردن خویش به ارادهٔ پدر، تغذیه و ارضاء می گردید و کاملا" مجذوب انجام دادن وظایف داده شده از جانب خدا بود. سعی کنید روش زندگی ای را اتخاذ کنید که در آن خدا را خوشنود بسازید و تمییز دهید که او از شما چه می خواهد که انجام بدهید تا با ایمان، شادی و محبت، شما بتوانید " کارهای نیکویی را که خدا قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم."بجا بیاورید. (افسسیان ۲ : ۱۰)

شائول پادشاه در اواخر عمر خویش چنین می گوید: "اینک احمقانه رفتار نمودم و بسیار گمراه شدم." (۱ سموئیل ۲۶ : ۲۱) درحالیکه پولس رسول

(شائولی دیگر) در خاتمۀ زندگی خود اعترافی دیگر داشت: "به جنگ نیکو جنگ کرده ام و دورۀ خود را به کمال رسانیده ایمان خود را محفوظ داشته ام. بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد." (۲تیموتائوس ۴ : ۷ و۸) چه تضادی! مردی به نام شائول زندگی خود را در ناامیدی به پایان می برد و شائولی دیگر زندگی خویش را با شادی و با انتظار داشتن دریافت پاداش و تاج از خداوند خود مسیح، به پایان می بُرد.

بگذارید شما را برانگیزانم به اینکه سعی کنید در حالیکه از فیض خدا لذت می برید بهترین را که برا ی شما مهیا کرده است نیز از دست ندهید، بلکه در وجدان روشن شادی کرده در حالیکه منتظر پاداش خود هستید، خداوند را با خوشحالی خدمت نمایید.

فصل هفتم
من چه کرده ام که مُستحقّ چنین موهبتی باشم؟

فیض خدا گاهی ما را به شگفتی وا می دارد زیرا که او در سرّ محبت خود انسانهای نادان، زبون، محقّر و حتی آنهایی را که هیچ شمرده می شوند، برگزیده است. او نمی خواهد شما اعتماد خویش را بر ارزش های خود بنهید بلکه جلال بدهید پیشدانی و پَسَند او را در نشاندادن فیض خویش به آنانی که از قبل برگزید تا برکت بدهد.

در این فصل ما یاد آور خواهیم شد که از راه های نامعمول و حتی باور نکردنی، خداوند نه فقط آنانی را که نیکوهستند، بلکه نیز آنانی که نامقبول و ناخواسته اند برکت می دهد.

فصل هفتم
من چه کرده ام که مستحق چنین موهبتی باشم؟

ممکن است شما فیلم "اشکها و لبخندها" را بیاد داشته باشید که در آن، در یک لحظۀ شادِ توأم با قدردانی، جولی آندرو به خود می گوید که "من حتما" کار خوبی انجام داده ام." او نمی تواند تصور کند که چرا همه چیز بر وفق مُراد او گردیده است. شاید دلیل لایق بودن او، در دوران جوانی یا کودکی او نهفته باشد.

این طرز تفکر در میان مردم نا متداول نیست. یک احساس درونی نیاز به "بازی عادلانه" بنظر می رسد این را طلب کند که شما آنچه را که مستحقّ هستید دریافت می کنید. (خلایق هرچه لایق) فیض در تضاد مطلق با این گفته قرار دارد و می گوید: "من نه فقط شما را از فکردن به آنچه شما استحقاق دارید آزاد می کنم بلکه به جای آن به شما رحمت فراوان، مهربانی، وفاداری نهفته در عهد، لطف و نیز برکات بی پایان دیگری که برتر از تصورات شماست، به شما می بخشم." فیض بطور ساده و زیبایی در این سرودۀ جودی پروئت بیان گردیده است:

فیض خدا، بر حیات من قرار گرفته است
بر من وابسته نیست،
ونه به آنچه که کرده ام و یا مستحقّ آنم.
بلکه تحفه ای از رحمت خداست
که به من عطا شده است،
بخاطر محبتش، محبتش بر من.
محبتی که بی انتهاست و ناپایدار، نامحدود است و ناسزاوار.

(Copyright©1990JudyPruett/Kingsway'sThankyou Music)

فیض خدا فهم و درک ما را به مبارزه می طلبد پس به خود می گوییم که چرا در نظرش التفات یافته

ایم؟ چرا او خود را به یک محبت لایتناهی متعهد ساخته است؟ توضیحی که در اینمورد به بنی اسرائیل داده شد یک چیستان بود تا توضیح: "خدا دل خود را به شما نبست و شما را برنگزید از این سبب که از سایر قومها کثیرتر بودید، زیرا که شما از همهٔ قومها قلیل تر بودید. لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می داشت و می خواست قَسَم خود را که برای پدران شما خورده بود بجاآورد. پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد و از خانهٔ بندگی، از دست فرعون پادشاه مصر فدیه داد." (تثنیه ۷: ۷و۸) پس خدا، فقط به دلیل اینکه شما را دوست داشت، محبت خود را بر شما قرار داد!

(Eugene H Peterson,The Message:The Biblein Contemporary Language, Nav:ress,2002)

خدا بنی اسرائیل را برگزید "تا از جمیع قومهایی که بر روی زمین اند قوم مخصوص برای خود او باشد." (تثنیه ۷:۷و۸) "آنها خزینهٔ خاص او بودند." یا بطوریکه یوجین اَِچ پیترسون (Eugene H Peterson) می گوید"او بخاطر محبت بی ریای خود، آنرا عمل کرد."

(Eugene H Peterson, The Message: The Bibe in Contemporary Language,
Nav Press, 2002).

"یهوه خدایت تو را برگزیده است تا از جمیع قومهایی که بر روی زمین اند قوم مخصوص برای خود او باشی.اسرائیل را درمیان تمامی اقوامی که بر روی زمین بودند به عنوان ملک خاص خود برگزید." (تثنیه ۷ : ۶) ایشان "خزینهٔ خاصّ او بودند." (جملهٔ معترضهٔ نویسنده) او از ایشان خوشنود بوده ایشان را گرامی داشت، چنانکه با هر فرزند برگزیده ای چنین عمل می کند. خدا باعهدی پُر محبت به ایشان دل سپرد. او ایشان را ممتاز نموده غیورانه چشم بر ایشان داشت.

آنها فخر و شادی ویژهٔ او بودند. بسیار دشوار است درک شدّت محبت خدا نسبت به آنانی که او خود را به ایشان متعهد می سازد. این یکی از اسرار خداوند است که نمی توان آنرا تجزیه و تحلیل کرد ولی می توان از آن لذت برده آن را تجلیل نمود، که خدا شما را دوست دارد فقط به این دلیل که می خواهدشما رادوست داشته باشد.

دلیل زیر و رو شدن زندگی ابراهیم واینکه او پدر همهٔ آنانی که ایمان دارند گردید، این نبود که او شخص بسیار منحصر به فردی بود بلکه علت این بود که خدا بر آن شد تا لطفش را شامل حال او بسازد. لطف خدا به این معنی نبود که زندگی ابراهیم می رفت به بستری از گل مبدّل گردد. زندگی او بسیار هم آسان نبود. از ابتدا تا به انتهای آن، او مورد امتحان و آزمایش بود، ولی بطور شگفت انگیزی نیز مورد لطف بوده، دوست خدا نامیده شد بود.

در نسل بعد از ابراهیم، فیض خدا بیشتر بطور مخصوص بر یعقوب قرار گرفت تا برادر همزادش عیسو، ولی آن به این دلیل نبود که یعقوب استحقاق بیشتری داشت. چنانکه پولس نیز آنرا چنین بیان می کند "زیرا هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده..." (رومیان ۹ : ۱۱) هرگاه زندگی عیسو را باردیگر با زندگی یعقوب مقایسه کنید، شاید تعجب کنید از اینکه کدامیک مورد لطف قرار گرفته است. زندگی عیسو، یک زندگی بی دغدغه و کامیاب بود در حالیکه زندگی یعقوب به داشتن امتحانات متداوم توصیف گردیده است. او می بایست از خانه بگریزد و درمورد مُزد و انتخاب همسر، توسط عموی خویش فریب بخورد. در اواخر عمر خود ، فرزند دلبند خویش یوسف را برای مدتی از دست داد وبه نظر می رسید که حتی داشت فرزند دیگرش بنیامین را نیز از دست می داد و به این نحو

دل شکستگی، دل شکستگی دیگری را به دنبال داشت ولی با این وجود در طول زندگی خود، میل ورغبت سیری ناپذیری نسبت به مشارکت با خدا را بدست آورده بود و نیز برکت یافته بود به اینکه نامش تغییر بیابد. فریبکاری که نامش به اسرائیل، شاهزاده با خدا، تبدیل یافته بود. او ملاقاتهای ماوراءالطبیعی شگفت انگیزی را تجربه کرده وعده های عظیمی را دریافت نمود. با وجود ریخته شدن از ظرفی به ظرف دیگر(سمبلی از سرگردانی بر روی زمین. مترجم) ، واضح است که او شخص مورد لطف بود. بعنوان یک مرد سالخورده در حالیکه به عصای خود تکیه کرده بود فرعون به او نزدیک شده مُصرّانه خواست که او را برکت بدهد. شایستگی و اعتبار روحانی او بر پادشاه مصر بدیهی بود و آفرینندۀ عالم نیز عنوان خدای "اسرائیل" را به خود پذیرفت.

در نسل بعدی لطف خدا بطور مخصوص بر یوسف قرار گرفت. او توسط خدا انتخاب شده بود تا فیض مخصوصی از جانب خدا دریافت کند. بار دیگر مشاهده می کنیم که داشتن نیا برکت به معنی داشتن یک گذرگاه تضمین شدۀ عاری از مشکلات نبود، بلکه برعکس زندگی او آنچنانکه پیداست زندگی او با رشک و حسد مردم، ظلم و جور، شأن و وقار مجروح شده ، شهوت کی جانبه، و خشم و بی عدالتی، شکل گرفت. چون کالای آب آورده دستخوش تلاطم رودخانۀ خروشان گردیده خویشتن را بدور از خانه، دراندرون یک زندان بیگانه، افتاده و فراموش شده می یابد.

در کمال شگفتی او هنوز هم مورد فیض عجیب خدا قرار داشت. او از طریق آزمایشات سخت بود که تقویت گردید تا به مرتبۀ کمال تعیین شده از خدا، به عنوان حاکم بر سرزمین مصر و نجات دهندۀ اسرائیل از قحط، دست یافت . او به فیض

خوانده شده بود و با فیض نیز تا به انتها حمایت گردید.

انتخاب خدا

شاید دعوت و برگزیدگی داود بطور شگفت انگیزی، بیشتر از هر شخصیت دیگر عهد عتیق، فیض خدا را آشکار بسازد. سموئیل، بارزترین مرد خدا در نسل خویش، به منزل یسّی آمد تا او و پسرانش را ملاقات کرده جانشینی برای شائول به عنوان پادشاه آینده انتخاب کند، اما داود حتی به این مَحفِل دعوت نشده بود.

دعوت داود، انتخاب غیرمنتظرۀ خدا را بهتر نمایان می سازد و نیز نشان می دهد که چگونه آنچه که کاملا" بعید به نظر می رسد، می تواند مورد فیض خدا واقع گردد.

"زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نمایید که بسیاری به حَسَب جسم حکیم نیستند و بسیاری توانا نِی و بسیاری شریف نِی. بلکه خدا جُهّال جهان را برگزید تا حُکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد، و خسیسان دنیا و محقّران را خدا برگزید، بلکه نیستیها را تا هستیها را باطل گرداند تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند."(۱قرنیتان ۱: ۲۶-۲۹)

تصمیمات خدا ما را شگفت زده می کنند. فیض او تحلیلهای منطقی و حدسیّات ما را به ناباوری وا می دارند. خداوند سُفَهای جهان را برگزیده است تا حُکما را خجل بسازد. عقلای امروز توجهی به سَفیهان و نادانان ندارند. مسؤلین صنایع و پیشه وران نیز به جستجوی اشخاص جاهل و ابله نمی باشند بلکه از حکیمان متأثرند. ولی پولس

رسول می فرماید: "...که بسیاری به حَسَب جسم حکیم نیستند." (۱ قرنتیان ۱ : ۲۶)

اگر خدا جُهّال را برمی گزیند پس ما نباید به این زودی خود را از رده خارج کنیم. بسیاری از مسیحیان بخاطرکمبودهای فکری خود می نالند. چون زیرک و باهوش نیستند خویشتن را فاقد صلاحیت می اِنگارند ولی پولس کاملا" خلاف این را می گوید. او به ما می گوید که حکمت این دنیا جهالت خدایی است که برعلیه آن، اعلام جنگ داده است. که: "حکمت حُکما را باطل سازم و فهم فهیمان را نابود گردانم."(۱ قرنتیان ۱ : ۱۹) هوشمندان و زیرکان مستعدند که حماقت انجیل را ردّ کنند. آنها به سختی می توانند نظرات هوشمندانۀ خود را مطیع کلام خدا بگردانند و در نظر ایشان پیغامی که صلیب، مرکز آن می باشد کاملا" بی ربط قلمداد می شود، حال آنانیکه خود را فروتن ساخته انجیل را می پذیرند، پی می برند به اینکه صلیب، حکمت خدا می باشد.

فیض از امور روزمرّه فراتر رفته، به ما می آموزد که مردمی که طبیعتا"هوشمندند تمایلی به داشتن زندگی مسیحی ندارند. هرگاه نادانان ترجیح داده شده اند پس عکس العمل ما چه خواهد بود؟ اگر شما درزمرۀ معدود کسانی هستید که هوشمند بوده ولی برگزیده شده اید عمیقا" سپاسگزار بوده به هیچ وجه بر عقل خود تکیه نکنید بلکه دیدها و نظرهای خود را به خدا تسلیم کنید. برحذر باشید ازاینکه مبادا دیگران را به قبول افکار خود وادارید و یا اینکه نادیده بگیرید آنانی را که به ظاهر ناآگاه و تحصیلات اندکی دارند. بیاد بیاورید که خدا این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشته آنها را به کودکان مکشوف می کند.(متی ۱۱ : ۲۵) بنابرین سعی کنید که چون

کودکی به خدا تقرّب بجویید، خدایی که می پذیرد که چنین کودکان به کمک نیازمندند.

اگر شما برعکس، در زمرهٔ کسانی باشید که همیشه بصیرت و مهارت های هوشمندانهٔ خود را دست کم گرفته اید، پس بیایید این ملکوتِ کاملا" معکوس را تجلیل کنید، پس دیگر لزومی ندارد که خودتان را تحقیر نکنید. شاید شما فاقد عقاید ونظرات مؤکّد باشید، عقایدی که در واقع می بایست به دور افکنده شوند، پس با سادگی ایمان بسوی مسیح بیایید. بگذارید که او آموزگار شما بشود ، بگذارید که روح القدس شما را هدایت کند و حقیقت را از خود خدا بیاموزید، عملی که با مهارتهای فکری قابل قیاس نیست بلکه آن در رفتار و اطاعت ریشه دارد. " ترس خدا آغاز حکمت است." (امثال ۱ : ۷) چنانکه دِرِک کیدنر این آیه را تفسیر کرده در جمله ای پُر از دید و بصیرت درونی می گوید: "دانش در پُری خود رابطه ای است که به مکاشفه ای درونی وابسته است و از شخصیت قابل تفکیک نیست." کتاب امثال به ما می گوید که:"حکمت در بیرون ندا می دهد و در شوارع عام آواز خود را بلند می کند." (امثال۱ : ۲۰) خداوند از ما می خواهد که "حکیم در شوارع عام" (حکمت عملی) باشیم. چنانکه دِرِک کیدنر باز می گوید: "حکمت، برای مسائل روزمرّهٔ زندگی مناسب است نه برای مسائل برگزیدهٔ تحقیقی." (Derek Kidner,Proverbs, IVP,1972)

"خدا جُهّال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد." (۱ قرنتیان ۱ : ۲۷) مسیحیان بسیاری هستند که بر کمبودهای ظاهری خود دلسوزی می کنند و چه بسیار آرزو می کنند که ایکاش کاردان تر و قدرتمند تر می بودند و با ترس و واهمه به دلیل علم بر بی کفایتی شخصی خود، خویشتن را برای ملکوت خدا نیز ناکافی و

بی صلاحیت می انگارند. به عنوان یک مسیحی باید اعتراف کرد که دیدن نجات مردم بظاهر قوی و برجسته ما را بسیار تحت تأثیر قرار می دهد. ما همیشه انتظار داریم که ایمان آوردن شخصیت های بارز در زمینۀ موسیقی، ورزش و یا رسانه های گروهی تأثیر شگرفی بر مردم بگذارد. متأسفانه رهبران مسیحی نیز در دادن موقعیت ابراز وجود به اینگونه اشخاص شتابزده اند و فراموش می کنند با اینکه ایشان در نظر دنیا پُراهمیت و قابل توجهند، امّا هنوز احتیاج دارند که در خدا ریشه بدوانند. تعجیل در انتقال دادن مقام و رتبۀ رفیع به ایشان در محدودۀ مسیحیت، اغلب باعث جدا شدن آنها از کلیسا می شود. خدا برخلاف ما از جذابیت انسانی خشنود نیست و خود را نیز مُلزم نمی داند که بر آن صحه بگذارد.

بر جسم اعتمادی نیست.

برنامۀ خدا برای اشخاص قوی اینست که اول ایشان را زبون بسازد تا بتواند آنها را در آینده بکار ببَرد. موسی نمونۀ بارزی در اینمورد است. ما او را چون مرد جوانی می بینیم که در تمامی حکمت مصر تعلیم یافته و شخصی قادر در قول و فعل توصیف شده است. شخصی که فِترتا" رهبر زاده شده بود اولین کوشش اش برای کمک به بنی اسرائیل به شکست منجرمی شود و همین سبب می شود که به بیابان بگریزد. پس از چهل سال بیهودگی، خدا او را بازدعوت می کند که در بزرگترین ظهور قدرت الهی که جهان به خود دیده است، سخن گوی او باشد. اما واکنش موسی چه بود؟ او راضی به انجام اینکار نبود، پس عُذر خواسته ادعا نمود که قادر به سخن گفتن نیست. همۀ توانایی ذاتی او از بین رفته بود. این مرد مقتدر سابق، اکنون بحد کافی زبون شده بود تا بتواند برای مقابله با فرعون، وسیله ای در دست خدا باشد،

بحدی زبون که بداند شکافتن دریای سرخ مشکل خداست نه او. مردم مقتدر می توانند چیزهای بسیاری به اجرا درآورند، اما بتدریج به انتهای کاردانی خود می رسند. برخی اوقات ضربهٔ سنگینی بر ایشان وارد می آید وقتی که ناگهان پی می برند به اینکه آنچه که مورد احتیاج است در خود ندارند. مردم ضعیف می بایست به خدا توکل کنند. آنها از ابتدا می دانند که آنچه را که لازم است در خود ندارند اما فیض خدا می تواند آنها را کفایت کند.

هرگاه خدا ضعیفان را انتخاب می کند دیگر بر ضعفهای خود اشک مَریز بلکه فیض خدا را تجلیل کن در اینکه تو را برگزیده و باور کن که فیضش را برای آیندهٔ تو فراهم خواهد ساخت، با توجه به اینکه قدرت او در ضعف تو کامل خواهد شد. باور کن که ضعف، خود مزیّت بزرگی است و کمک بزرگی است که زندگی خود را از ابتدا بر بنیاد درستی بنا کنی.

پطرس با اطمیان به قدرت خود، فخر کرد بر اینکه هرگز در مورد مسیح قصور نخواهد ورزید، حتی اگر دیگران بکنند. شکست خورد کنندهٔ او نوشته شد تا همه آنرا بخوانند و همچنین دعوت نو شدهٔ او توسط نجات دهندهٔ فیض بخش نیز ثبت گردید، خداوندی که پیرو زبون شدهٔ خود را بلند می کند و بطور تازه ای به مأموریت می گمارد. او اکنون به حد کافی در نظر خود زبون گشته بود تا بتواند در روز پنطیکاست سخن گوی خدا گردد.

چنانکه ما به خواندن فهرست پولس رسول ادامه می دهیم، در می یابیم که "بسیاری توانا نیستند و بسیاری شریف نیستند." و در می یابیم که در مقابل، خدا اشخاص پست و بی نام و نشان را ترجیح می دهد. بسیاری مردم به سوابق

خانوادگی و به پیوستن خود به اشخاص ممتاز اهمیت فراوانی قائلند و می خواهند با مردم نیک و مقامات والا آمد و رفت کنند، ولی فقط تعداد معدودی از این مردم شریف توسط خدا انتخاب گردیده اند. خدا اشخاص پست را برمی گزیند، کسانی را که کس دیگری مایل نیست با ایشان دربیامیزد. یهودیان از باجگیران (وصول کنندگان مالیات) روبرمی گردانیدند اما عیسی ایشان را جستجو کرده، پیدا می کرد.

ممکن است شما از سوابق خانوادگی خود احساس خجالت کرده فکر کنید که در زمینۀ نامساعدی پرورش یافته اید، پس سعی می کنید تا از نردبان ترقی صعود کرده گذشتۀ خود را پنهان کنید. پس از این خطر آگاه باشید که مبادا آسایش خاطر و هوّیت خویش را در چیز دیگری سوای محبت مسیح نسبت به شما و اینکه او شما را برای خویشتن برگزیده است، بیابید.

فهرست پولس با گفتن اینکه "خدا محقّران را برگزیده است" در پلۀ مارپیچی خود حتی بیشتر نزول می کند. برخی از ما حتی به نظر خود حقیر هستیم تا بماند در نظر دیگران، و امید خود را از دست داده ایم. شاید نیز این احساس را دارید که مورد استفاده قرار گرفته و سپس به زباله افکنده شده اید و دیگر به هیچ وجه ارزشی به خود قائل نیستید. درست مثل کالایی که مورد استفاده قرار گرفته و زمانش بسر رسیده باشد.

تفسیری، کلمۀ مُحَقّر را "صریحا" خفیف قلمداد شده" تعبیر می کند. همین کلمه در انجیل لوقا ۱۱:۲۳ نیز باز مورد استفاده قرار می گیرد: "پس لشکریان خود او را افتضاح نموده استهزاء کردند." ایشان به عیسی چون ابله نظر کرده، استهزاء نموده مصلوبش کردند. چنانکه دی ای کارسون می گوید:

جائیکه مردان و زنان متکبّر و مفتخر، قدرتِ هوش وذکاوت خویش را نمایان می سازند، خدا بی آلایشان را برمی گزیند، جائیکه دولتمندان یکدیگر را با دارایی خویش می سنجند، خدا فقیران را برمی گزیند، و جائیکه رهبران خود محور، در طمع وآرزوی قدرتند، خدا هیچ اِنگاشته شدگان را برمی گزیند. ... نجات هدیهٔ رایگان خداست که با مرگ مفتضحانهٔ پسرش، استوار گردیده است. این مرگ زشت و کریه، عمل فاتحانهٔ خداست و در واقع خشن ترین و مقتدرانه ترین عمل اوست. عملی که همهٔ ادعاهای بشر را خفیف ساخته، بیهوده می اِنگارد. نجات و رستگاری خدا از فیض او تراوش کرده توسط اشخاصی که به او اعتماد می کنند دریافت می شود، نه توسط اشخاصی که نیکو،ثروتمند و کسانی که مقتدرند. (DA Carson, Thr cross and Christian inistry, Baker, 1993)

آنچه که هیچ شمرده می شود.

بالاخره به پایان فهرست پولس می رسیم. "او نیستیها را برگزید." – مردمی که کاملا" نادیده شمرده می شوند ودر تفکر هیچ کس جای خاصی ندارند. شما نمی توانید چیزی را کمتر از "هیچ"مُجسّم کنید. شاید این دقیقا" چیزی باشد که شما احساس می کنید. شما به کلیسا می آیید و می بینید که همه، دوستان و گروهی را دارند که به آنها بپیوندند، ولی شما مُنزَوی گشته ترس دارید از اینکه به گروهی مُلحَق شوید. به خود می گویید: "هیچ کس واقعا" نمی خواهد با من صحبت کند. خجالت آور است که در اینجا به ایستم." وقتی شما خود را در چنین روحیه ای می یابید در مقابل شیطان بسیار ضربه پذیر بنظر می آیید مخصوصا" وقتی که او با گفتن اینکه شما به هیچ شمرده می شوید و امیدی بر شما نیست، بر

وضعیت نامساعدتان می افزاید. پس چرا به خود زحمت می دهید که به کلیسا بیایید چون کسی متوجه حضور شما نخواهد بود.

کشف شگفت انگیز داود این بود که اگرچه پدرش او را ندیده اِنگاشته بود، خدا برای او نقشهٔ عظیم تری داشت. سموئیل، رهبر بزرگ ملی، یسّی و خوانواده اش را برای تقدیم قربانی دعوت می کند. چه افتخارعظیمی! اگر شخصیت بارزی چون یسّی می خواست از من و خانواده ام دیدن کند حتما" سعی می کردم که همهٔ افراد خانواده در این دیدار حضور داشته باشند اما داود تنها گذاشته شده بود انگار که اصلا" وجود نداشت. شاید پدر جسمانی شما نیز نسبت به شما همیشه بی تفاوت بوده ویا اینکه برای مدت بسیار طولانی مردود ومطرود مردم بوده اید.

شاید یسّی که به ۷ پسر خود فخر می کرد این دلیل را داشت که ۷ عدد کاملی بود در حالیکه داود فرزند هشتم شمرده می شد. بنابرین او کنار گذاشته شده و ناخواسته بشمار آمده، واگذاشته شده بود تا از گوسفندان نگهداری کند. شاید شما نیز واداشته شده اید که احساس ناخواسته بودن بکنید. من زمانی می بایست افرادی را شبانی می کردم که نه تنها توسط والدینشان گفته شده بودند که کودکان ناخواسته بودند بلکه با تولد ناخواستهٔ خودشان نیز زندگی والدین خود را از هم پاشیده بودند. برخی از ایشان تنفر و مردود بودن از جانب خانواده را از همان سنین کودکی تجربه کرده بودند و همیشه این احساس را در خود داشتند که وجودشان نتیجه ای ناخوشایند بوده، فکر می کردند که هیچ چیزقابلی نداشتند که عرضه بکنند.

سموئیل چنانکه صف پسران یسّی را از ابتدا تا به انتها یکی پس از دیگری می پیمود، می دانست که

هیچ کدام از ایشان مُنتَخَب خداوند نبود. پس مبهوتانه پرسید که آیا فرزند دیگری نیز هست و در شگفتی همگان او کسی را برگزید که " نبود " کسی را که گویی یسّی از بودنش آگاه نبود. خدا اصولا" کسانی را برمی گزیند که گویا وجود ندارند.

سالها بعد، داود اشتیاق داشت که خانۀ خدا را بنا کند. ناتان نبی او را تشویق کرد که این کار را انجام بدهد ولی بزودی خداوند فکر نبی را اصلاح نمود و به جای آن داود را از نقشه ها واهداف خود آگاه ساخت که:

"من تو را از چراگاه، از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من اسرائیل باشی. و هر جایی که می رفتی من با تو می بودم و جمیع دشمنانت را از حضور تو مُنقَطع ساختم و برای تو اسم بزرگ مثل اسم بزرگانی که بر زمینند پیدا کردم. و به جهت قوم خود اسرائیل مکانی تعیین کردم و ایشان را غَرس نمودم تا در مکان خویش ساکن شده باز مُتحرّک نشوند و شریران، دیگر ایشان را مثل سابق ذلیل نسازند و مثل روزهایی که داوران را بر قوم خود اسرائیل تعیین نموده بودم، و تو را از جمیع دشمنانت آرامی دادم و خداوند تو را خبر می دهد که خداوند برای تو خانه ای بنا خواهد نمود زیرا روزهای تو تمام خواهد شد و با پدران خود خواهی خوابید و ذریّت تو را که از صُلب تو بیرون آید بعد از تو استوار خواهم ساخت و سلطنت او را پایدار خواهم نمود. او برای اسم من خانه ای بنا خواهد نمود و کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت. من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود و اگرگناه ورزد او را با عصای مردمان و به تازیانه های بنی آدم تأدیب خواهم نمود و لیکن رحمت من از او دور نخواهد شد به طوری که آن را از شائول دور کردم که او را از حضور تو ردّ

ساختم. و خانه و سلطنت تو به حضورت تا به ابد پایدار خواهد شد و کرسی تو تا به ابد استوار خواهد ماند.” (۲ سموئیل ۷ : ۸ – ۱۶)

داود هیجان زده از فیضی که در تمامی روزهای زندگیش بدنبال داشت، به حیرت نشست. در واقع خداوند نَفسش را بند آورده بود، پس در جواب فقط این سؤال را داشت که بگوید: “آیا این عادت همیشگی توست که با بنی آدم چنین عمل کنی؟” (۲ سموئیل ۷ : ۱۹)

شاید شما در شگفت باشید از اینکه چه کرده اید که مستحقّ محبت خدا باشید. چگونه است که خدا چنین لطف عظیمی را شامل شما کرده است. این پُری کامل فیض است که شما را به حیرت واداشته و با تمام انتظارات شما درتناقض می باشد. این فیض، شما را جستجو کرده، شما را یافته، محبتش را بر شما می ریزد. شما هیچ کاری نکرده و اصولا" نمی توانید انجام بدهید تا آن را بدست آورید. سِرّ فیض او در پیشدانی او نهفته است. پس بسادگی آنرا پذیرفته تجلیلش کنید و از آن لذت برده چون شخصی که از الطاف و سرچشمهٔ محبت سرشار خداوند بهره مند گردیده است، زندگی کنید.

فصل هشتم
به فیض خدا آنچه هستم، هستم.

فیض، فقط بخشیده شدن را مهیا نمی کند بلکه به شما هویّت کاملا" جدیدی نیز بخشیده شما را به محدودهٔ خدمت و داشتن هدایای روحانی می خواند. مسؤلیّت ما فقط این است که مطمئن گردیم که این فیضِ رایگان، تلف نشده باشد.

در این فصل ما تنها هدیهٔ داشتن یک هویّت جدید در خدا را تجلیل نمی کنیم بلکه به دام هایی نیز اشاره خواهیم کرد که باید از آنها احتراز نمود تا هدایای داده شده از جانب خدا، به حَدَرنروند.

فصل هشتم
به فیض خدا آنچه هستم، هستم.

وقتی موسی در بوتهٔ مشتعل با خدا روبرو گردید، از او پرسید "به ایشان بگویم چه کسی مرا فرستاده است؟" خدایی که علّت العلل، نامخلوق، لایتغیّر، ناملوّث و واحد است چنین پاسخ می دهد: "هستم آنکه هستم." یکی از مهمترین سؤالات فلسفی که مردم از خود می پرسند این است که "من که هستم؟" بسیاری قبل از اینکه به مسیح ایمان بیاورند به دنبال پاسخ این سؤال هستند و برخی حتّیٰ زمانی نیز که مسیحی گشته اند هنوز این سؤال را در فکر خود دارند. در حقیقت نیز این گفته تفکری اساسی بشمار می رود. پاسخ پولس به آن، خود گفتاری است بسیار شگفت انگیز. "به فیض خدا آنچه هستم، هستم." ۱ (قرنتیان ۱۵ : ۱۰) فیض، به او آرامش و امنیّت لازم را در مورد هویّتش به او بخشیده بود.

در اوایل زندگی پولس، او خود را بسیار متفاوت می دید. برای مثال در فیلپیان باب ۳ توضیح می دهد که او قبلا" چگونه شخصی بوده است: "روز هشتم مختون شده و از قبیلهٔ اسرائیل، از سبط بنیامین، عبرانی ای از عبرانیان، از جهت شریعت فریسی، از جهت غیرت جفاکننده بر کلیسا، از جهت عدالتِ شریعت، بی عیب. (فیلپیان ۳ : ۵ و۶) او کسی نبود که به دنبال پاسخ سؤال مذکور بگردد. در واقع او هویّت و پیشینهٔ خود را کاملا" می شناخت. او در مَحضَر غمالائیل که احتمالا" یکی از معلمان یهودی درجه اول زمان خویش بود، تعلیم یافته بود و به همین دلیل می توانست افتخار کند به اینکه از معاصرین خویش برتر بود.

اما پولس گناه بسیار هولناکی نیز در زندگی خود مرتکب شده بود. او کلیسای مسیح را جفا رسانیده بود. زمانیکه استیفان، جوان شریفی که

پُر از روح القدس، حکمت و قدرت بود سنگسار می گشت، پولس این واقعه را نظارت می کرد. مطمئنّا" زمانیکه خداوند در موقع تبدیل روحانی پولس با او گفت که: "تو را بر میخ ها(مهمیزها) لگد زدن دشوار است." (اعمال ۲۶ :۱۴) پولس مطمئنا" می خواست احساس گناه مداوم خویش را منکوب سازد. شاید آسیب پذیربودن او ریشه در خاطرهٔ همان روز داشته باشد. استیفان با شأن و احترام شگفت انگیزی جان سپرد، چنانکه صورتش چون روی فرشته ای درخشان بود. شاید این تصویر بطور ماندگاری بر وجدان او نقش بسته بود.

فیض و هویّت

چه قدرتمند است فیضی که قادر است یک قاتل وشریعت گرای تلخ را به گونه ای آزاد کند که بتواند بگوید: "به فیض خدا آنچه هستم، هستم." فیض، نه تنها بخشیده شدن رابرای او مهیا ساخته بود بلکه هویّت جدیدی را نیز به او بخشیده بود. او دیگر شخصیتی جدید وخلقتی تازه بود. برخی اوقات مردم به خود می گویند که هرگز قادر نیستند خود را بخاطر کاری که انجام داده اند ببخشند. برای مثال فکر می کنند که زندگی شخصی را نابود کرده اند و یا دل والدین خود را شکسته اند و به این طریق همیشه خود را در قید خاطرهٔ گناهان خود می یابند.

اگر شما نیز این موضوع را دارید تجربه می کنید شاید نه فقط به بخشش احتیاج دارید بلکه محتاج هویّتی جدید نیز هستید که خدا قادر است آنرا بطور رایگان به شما ببخشد. هیچ ارزیابی ای از زندگی شما، قادر نیست با سنجش و ارزیابی خدا برابری کند. چنانکه پولس می گوید: "پس اگر کسی در مسیح باشد خلقت تازه ای است، چیزهای کهنه درگذشت اینک همه چیز تازه شده است." (۲ قرنتیان ۵ : ۱۷) پس هرگز با چنین فیضی مقاومت

نکنید زیرا ارزیابی خدا از زندگی شما بسیار مُوَثّق می باشد. پولس چون این موضوع را باور داشت، توانست زندگی گذشتهٔ خود را پشت سر بگذارد.

خدا به ابراهیم که معنی اسمش "پدر مُتَعال" است گفت: "تو ابراهیم خوانده خواهی شد که به معنی"پدر امّتهای بسیار"است. ابراهیم به خدا ایمان آورد و درنتیجه صاحب هویّتی جدید گردید. خدا به یعقوب نیز اسم جدیدی اسرائیل بخشید. او انسان دَغَل کاری چون یعقوب را گرفته نام "شاهزادهٔ خدا" را به او داد. هرگاه خدا هویّت تازه ای به شما می دهد آنرا بپذیرید. خدا جدعون را نیز "مرد زورآور شجاع" نامید، درست زمانیکه او ترسان به غاری پناه برده بود. و باید گفت که ارزیابی خدا بر دیدی که جدعون از خود داشت غلبه یافته بود. هرگاه خدا شما را زورآور خطاب می کند آنرا باور کنید. "به فیض خدا آنچه هستم، هستم."

فیض و خدمت

در متن ذکر شده از پولس، او نه تنها به موضوع هویّت خود درمسیح اشاره می کند بلکه در مورد خدمت خویش به عنوان یک رسول نیز صحبت می کند. فیض نه تنها او را نجات داد بلکه او را نیز به خدمت فراخواند. او در رومیان ۱ : ۵ می گوید:"که به او فیض رسالت را یافتیم."(او فیض و خدمت رسول بودن را از خدا دریافت نمود.) و دوباره در ۱ قرنتیان ۳ : ۱۰ چنین می گوید:"به حَسَب فیض خدا به من عطا شد که چون معمار دانا بنیاد نهادم..." باز در افسسیان ۳ :۸ می گوید: "این فیض به من عطا شد ...تا به دولت بی قیاس مسیح بشارت دهم." او همهٔ عملکرد را چون هدیهٔ فیض می بیند.

همهٔ ما رسول نیستیم اما نعمتهای مختلفی داریم که به حسب فیض به ما داده شده اند. (رومیان ۱۲ : ۶) ۱ پطرس ۴ : ۱۰ به ما چنین می گوید: "و هر یک به حسب نعمتی که یافته باشد یکدیگر را در آن خدمت نماید، مثل وکلاءِ امین فیض گوناگون خدا." هدایای فیض توسط خدا در کلیسا توزیع گردیده اند و هرکدام ازما این وظیفه را برعهده داریم که بر هدایایی که دریافت کرده ایم، نظارت کنیم. ما این امتیاز شادی بخش را یافته ایم که این هدایا را برای بهبودی بدن مسیح (کلیسا) بکار ببریم.

هدایای داده شده از جانب خدا، برای گرفتن اَجر و پاداش نیستند و حتی دلیلی برای قدوسیّت ویا بلوغ روحانی نمی باشند. حتّی نباید باور کرد که فقط به کسانی داده شده اند که مسیحیان پیشرفته در ایمان بوده اند تا بتوانند تصویب خدا را در مورد پیشرفت روحانی خود نمودار سازند. در اینصورت کلیسای قرنتیان می بایست کاملا" فاقد این هدایای روحانی می بود درحالیکه پولس در رسالهٔ خود می گوید آنها عَلی رغم نابالغ و نفسانی بودن خود، از نظر هدایای روحانی هیچ کمی نداشتند. چنانکه دی ای کارسون می گوید: "ایشان بطور اسفناک و غیرقابل قبولی از نظر روحانی نابالغ بودند. (D A Carson, The Cross and Christian Ministry, Baker, 1993)

هدایای روحانی کاملا" رایگان هستند و بر بنیاد فیض داده شده اند. اگر شما در مسیح هستید عدالت او نه تنها شما را نجات داده است بلکه شما را نیز مُستعد ساخته است تا بتوانید هدایای شگفت انگیز روح القدس را دریافت کنید.

فیض او بر من، باطل نبود.

با دریافت فیض، پولس غیور گشت تا ثابت کند که فیض خدا در او باطل نبود. واکنشهای گوناگونی می توانند فیض خدا را باطل سازند. یکی از آنها این است که ما این فیض را دریافت نمی کنیم زیرا آنرا باور نداریم. وقتی خدا موسی را خواند، جواب او این بود که او نمی تواند وظیفۀ خواسته شده را به انجام برساند و قادر به صحبت کردن با فرعون نیست. زمانیکه شما قادر نیستید باور کنید که خدا می تواند شما را بکاربببرد، فیض خدا را به تأخیر می اندازید. جدعون نیز در ابتدا می نالید از اینکه در خانۀ پدرش کمترین محسوب می شد و به نظر او به همین دلیل خدا نمی توانست او را بکار ببرد. پس او در این خطر بود که فیض داده شده را باطل بسازد. برحذر باشید از اینکه مبادا با سؤالی چون: "من کیستم که بتوانم این کار را به انجام برسانم؟" در خطر از دست دادن فیض باشید. پولس می گوید گاهی پا (که عضوی از بدن ماست.) فکر می کند فاقد صلاحیت است فقط بخاطر اینکه دست نیست پس بنابرین عضوی از بدن نمی باشد، یا اینکه گوش تأسف می خورد از اینکه چرا چشم نیست. (به ۱ قرنتیان ۱۲ : ۱۶ رجوع کنید.) پس باحذر باشید از اینکه مبادا فکر کنید که چون شما به اندازه شخص دیگری برجسته و والا نمی باشید پس فیض خدا از طریق شما عمل نمی کند.

فیض حیرت آور خدا را به فیضی بی ارزش تبدیل نکنید.

دام دیگری که باید از آن احتراز کرد، بی تفاوتی و گرفتن مُجَوّز برای داشتن زندگی لاأُبالی می باشد که دقیقا" باید از آن پرهیز نمود. من با بی اهمیت شمردن فیض می توانم آن را باطل بسازم. پولس غلاطیان را هشدار می دهد به اینکه: "زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده اید، اما زنهار آزادی خود را فرصت

جسم نگردانید بلکه به محبت، یکدیگر را خدمت کنید."(غلاطیان ۵ : ۱۳) پطرس نیز چنین می گوید: " چون آزادگان عمل کنید، اما نه مثل آنانیکه آزادی خود را پوشش شرارت می سازند بلکه چون بندگان خدا."(۱پطرس ۲ : ۱۶) یهودا آیهٔ ۴ از اشخاص بی دینی صحبت می کنند که فیض خدای ما را به فجور تبدیل نموده اند. پس فیض حیرت آور خدا را به فیضی بی ارزش تبدیل نکنید. این گفتار و کردار را در پیش نگیرید که: مهم نیست، خدا همیشه مرا می بخشد و فیض او همه چیز را می پوشاند پس من می توانم هر چه می خواهم انجام بدهم. اینگونه رفتار، فیض خدا را باطل می سازد. پولس اینرا می گوید: "همه چیز برای من جایز است لکن هرچیز مفید نیست. همه چیز بر من رواست لکن نمی گذارم که چیزی بر من تسلط یابد."(۱ قرنتیان ۶ : ۱۲) پولس در آزادی تازه یافتهٔ خود از بند محدودیت های شریعت، وجد می کند اما اِبا می کند از اینکه بخواهد دوباره به اسارت گناه درآید.

در بند شریعت گرایی گرفتار نشوید.

موضوع دیگری که می تواند فیض خدا را باطل بسازد همانا شریعت گرایی می باشد. غلاطیان، تولد تازه را داشتند و نیز فَوَران و ریزش روح القدس را در طی خدمت پولس، تجربه کرده بودند. او در وحشت افتاد وقتی دریافت که ایشان دوباره بسوی شریعت بازگشته بودند. گویا برخی مسیحیان یهودی نژاد به کلیسای غلاطیه آمده با این تعلیم که اگر بخواهند مقبول خدا گردند می بایست سَبّت و ختنه و قوانین مربوط به خوراک را اجرا کنند، مسیحیانی را که پیشتر بت پرست بودند مَرعوب و مُشوّش ساخته بودند. این موضوع خشم پولس را برانگیخته بود چنانکه در غلاطیان ۲ : ۲۱می گوید: "من فیض خدا را باطل نمی سازم زیرا اگر عدالت به شریعت می بود هرآینه مسیح عبث مُرد."

با قبول شریعت ونیز در تلاش برای مقبول ساختن خود درنظر خدا، ایشان داشتند فیض خدا را باطل می ساختند. "همهٔ شما که از شریعت عادل می شوید، از مسیح باطل و از فیض ساقط گشته اید."(غلاطیان ۵ : ۴) شناخت صحیح اصطلاح "ازفیض ساقط شدن" برای پولس از اهمیت بنیادینی برخوردار بود.

از تعالیم غلط برحذر باشید.

خطر چهارم، لغزیدن در اشتباهات الهیّاتی می باشد. پولس می گوید که به اورشلیم رفته آنانی را که پیش از او شاگرد مسیح بودند از آنچه تعلیم می داد مُطّلع ساخت تا مبادا عبث دویده باشد. (به غلاطیان ۲ : ۲ رجوع کنید.) با وجود اینکه او شخصا" از خود مسیح مأموریت یافته بود، ترجیح داد تعلیم خود را با پطرس، یعقوب و یوحنا که قبل از او به مسیح ایمان آورده بودند در میان بگذارد تا مطمئن شود که عبث نمی دود و با وجود اینکه غیور بود نمی خواست از مسیر صحیح خارج گردد. شما می توانید مشتاق باشید ولی در عین حال اشتباه کنید. پولس، یهودیان معاصر خویش را چنین توصیف می کند، که غیور می باشند امّا نه از روی شناخت. بنابرین تمامی توانایی ایشان برای هیچ، بکار برده شده بود. مردم می توانند همهٔ کوشش و از خود گذشتگی خود را برای چیزی بکار ببرند که باطل بودن آن بسیار مُحَقّق و آشکاراست. شما می توانید تعهّد آتشینی نسبت به یک تعلیم غلط و یا یک مذهب مُرده داشته باشید. پس هشیارباشید. بسیار اسفناک خواهد بود ببینیم نوایمانی که نیکو آغاز کرده است، در تأکید به تعلیم خاصی بلعیده شود و همهٔ زندگی خود را به عنوان یک مسیحیِ یک بُعدی بسر ببرد.

تلاش سخت، فیض را نفی نمی کند.

در آخر پولس می گوید" فیض او که برمن بود باطل نگشت بلکه بیش از همۀ ایشان مَشقّت کشیدم." سخت کار کردن، با فیض منافات ندارد بلکه در واقع این سُستی و تنبلی است که وسیله ای می گردد تا فیض را باطل می سازد. پولس هیچ اِبایی نداشت از اینکه در مورد کار و کوشش سخت خود سخن بگوید. او آنها را چون رقیبانی برای فیض خدا نمی اِنگاشت بلکه براحتی در مورد محنتها، تلاشها، زحمات، "درشکسته کشتی شدنها"، ضربت خوردنها و سفرهای مُداوم خود سخن می گفت. اگر شما بطور کامل در فیض ریشه دوانیده اید، به هیچ وجه از تلاش و کوشش سخت واهمه نخواهید داشت. پولس با اینکه در فیض استوار بود در آتش غیرت نیز شعله ور بود.

لیکن نه من بعد از این.

پس از افتخار به کارهای دشوار گذشته، پولس ناگهان اضافه می کند "اینک نه من بعد از این" و همینجاست که این سؤال معما گونه آغاز می گردد. پولس آیا این تو بودی که سخت کار می کردی یا کس دیگری بود؟ و جواب این است: من سخت کار کردم ولی این فیض خدا بود که در من عمل نمود.

ما چگونه این موضوع را درک می کنیم؟ شاید بهتر باشد با توضیح اینکه چه چیزی مورد نظر ما نیست، بحث خود را آغاز کنیم. منظور ما این نیست که او می گوید: "من فیض را دریافت کرده ام." چنانکه گویی این عمل در گذشته اتفاق افتاده است و در نتیجه خدا را شکر می کنم برای اینکه با وجود اینکه در گذشته، گناهکار، شریعت گرا و قاتل مسیحیان بودم ولی فیض را بدست آوردم. "خداوندا ترا شکر می کنم. چه بخشش عظیمی! پس اکنون برای ابراز تشکر بخاطر فیضی

که در گذشته دریافت کرده بودم، حتی سخت تر از دیگران کار خواهم کرد.” این چیزی نیست که پولس می گوید. سخت کار کردن او نتیجۀ احساس مدیون بودن او به خدا نیست. او حتی سخت کار نمی کرد که تشکرات خود را برای دریافت فیض ابراز کند.

فیضی که مرا نجات بخشید وعطای خدمت را به من داد درست همان فیضی است که مرا در آینده نیز همراهی خواهد کرد. ما در همه وقت با فیض زندگی کرده و با فیض خدمت می کنیم. منظور پولس حتی این نیست که بگوید پس از تحمل رنج و سختی توسط فیض، شما نفسی تازه کرده دوباره به قعر سختی و کوشش ها فرو خواهیدرفت. پس در این میان شما فقط قدری بیشتر فیض دریافت کرده اید. فراموش نکنید که ما در واقع با فیض زنده هستیم. فیض با ما عمل می کند. فیض یار و رفیق ماست. گاهی اوقات احساس می کنید که گویا حتی اصلا" کاری انجام نمی دهید چون این فیض است که از طریق شما عمل می کند.

فیض خدا، از طریق رفتار و کردار است که با ما من عمل می کند. جری بریجس (Jerry Bridges) می گوید “حتی بدترین روزهای شما هرگز به این حدّ بد نیستند که بدور از دسترس فیض خدا باشند و روزهای خوب شما نیزهرگز آنقدر خوب نیستند که شما دیگر نیازی به فیض خدا نداشته باشید.
(Jerry Bridges, *The Disipline of Grace*, NavPress, 1994) پس با فروتن ماندن، ما می بایست احتیاج خود را به فیض همیشه بپذیریم. منظور ما این نیست که خدا را شکر کرده بگوییم این فیض بود که ما را به اینجا رسانید. حالا دیگر بستگی به خودمان دارد. پولس اعلام می کند که آموخته است که در هر موقعیتی خشنود و قانع باشد. او می دانست چگونه با نداری مُدارا کرده و نیز چگونه در مُکنت و دارایی رفتار کند. او می گوید که این سرّ را بخوبی آموخته است. (به فیلپیان۴ : ۱۱

رجوع کنید.) و چنین ادامه می دهد: "قوّت هر چیز را دارم در مسیح (در فیض مسیح) که مرا تقویت می بخشد." گاهی ما این آیه را چنان نقل قول کرده و درآن به گونه ای تفکر می کنیم که گویا ادعای این را داریم که با توسّل به این آیه قادر به انجام هرچه که برای آن دعا می کنیم، هستیم. "در مسیح قادر به انجام هر کاری هستم!" اما متن اصلی سخنان پولس در فیلپیان درمورد این است که او یادگرفته است که به آنچه دارد خشنود و قانع باشد. او آموخته است که چگونه خود را با موقعیتها تطبیق بدهد. برای مثال او قادر بود هرکاری انجام بدهد تا بتواند خدمت خود را در مشکلات حفظ کند. این گفته درمورد خدمتی نیست که با قدرتی مُهیّج توأم باشد، بلکه دربارۀ تَنِشهای کارهای روزانه می باشد. شما چطور؟ آیا آموخته اید که خشنود و قانع باشید؟ آیا می توانید از عهدۀ امور روزمرّه ای چون بردن فرزندان خود به مدرسه ویا تهیّۀ غذا و پوشاک برای آنها با درآمد کم، بَرآیید. با والدین بیمار، فشارهای روزافزون کار و یا همسایۀ گستاخ خود چگونه برخورد می کنید؟

امید خود را از دست ندهید.

گاهی اوقات ما در آزمایشات، وسوسه می شویم که فیض را کنار بگذاریم. پولس با گفتن اینکه " برای این امور کیست که کافی باشد؟" او ما را با شِمِّه ای از ناسازگاریهایی که با آنها مواجه بود، آشنا می سازد. (۲ قرنتیان ۲ : ۱۶) ولی درضمن پاسخی نیز برای این سؤال می یابد. "امّا کفایت ما از خداست که او ما را هم کفایت داد."(۲ قرنتیان۳ : ۵ و۶)

در۲قرنتیان۴:۱۶پولس می گوید: "از این جهت خسته خاطر نمی شویم." همچنین می افزاید:"بلکه هرچند

انسانیّت ظاهری ما فانی می شود لیکن باطن، روزبروز تازه می گردد." این روشی است که فیض به آن عمل می کند. پولس گاهی اوقات بی نهایت آزمایش می شد چنانکه خودش می گوید: "ما بی نهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم، بحدّی که از جان هم مأیوس شدیم. لکن در خود فتوای موت داشتیم تا بر خود تَوکّل نکنیم بلکه بر خدا که مردگان را برمی خیزاند."(۲ قرنتیان ۱: ۹-۸) گاهی اوقات این گفته دقیقا" احساس ما را نیز بیان می کند. این فقط در مورد شاگردان مسیح صِدق نمی کند بلکه می تواند گویای حال هر ایمانداری می باشد. ایمانداری که می خواهد تجارت خود را اداره کند، یا فرزندان خود را تربیت کند، با همکارانی نامناسب کار کند، در حالیکه ناعادلانه مُتّهم شده است رفتار خداپسندانه از خود نشان بدهد، و یا حتی زمانیکه با مشکلات بی اهمیت تری دست بگریبان است. وقتی شما احساس می کنید که هیچ چیز ندارید که ارائه بدهید، فیض بناگاه پدیدار می شود. این من نیستم بلکه فیض خداست که حتی در فشارهای سخت در من عمل می کند.

گاهی اوقات پولس با فشارهای بسیار سخت مواجه بود. او در ۲ قرنتیان ۱۲ : ۹ وقتی برای خاری در جسم دعا می کند تا برداشته شود، آیه بطور غیر قابل پیش بینی ای چنین ادامه می یابد: "فیض من تو را کافی است، زیرا قوّت من در ضعف کامل می گردد. پس به شادی بسیار از ضعفهای خود بیشتر فخر خواهم نمود تا قوّت مسیح در من ساکن شود." ما نمی دانیم خاری که درجسم پولس بود چه بود، امّا وقتی می گوید که "من سه بار دعا کردم." نشان می دهد که او دربارۀ امر مهمی دارد صحبت می کند که در سه مورد مختلف برای آن دعا شده است. من در کتابمقدس خودم زیر آیۀ "**و او به من گفت** " را خط کشیده ام زیرا دریافته ام که ما فقط به این احتیاج نداریم که

بطور عقیدتی بدانیم که فیض خدا برای ما کافی است بلکه می بایست نزدیکی حضور او و تَجَلّی محبتش را که فیض را بیان می کند، تجربه کنیم. وقتی صدای او را می شنویم و لمس تازگی بخش او را دریافت می کنیم، هرچیز دیگری در جای صحیح خود قرار می گیرد. بدرستی که فیض او ما را کافی است.

با نوشتن رسالۀ فیلپیان از زندان، بنظر می رسد که پولس غرق در شادی می باشد. این امر سبب می شود که به سختی بتوانیم موقعیتهای طاقت فرسای او را تجسّم کنیم و نیز زندانی بودن او را، که او را در بین مرگ و زندگی مُعلّق نگهداشته بود. با وجود اینکه انتظار می رفت کشته شود، فقط یک چیز او رامطمئن می ساخت. "لیکن اگر زیستن درجسم همان ثمر کار من است..." (فیلپیان ۱:۲۲) او می دانست که ممکن بود کشته شود امّا اگر زنده می ماند انتظار داشت ثمر بیاورد. چرا او اینگونه در اطمینان بود؟ زیرا او این فیض و رسالت را دریافت کرده بود که اطاعت ایمان را به امّتها برساند. (به رومیان ۵ : ۱ رجوع کنید.) امتّها داشتند مطیع ایمان می گشتند و پولس اطمینان داشت که هرگاه زنده می ماند این عمل انجام می یافت. او فیض اینرا یافته بود که این عمل را امکان پذیر بگرداند.

پولس انتظار داشت که زندگی ثمربخشی داشته باشد و ببیند که توسط خدمت رسالتش، زندگی مردم تبدیل می یابد. به همین دلیل بود که او هنوز داشت زندگی می کرد. خدا به پولس، فیض ثمربخش بودن را عطا کرده بود و او خوب می دانست که این فیض نمی رفت که بی فایده گردد. او نیز چون نحمیا می گوید: "خدای آسمانها ما را کامیاب خواهد ساخت. پس ما که بندگان او هستیم برخاسته تعمیر خواهیم نمود." (نحمیا۲ : ۲۰)

به فیض خدا شما آنچه هستید، هستید. این فیض زورآور، به شما هویّت بخشیده است پس نگذارید که این فیض در زندگی شما بی فایده گردد.

فصل نهم
فیض و فرهنگ شایع

ازمسیحیان انتظار می رود که "در دنیا باشند ولی از آنِ دنیا نباشند." این جمله دقیقا" به چه معنی است و فیض چه چیزی را در مورد "دنیا دوستی" به ما می آموزد؟

در این فصل به بیهودگی مذهب"پیروی قانون محض" و نقش حیاتی یک وجدان سالم خواهیم پرداخت. همچنین خواهیم دید که صلیب عیسای مسیح ما را از دامهای دنیایی که آینده ای در پیش ندارد، می رهاند.

فصل نهم
فیض و فرهنگ شایع

وقتی من تازه به مسیح ایمان آورده بودم اصطلاح دنیوی (اینجهانی) بنظرم واژه ای جدید می آمد، که می بایست آنرا می آموختم. همچنین به عنوان یک مسیحی از من انتظار می رفت که از "دنیوی بودن" بپرهیزم، امّا اوّل باید می آموختم که چه چیزی دنیوی محسوب می شود و چه چیزی دنیوی نیست. ولی با گذشت سالها دریافتم که این موضوع همیشه آنقدرها هم واضح و آشکار نیست. همچنین دانستم که تعریف ومعنی این واژه در میان فرهنگ ها و ملل گوناگون متفاوت است و چون هر روش و اسلوب دیگری می تواند تبدیل و تعدیل گردد. آنچه می تواند دنیوی و اینجهانی تلقّی شود، چیزی است که توسط فرهنگ کلیسایی شما به عنوان منطقهٔ "ورود ممنوع" شناخته شده است.

زمانیکه در یکی از کشورهای خارجی لازم بود موعظه کنم ، باید یاد می گرفتم که چگونه لباس بپوشم تا مغرور و متکبّر جلوه نکنم. پس سعی کردم طرز لباس پوشیدن مردان دیگر کلیسا را تقلید کنم و بعد از مدّتی دریافتم که نحوهٔ خاصی از لباس پوشیدن وجود داشت که به هیچ وجه مقبول نبود و حتی "دنیوی" تلقّی می شد!

در یک گردهم آیی خاصی که چند هفته ای بطول انجامید، متوجه شدم که همهٔ مردانی که در آنجا حاضر بودند مِن جمله شخصی که این گردهم آیی را اداره می کرد و شبان کلیسایی بود، لباس راحت پوشیده بودند. امّا وقتی که یکشنبه فرا رسید و من حاضر بودم که به همراه شبان به کلیسا بروم، متوجه شدم که در آن گرمای طاقت فرسا این شخص لباس بسیار رسمی پوشیده بود که اصولا"با آن آب و هوا هماهنگ نبود. نگاه هشدار دهندهٔ او چنان مرا مُلزم ساخت که از او پرسیدم آیا من لباس

مناسبی پوشیده ام و در جواب با چهرهٔ عبوسی به من گفت: "من هیچ وقت بدون لباس رسمی درکلیسا موعظه نکرده ام." پس من با عجله برگشته لباسهای خود را عوض کردم.

من وقتی تازه ایمان آورده بودم پوشیدن لباس مناسب، امر بسیار مهمی محسوب می شد. پوشیدن لباس نامناسب وغیر مقبول می توانست خشم برانگیز باشد و حتّی به عنوان دنیا دوستی منظور گردد که البته دنیادوستی نیز به منزلهٔ نامقدس و دنیوی بودن قلمداد می شد. من هنوز به یاد دارم زمانی را که مرد جوانی یک آلت موسیقی به کلیسا آورد که تا آن زمان بکار برده نشده بود و عکس العمل همسر شمّاس کلیسا را که با فریاد معترضانه ای می گفت "من به شما این اجازه را نمی دهم که با این آلت موسیقی وارد کلیسا بشوید." و مرد جوان با ترس و شرم فورا" از کار خود منصرف گشت. برخی آلات موسیقی، دنیوی شمرده می شدند و کلیسا نیز دقیقا" خانهٔ خدا بود، محلی که فقط آهسته صحبت کردن و با نُک پا راه رفتن رفتاری مقبول شمرده می شد. سکوتی که درآن صدای قدم های شمّاس که نان و آب انگور را در جلسهٔ عشاء ربّانی پخش می کرد به وضوح شنیده می شد. تکان دادن آرام سر و تبسّم ملایم پذیرفتنی بود امّا صحبت کردن با صدای بلند عملی متمرّدانه محسوب می شد. گرفتن کتاب سرود با صدای بسیار ملایم تشکر کردن و نزدیک شدن به نیمکت برای زانو زدن و دعا تا جلسه آغاز گردد و ادامه یابد، عملی بسیار محترمانه و مقبول بود. این تازه درمورد کلیسای تعمیدی بود تا چه رسد به کلیسای اسقفی که کلیسایی تشریفاتی بود و باید در برابر محراب کلیسا حتما" سرخم می شد.

در آغاز زندگی مسیحی خودم، روزی وقتی که روانهٔ کلیسا بودم در راه توقف کردم تا برای دوچرخهٔ

موتوری خودم بنزین بخرم. یکی از خانمهای کلیسا که داشت از آنجا عبور می کرد، از من پرسید که چکار دارم می کنم، و من ساده لوحانه جواب دادم که دارم بنزین می خرم. او باغُرّلُند در جواب گفت که آیا نمی دانی امروز روز خداوند است. من به هیچ وجه نفهمیدم که دربارهٔ چه چیزی داشت صحبت می کرد ولی بزودی دریافتم که فهرست طویلی وجود داشت که نشان بدهد چه اعمالی، کردنشان در روز یکشنبه برای یک مسیحی، نادرست محسوب می شوند.

من جایی خواندم که در سال۱۹۵۰ وقتی بیلی گراهام برای بزرگترین جلسهٔ بشارتی خود به انگلستان دعوت شده بود، برخی از رهبران مسیحی پی بردند به اینکه همسر بیلی گراهام لوازم آرایش بکارمی برد وحتّی موهای خود را بطرز امروزی وجدیدی کوتاه می کند. در طی سفر دریایی او به انگلستان ترس و واهمه در دل مسیحیان ایجاد شد. پس چه تصمیمی باید اتخاذ می شد؟ از قرار معلوم در آن زمان مسیحیان انگلیسی از چنین رفتارهای دنیادوستانه ای لغزش خورده بودند.

درکلیساهای مختلف همچنین درگروه های جدیدی که تازه تأسیس شده بودند، بر سر اینکه آیا خانمها می توانند ازگوشواره استفاده کنند یا نه چند دستگی ایجاد شده بود. وقتی من تازه ایمان آورده بودم رفتن به سینما عملی کاملا" دنیوی محسوب می شد. موسیقی سنّتی قابل قبول بود ولی سبکهای دیگر موسیقی کاملا" غیر مقبول بودند. دربرخی کلیساها از من انتظار می رفت که مردان و زنان را با اسمهای شخصی آنها صدا نکنم بلکه کلمهٔ خواهر یا برادر را ضمیمهٔ اسمشان بکنم. یکبار وقتی که جایی موعظه می کردم لازم دیدم که عذرخواهی کنم از اینکه کلمهٔ خواهر یا برادر را مُقدّم براسم مردم نگفته ام چون در واقع عادت

به اینکار نداشتم و یا اصولا" فراموش کرده بودم. من در خانوادۀ خودم با خواهر و برادرم بزرگ شده بودم ولی هرگز آنها را برادرو خواهر و یا هیچ لقب دیگری بجز اسمشان نخوانده بودم. یکبار وقتی با یک خانم هندی صحبت می کردم او مرا با اسم خواند ولی فورا" با احساس شرمندگی پوزش طلبید.

قوانین و مقررات مذهبی

آیا فیض، بینشی روحانی در مورد این قوانین مذهبی به ما می دهد؟ چه کسی این قوانین را طرح می کند؟ آیا آنها ازاهمیت فراوانی برخوردارند؟ چه مقدار دربارۀ آنها باید بیاموزید، و یا اینکه اصولا" می بایست همۀ آنها را فراموش کرده بر شریعت گرایی خط بطلان بکشید.
پولس این مطلب را در رسالۀ به رومیان عنوان می کند. برخی معتقدند براینکه این رساله براینست که چنین مسائل و مشکلاتی را حل کند و دو طرف مجادله (مسیحیان یهودی نژاد و امّتها) را به قبول دوجانبه و اتحاد فرابخواند. بخاطر داشته باشید که کلیسای روم از ایمانداران یهودی الاصل و امتها تشکیل و امتزاج یافته بود و پولس دریافته بود که استکاک شدیدی مابین ایشان بوجود خواهد آمد. امتهایی که درگذشته نسبت به قانون بی توجه و عاری از شریعت بودند، می بایست در مجاورت بسیار نزدیکی با مسیحیان یهودی نژاد بسر می بردند که خدا را با حفظ جزئیات شریعت عبادت می کردند. آنها بلاتردید با وجدان بسیار حساّسی نسبت به گوشتهایی که خوردنشان در سابق ممنوع بود، همچنین رفتاربی قید نسبت به روز سبّت، برخورد می کردند. درنتیجه خوردن گوشتی که قبلا" چون قربانی به بتها اِهداء شده بود موضوع بسیار حساّسی محسوب می گشت.

پس عکس العمل پولس دراینباره چه بود؟ در ابتدا او این حقیقت را دریافت که برخی درایمان قویّ تر از دیگران هستند. کسانی که ایمانی قویّ تر داشتند برای مثال قادر بودند همه چیز بخورند و احساس گناه نیز نکنند، در حالیکه کسانی که ایمانی سُست تر داشتند فقط سبزیجات می خوردند. (رومیان ۱۴ : ۱و۲) برخی یک روز را برتر از سایر روزها تصور می کردند در حالیکه دیگران همهٔ روزها را یکسان می دیدند. (رومیان ۱۴ : ۵) تمایل شدید پولس بر این بود که نباید یکدیگر را داوری می کردند بلکه می بایست راهی را دنبال می کردند که برای صلح و آرامش و بنای متقابل یکدیگر مفید می بود. آنانیکه قوی تر بودند باید متحمّل ضُعَفا می شدند و فقط خوشی خود را طالب نمی شدند. (رومیان ۱۵ : ۱)

پیروی و اطاعت از وجدان

در روان انسان، وجدان از ساختمان بسیار ظریف وحسّاسی تشکیل یافته است و بیشتر مبتنی بر احساس است تا بُرهان و عقل، امّا باید آنرا چون هدیه ای از جانب خداوند پذیرفت و اطاعت کرد. هرگاه چراغ قرمز وجدان چیزی را نشان دهد لازم است که نباید از آن عبور کرد. برای مثال هرگاه وجدان بطور ناگهانی شما را آگاه می کند از اینکه شما هرگز نباید با دوست خود ستیزه جویی کنید، پس شما نباید به استدلال برآمده، با آوردن دلایل زیاد خود را تبرئه کنید. اگر وجدان شما، شما را به درد می آورد پس بدون هیچ گونه مباحثه ای می باید آنرا اطاعت کنید. اگر وجدان شما به شما می گوید که از دفتر ادارهٔ کار چیزی را نذُزدید، با آن به بحث و جدل نپردازید که "چون فلان کسان که مسیحی نیز هستند همین کار را می کنند پس به همین دلیل اینکار می تواند درست باشد." یک وجدان فراموش شده و ترک شده بزودی می تواند به یک وجدان داغ شده

مبدّل شود. (وجدانی که دیگر چیزی را احساس نمی کند) و این عملی است بسیار خطرناک که شما را بدون محافظت و آسیب پذیر وامی گذارد تا چون شکسته کشتی گردید.(۱تیموتائوس ۱: ۱۹)

گفته شده است که وجدان، کاملا" هم خطا ناپذیر نیست. به همین دلیل نیاز دارد که مطیع نوشته های کتابمقدس گردیده از کلام خدا تعلیم بپذیرد. یک وجدان ممکن است بطور غلط برنامه ریزی گردیده شما را بسوی بندگی و اسارت رهنمون بسازد. بنابرین ممکن است که به برنامه ریزی دوباره احتیاج داشته باشد تا با نوشته های کتابمقدس مُنطبق شود ولی اینبار دیگر نباید بطور غلط مورد استفاده واقع شده پایمال بگردد.

اجازه بدهید که با استفاده از تمثیلی این موضوع را روشن تر بسازم. من قبل از اینکه توسط مسیح نجات پیدا بکنم عملی انجام می دادم که نامقبول و تقریبا" شرم آور بود. این عمل من تقریبا" تا سالهای اول ایمانم همچنان ادامه یافت. پس از اِلزام سختی که در مورد کل زندگی مسیحی خودم داشتم، خودم را کاملا" به مسیح سپردم و نتیجهٔ آن، ترک بعضی اعمال از جمله عملی بود که قبلا" خدمتتان عرض کردم. ولی ترک اِفراط من، تفریط را بدنبال داشت.

پس از الزام دیگری که داشتم که بر مبانی کتابمقدس هم استوار بود، طرز فکر خودم را در مورد عمل مذکور تعدیل دادم واعتدال و میانه روی را درپیش گرفتم در نتیجه رفتار من عاری از طرز فکرشریعت گرایانه وبا اطاعت از کلام آمیخته بود. وجدان من نیز بسیار روشن و آرام بود.

اگر از همان ابتدا با وجدان خودم به ستیزه جویی برخاسته با گفتن اینکه “بسیاری از مسیحیان این کار را انجام می دهند پس چرا من

نکنم. " می خواستم وجدان خودم را اِقناع و راضی بکنم، وجدان خودم را رنجانده به آن صدمه می رسانیدم. من می بایست فقط از کتاب‌مقدس اطمینان می یافتم که این عمل من قابل قبول بود و همچنین از طریق کلام خدا وجدان خودم را نیز دوباره تعلیم می دادم. به همین نحو، اگر بخواهم وجدان مسیحی دیگری را، تحت الاشعاع قرار بدهم تا چون وجدان من در اینمورد عمل بکند، در حالیکه او هنوز کاملا"توسط کلام متقاعد نشده است، صدمۀ سختی بر او وارد خواهم آورد. من قطعا" می توانم به آیات متعددی از کلام خدا اشاره کنم که خاطر نشان می سازند که نباید وجدان شخص دیگری را وادار به پذیرفتن آزادی خودم بکنم.

این اصل می تواند در مورد مسائل بسیاری صادق باشد که من فقط به نمونۀ کوچکی از آن پرداختم.

برادران ضعیف و برادران دروغین

پولس در حالیکه از اشتیاق شدید به بشارت دادن برانگیخته شده بود، مایل بود هرچه را که داشت از دست بدهد تا زندگی روحانی مردم را سود ببَرد. برای مثال او خود را در زیر شریعت قرارمی داد تا بتواند مردمی را که زیر شریعت بودند سود بِبَرد. شاید تیموتائوس از شنیدن تعلیم صریح پولس درمورد الزامی نبودن ختنه برای یک مسیحی ایماندارلذت می برد، ولی شاید به همان اندازه لذت نَبُرد از اینکه می شنید بنا به تصمیم پولس برای او بهتر بود که بخاطر انجیل مسیح ختنه شود تا یهودیان را سود بِبَرد.

پولس نسبت به برادران ضعیفت تر که درمورد پذیرفتن آزادی انجیل، وجدان آشفته ای داشتند، احساس ترحم و شفقت داشت. بنابرین او حتی از

روش و طریق خویش پا فراتر نهاد تا ایشان را سود ببَرد. باید توجه داشت که رفتار او نسبت به کسانیکه بطور مداوم با آزادی ای که او موعظه می کرد بحث و جدال داشتند، بسیار متفاوت بود. او مابین برادران ضعیف وبرادران دروغین تمییز قائل بود چنانکه در رساله اش به غلاطیان این موضوع مشهود است: "و این به سبب برادران کَذَبه بود که ایشان را خُفیِتا"(مخفیانه) درآوردند و خُفیَتا"درآمدند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم جاسوسی کنند و تا ما را به بندگی درآورند که ایشان را یک ساعت هم به اطاعت در این امر تابع نشدیم تا راستی انجیل در شما ثابت ماند." (غلاطیان۲ : ۴- ۵)۱

تمامی رسالۀ غلاطیان فریاد برخاسته از دلی است برای این ایمانداران جوان، که از هر عملی که باعث برگردانیدن آنها به شریعت گرایی می گردد، احتراز کنند.

بی اهمیت شمردن شریعت گرایان کلیسای فیلپی توسط پولس، بسیار شگفت انگیز است زیرا که ایشان را چون "سگان و مقطوعان" می اِنگارد.(فیلپیان ۳: ۲) چنانکه گوردون فی می گوید:" این تشبیه استعاره ای بسیارطعن آمیز است زیرا که سگان در فهرست حیوان شناسی در زمرۀ حیوانات بی ارزش، پست و لاشخور محسوب می شدند که مورد تنفر جامعۀ یونانی و رومی بودند و در نظر یهودیان نیز نجس بودند، حتّی این اسم برای نامیدن امّتها بکار می رفت." او همچنین می افزاید :"واژۀ سگها بطور کلّی مفهوم ناخوشایندی در انجیل دارد." (Gordon D Fee Paul's Letter to the Philipians,NICN,1995)

به نظر پولس موضوع بسیار روشن است. فیض، ایمانداران را به جانب آزادی شگفت انگیز و پاره کردن بند شریعت گرایی هدایت می کند.

چنانکه در رسالۀ غلاطیان آشکار است، این آزادی نه تنها باید تجلیل شود بلکه سزاوار است حتی بخاطر آن پافشاری بکنیم.

برادران ضعیف یا مسیحیانی که وجدان ضعیفی داشتند توسط مسیحیان کنونی با مسیحیان ضربه پذیر(شاید جوانتر)که به آسانی به گناه کردن وسوسه می شوند، به اشتباه گرفته شده اند. متنهایی چون رومیان ۱۴ و۱قرنتیان ۸ روشن می سازد که در فکر پولس این برادران ضعیف تربا وجدان لرزانشان هستند که بخاطر نداشتن مکاشفۀ کامل فیض خدا در عهد جدید، هنوز به شریعت گرایی تمایل داشته کاملا" از آن آزاد نشده اند. با خواندن دقیق رومیان ۱۴ و ۱قرنتیان ۸ کاملا" این موضوع مشهود است.

بنابرین باید با حساسیّت خاصی با وجدان مسیحی رفتار نمود، در ضمن اینکه می بایست شکیبایی و وحدت نیزدر کلیسا مشهود گردد و تمامی اولویّت به پذیرفتن یکدیگرداده شود.

دنیادوستی چنانکه در نوشته های کتابمقدس پیداست بدین معنی است که نباید با تحمیل و تکلیف فهرستی از قواعد و اصول، خود را مشوّش ساخت، بلکه پیداست که این کلمه بر این سه اصل اساسی متمرکز شده است: ثروت دنیوی، حکمت دنیوی و مذهب دنیوی.

ثروت دنیوی

با وجود اینکه عهد جدید مطمئنا" ما را به ریاضت فرا نمی خواند در عین حال نیز ثروت دنیا به عنوان یک دام خطرناک منظور گردیده است. مَمونا (خدای پول) در طلب وفاداری شماست تا آنرا به چنگ بیاورد و باید گفت شما هرگز نمی توانید در آن واحد هم خدا و هم ممونا را خدمت

کنید. هم اکنون ثروتمندان در کلیسا پذیرفته می شوند امّا در عین حال اخطار داده می شوند که خود بین و خودپسند نباشند و به دولت ناپایدار امید نبندند. (۱تیموتائوس۶: ۱۷)

برحذر باشید از اینکه مبادا بگذارید مسائل مادّی، فریبکارانه زندگی شما را اداره کنند. این موضوع بنا به تعریف کتابمقدس، امری دنیوی تلقّی می شود. ثروت، پیشرفت و ترقّی، و نفوذ و اعتبار نباید تصمیمات شما را تحت الشعاع قرار بدهند. شغل و حرفه، مایملک و حتّی رفاه زندگی نباید ارزشهای زندگی را بر شما تحمیل کنند. این دنیا دوستی است اگر بخواهیم فکر کنیم که این دنیای کنونی همۀ جوابها را در بَر دارد و بنای ارزش ها را استوار می کند. پس قدرت آن را دست کم نگیرید. بیاد بیاورید که پولس یکی از همکاران نزدیکش را بخاطر فریبندگی همین دنیا از دست داد. "زیرا دیماس برای محبت این جهان حاضر مرا ترک کرد...." (۲تیموتائوس۴: ۱۰)

حکمت این جهان

دوّم "حکمت این جهان" هرگز به شما اجازه نخواهد داد که به حکمتی که بر صلیب استوار است فخر کنید، صلیبی که برای دنیا حماقت محض می باشد. حکمت خدا دقیقا" با حکمت این دنیا در تغایر محض می باشد. "کجاست حکیم، کجا کاتب، کجا مَباحث این دنیا؟ مگر خدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است؟ زیرا که چون برحَسَب حکمت خدا، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید، خدا بدین رضا داد که بوسیلۀ جهالت موعظه، ایمانداران را نجات بخشد." (۱قرنتیان۱: ۲۰و۲۱) پس خدا را پسند آمد که فیض خود را از طریق حماقت صلیب بر دنیا روشن سازد.

بنابرین برای مسیحیان، اینجانی بودن به این معنی است که خوف و وحشت و حماقت صلیب را ترک گفته آنرا با پیغامی ظاهرا" کامل و بی عیب جایگزین سازند و تصویری آرام را به جای آن ارائه دهند. دلایل شیرین و همچنین میانه روی را برگزیدن، شما را وا خواهد داشت که پیغام مسیحیت را رقیق تربسازید تا صلیب حالت اهانت آمیز بودن خود را از دست بدهد!

تعداد انگشت شماری از ما خواهان این هستند که احمق و نادان، تاریک اندیش، خرافاتی و یا حتی بنیاد گرا خوانده شوند. بسیار وسوسه انگیزاست که پیغام صلیب را واگذاشته پیغام خوشایندتری راعرضه کنیم، امّا کتابمقدس این عمل را حماقت دنیوی بودن می داند.

مذهب دنیوی

سوم، مذهب دنیوی می باشد که پولس آنرا چون تنگنای فریبنده ای می بیند که بی راهه می رود. برای مثال او کولسیان را برمی انگیزاند که دوباره گرفتار "اصول دنیوی" نگردند. (کولسیان ۲:۲۰) او از ایشان می پرسد "چگونه است که مثل زندگان در دنیا بر شما فرایض نهاده می شود؟ که لمس مکن ومَچش بلکه دست مگذار که همهٔ اینها محض استعمال، فاسد می شود برحَسَب تقالید وتعالیم مردم که چنین چیزها، هرچند در عبادت نافله و فروتنی و آزار بدن صورت حکمت دارد، ولی فایده ای برای رفع تن پروری ندارد." (کولسیان۲: ۲۰و۲۱) او باز ایشان را هُشدار می دهد که نگذارند "کسی ایشان را بِرُباید به فلسفهٔ باطل، برحَسَب تقلید مردم و برحَسَب اصول دنیوی..."(کولسیان۲: ۸) بعلاوه "کسی دربارهٔ خوردن و نوشیدن و دربارهٔ عید و هلال و سبّت بر ایشان حُکم نکند."(کولسیان ۲:۱۶)

قوانینی که توسط برخی، بر دیگران تحمیل می شوند تا دنیا دوستی را از بین ببرند، به نظر پولس خود، نوع دیگری از دنیا دوستی محسوب می شوند! ما می باید همیشه از قواعد و قوانین تحمیلی که فقط منعکس کنندهٔ تمدن و فرهنگی می باشند که ما در آن پرورش یافته و یا به آن خو گرفته ایم، برحذر باشیم.

برخی معیارهای شدیدا" تحمیل شده، از جوّ روحانی عهد جدید بسیار بدور می باشند. چنانکه پولس می گوید "زیرا که هرمخلوق خدا نیکوست و هیچ چیز را ردّ نباید کرد اگر به شکرگزاری بپذیرند زیرا که از کلام خدا و دعا تقدیس می شود." (۱تیموتائوس۴:۴و۵)

شریعت گرایی سخت و دشوار، در نوشته های عهد جدید ناپیداست. انجیل، آزادی را به ارمغان می آورد. بجای تحمیل قوانین مُفصّل، پولس ترجیح می دهد که به ضمیر هر شخص رجوع شود. (۲قرنتیان۴: ۲) و دیگران را دعوت می کند تا آنچه را او میگوید داوری کنند. (۱قرنتیان ۱۰ : ۱۵) در مواردی چون بلندی موی مردان، او می گوید: "آیا خود طبیعت شما را نمی آموزد که اگر مردی موی دراز دارد او را عار می باشد..." (۱قرنتیان ۱۱: ۱۴) ولی هیچ درازای خاصی برای مو تعیین نگردیده است و اینکه چه درازایی بسیار طولانی است! حتما" طرزآرایش و پوشش جدید و یا حتی تمایلات خود شما نمی توانند مستبدّانه معیارها را بر شما القاء کنند. گروه مذهبی پیوریتن (پاک دینان) که در سعی به اطاعت محض کتابمقدس اشتهار داشتند، موی خود را بلندتر از دیگران نگاه می داشتند. اهانت صلیب را نادیده نیانگارید ولی در ضمن نگذارید که موضوعاتی چون بلندی مو، شما را به عکس العملی نا خوشایندتر وادارند.

شریعت گرایی و خدمت

بدون تردید یکی از نیتهای پولس برای رهایی مؤمنین از قید و بند شریعت گرایی این بود که بتوانند بدون هیچ مانعی برای بشارت و رسانیدن پیغام آزادی به ملل مختلف، بشتابند. بدون شکّ شریعت گرایی مانعی است در راه خدمت روحانی. ما خوانده نشده ایم تا تمایلات فرهنگی خویش را بر سایر ملل تحمیل کنیم درست به همان نحو که پولس نمی خواست نوعی مسیحیت یهودی گرایانه را بر امتهای زمان خویش تحمیل کند. ما با خبر خوش فیض و آزادی روانه هستیم.

ما این فرمان را نیافته ایم که سبک زندگی غربی خویش را بر سایر ملّتها تحمیل کنیم. مسیحیت یک مذهب غربی نیست که تمایلات فرهنگی و روشهای غربی را بخواهد منعکس بسازد. فیض، انسانها را از بتهای ایشان آزاد می کند تا بتوانند خدای زنده را خدمت کرده به انتظار پسر خدا که از آسمان خواهد آمد، باشند. (به ۱تسالونیکیان ۱: ۹و۱۰رجوع کنید.) بگذارید که نژادهای متفاوت بتوانند در ارائهٔ زبان، موسیقی و تنوع، سهم خود را ایفا کنند. فیض به ما می آموزد که ملتها را آزاد بکنیم، نه اینکه آنها را با خود همگون بسازیم.

مصلوب شده برای دنیا

بنظر پولس آخرین دوای دنیا دوستی ، صلیب می باشد. "لیکن حاشا از من که فخر کنم جز از صلیب ما عیسای مسیح که بوسیلهٔ او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا." (غلاطیان ۶: ۱۴) امّا توجه داشته باشید که او این"صلیب سخت دوران " را فقط عملی غمزده و عاطفی تلقی نمی کند بلکه به صلیبی افتخار می کند که توسط آن دنیا برای او مصلوب شد و او برای دنیا. صلیب برای پولس فقط یک یادبود نبود بلکه قدرت و تجربه ای بود که زندگی را دگرگون می کرد و خود را نسبت به تمنّاها و خواهش هایی که در خود می دید، خواهش هایی که حتی اشتهار و آوازهٔ او را شامل می شدند نیز خود را مرده می انگاشت.

با دریافت ضربهٔ مهلک صلیب است که ما باید با دنیا برخورد کنیم، امّا به گونه ای که گویا اصلا" با دنیا سروکار نداریم. چنانکه در ترجمهٔ بین المللی جدید کتابمقدس(NIV) ۱ قرنتیان۷ : ۳۱ می گوید " ...و استعمال کنندگان این جهان مثل استعمال کنندگان نباشند. (آنانی که چیزهایی از این دنیا را استعمال می کنند به نوعی رفتارکنند که گویا مجذوب آنها نشده اند. مترجم) ما می توانیم با آموختن قوانینی چند، ثابت کنیم که دنیادوست نیستیم ویا حتی از طریق زندگی رُهبانی عُزلت گزینی اختیار کنیم. مسیح در حالیکه از مذهب نسل خویش رنحیده بود، توسط خوردن و نوشیدن با گناهکاران، دوستی و رفاقت خود را با ایشان ابراز کرد، با این حال هیچگاه طرز زندگی و پاکی و معصومیت خود را تغییر نداد و نگذاشت که دنیا، ارزشهای اخلاقی او را شکل بدهد.

ما به یک تغییر بینادی رفتار و تازگی کامل فکر نیازمندیم. پولس مسیحیان ساکن رُم را تشویق می کند تا بدنهای خود را چون قربانیهای مقدس وزنده به خدا تقدیم کنند و با دوری کردن از مطابعت قوانین این دنیا و با تازگی ذهن خود، دریافت کنند که ارادۀ نیکوی پسندیدۀ کامل خدا چیست. (رومیان۱۲: ۱و۲)

به این طریق، وقف شخصی به خدا که از درون و دل سرچشمه گرفته است، جایگزین فهرست قوانین تحمیل شده از بیرون می گردد. ما این موضوع را در فصل بعدی دنبال خواهیم کرد.

فصل دهم

فیض به ما می آموزد که بتوانیم جواب منفی بدهیم.

متأسفانه برخی مسیحیان چنین فکر می کنند که نباید در لذّات این دنیا سهیم باشند ولی در عین حال چنین بنظرمی رسند که ازتحریم ومنعی هم که طرز زندگی محدود ایشان را شکل داده است خرسند نیستند. این فصل چشمان ما را بسوی آنچه فیض به ما تعلیم می دهد، باز می کند. همینطور نیّت های صحیح و خداپسندانه را به ما می بخشد و نیز ما را آزاد می کند تا بتوانیم زندگی خداترسانه را برگزیده قادر باشیم به لذت اندک زمانیِ گناه جواب منفی بدهیم.

فصل دهم
فیض به ما می آموزد تا بتوانیم جواب منفی بدهیم.

"آیا ما باید فیض را به عمل آوریم یا عدالت را؟" در یکی از جلسات رهبران از من سؤالی شد که شدیداً" مرا به تعجب واداشت. شخصی که سؤال می کرد توضیح داد که در کلیسای او زوجی که هنوز ازدواج نکرده بودند ولی داشتند بایکدیگر زندگی می کردند، از او خواسته بودند که تعمیدشان بدهد. احتمالاً"در ذهن شخصی که داشت این سؤال را از من کرد عدالت و فیض در تناوب قرار گرفته بودند!

زمانیکه خداوند عهد عتیق را منسوخ اعلام کرد (عبرانیان ۸: ۱۳) و عهد جدید را اعلام نمود، جنگ برعلیه گناه را کنار نگذاشت بلکه راه جدید و بهتری را برای این عمل آشکارنمود. با آمدن عیسای مسیح فیض ناگهان"ظاهر گردید " (در تیطس ۲: ۱۱ کلمۀ ظاهر گردید در یونانی -اپیفانی، به معنی بیرون درخشید، می باشد.) درنتیجه این برای کم کردن ارزشها نبود بلکه مجهّز ساختن مسیحیان، تا بتوانند به بلندیهای کم نظیر اخلاقی صعود کنند.

مگر نه اینکه خدا همیشه رئوف و مهربان بوده است. زمانیکه موسی از خدا خواست که خود را بر او مکشوف کند، به او گفته شد که حضور خداوند پیش روی او عبور کرده نام خود را بر او مکشوف خواهد ساخت. پس موسی شنید که گفته می شد: "یهوه، یهوه، خدای رحیم و رئوف ودیرخشم و کثیر احسان و وفا"(خروج۳۶: ۶) با اینکه خدا همیشه رحیم بوده است ولی فیض او بطور خاص در آمدن عیسای مسیح آشکار گردید. " و از پُری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض، زیرا شریعت به وسیلۀ موسی عطا شد، امّا فیض و راستی به وسیلۀ عیسای مسیح رسید."(یوحنا۱: ۱۶و۱۷)

مطمئنا" فیض، در آمدن عیسای مسیح بیرون درخشید. امّا فیض نیامده است که معیارها را باطل بسازد، بلکه داده شده است که ما را برانگیخته قادر بسازد تا زندگی کاملا" جدیدی داشته باشیم.

پولس به تیطس می گوید: فیض خدا ظاهر شد تا به ما بیاموزد که بتوانیم جواب منفی بدهیم. (تیطس ۲: ۱۱و۱۲ترجمهٔ NIV) این ترجمهٔ واضح و روشن، توجه ما را به خود جلب می کند. جواب منفی دادن نقش بسیار حیاتی ای را در یک زندگی مقدس ایفا می کند. جذبهٔ پایین کشندهٔ جامعهٔ انسانی چنان نافذ وفراگیراست که اگر نیاموخته باشیم که جواب منفی بدهیم، بزودی در مشکلات گرفتار خواهیم شد. هرگاه جوانان نیاموزند که به وسوسه ها جواب منفی بدهند، بزودی به کشش های برانگیخته از جنس مخالف تسلیم خواهند شد و یا حتی شروع به استعمال موادّ مخدّر و مشروبات الکلی خواهند نمود.

کلمهٔ "نه" چیزی است که باید گفتنش آموخته شود. این عمل، بعضی اوقات حتّی عملی ضد اجتماعی محسوب شده برخلاف جریان آب شنا کردن، بنظر می رسد. باید گفت جرأت و سرسپردگی خاصّی لازم است که بتوان این کلمه را بکار برد و بهتر است بگویم انگیزهٔ محکمی باید داشت تا به وسوسه ها جواب منفی داد، انگیزه ای قطعا"فقط فیض قادر است که آنرا به ما عطا کند.

چگونه فیض به ما تعلیم می دهد؟ فیض در ابتدا به ما می آموزد که ما بواسطهٔ ایمان خود بر مسیح، بطور کامل مقبول خدا هستیم. ما بطور رایگان عادل شمرده شده ایم که به عنوان هدیه به ما داده شده است. پس می توان گفت که من قبل شروع مسابقه بَرَنده و مقبول هستم، حتی قبل از اینکه کاری انجام داده باشم. چه آسودگی خاطری

و در عین حال چه با شکوه و پُر جلالی. شاید بنظر بعضی، اینگونه طرز فکر خطرناک جلوه کند ولی آنها نمی دانند که خدا ابتدا به ما صلاحیّت می بخشد و بعد ما را آزمایش می کند. ما در ابتدا مقبولیّت، صلاحیّت و عادل شمردگی را به عنوان هدیه می پذیریم. عدالت مسیح فقط به ما داده نشده است که زندگی مسیحی خود را با آن آغاز کنیم بلکه آنرا روزانه باخود داشته باشیم با این شناخت که او دیروز و امروز و تا ابدالاباد همان است. زندگی کاملا" عادل او که شامل تصمیات عالی و مقدس و پاکی و خلوص ثابت در برابر وسوسه های آتشین بود، بطور رایگان به حساب من گذاشته شده است.

این موضوع بسیار دلگرم کننده و حتی می توان گفت باور نکردنی است. من وقتی برای اولین بار دربارۀ فیض شنیدم درست احساس شاهدان اولیۀ رستاخیز مسیح را داشتم که دربارۀ آنها گفت شده است که: " ایشان از خوشی تصدیق نکرده بودند." من برای مدتی در مدرسه ای که سر سپردگی سخت و غیورانه ای داشت زندگی کرده ام در آن زمان احساس محکومیت معمولا" مرا در خود فرو می گرفت. تنها راه موفقیت تلاش بسیار سخت بود. در گزارش مدرسه اغلب تکرار می شد: "آیا می توانید سخت تر و بهتر کار کنید؟" این گفته در تفکر من روشی بود که می بایست در زندگی مسیحی خودم نیزاتخاذ می کردم.

من ناگهان متوجه شدم که فیض خدا همۀ شکستها و گناهان مرا می پوشاند و چون هدیه ای رایگان مرا عادل می شمارد. چه شادی و مکاشفۀ عظیمی! چه شکرگزاری و ستایشی. فیض به من می آموزد که پیش از اینکه شروع کنم، بدانم که من برنده هستم.

گوهری که برای تاج خود خریده شد.

سپس فیض به شما می گوید که می خواهد شما به تملّک او درآمده خزانهٔ خاصّ او گردید. (تیطس ۲: ۱۴) خدا لطف شخصی و خاصّی بر شما دارد. او شما را قبل از بنیاد عالم برگزیده است و شما را از پیش شناخته از قبل تعیین نموده است. او کلیسای خود را " که همهٔ سُرور من در اوست"می خواند. (اشعیا۶۲: ۴) خدا از شما خوشنود است. او به هیچ و جه شما را اشتباها" نجات نداده است و یا اینکه شما ارزان خریداری نشده اید. شما به خواهش انسان بدنیا نیامده اید بلکه به خواست خود خداوند. او همیشه شما را دوست داشته گرامی خواهد داشت.

نه از آن خود بلکه طبق حقی که او برما دارد از آن او هستیم.
آری کنون خزانهٔ ویژهٔ او هستیم.
زیبا و ذی قیمت در نظر او.
گوهری که برای تاجش خریده شده است.
او حفظ خواهد کرد آنچه را که به دنبالش بود.
به سلامت حفظ خواهد کرد آنچه را که گران به چنگ اورد.
و گرامی می دارد آنچه را
که برگزیده است.
همیشه دوستش خواهد داشت و
هرگز آنرا نخواهد باخت.

سپس فیض به ما درمورد بهای گرانی که برای نجات ما پرداخت شده است می آموزد. باید اعتراف کرد که این سه کلمهٔ سادهٔ "او خود را داد." غیرقابل غوررسی می باشند. گاهی مردم از مهربانی، برانگیخته شده هدیه ای و شاید حتی هدیه ای گرانبها ببخشند ولی او خود را به ما بخشیده است. او خودش را به نسل بشر هدیه کرده است. او خود را به پیروانی که گروهی آمیخته از رنگ و شکل گوناگون هستند بخشید. کسانی که حتی شاید

در زمان تنگی واحتیاج او را انکار خواهند کرد. او خود را به زمان شیطان بخشید و صورت خود را به آنانی سپرد که ریشش را میکندند و صورتش را از آنانی که آب دهان بر او می انداختند مخفی نساخت. او خود را کاملا" به خشم خدا و لعنت شریعت سپرد. او از خوفی که درباغ جتسیمانی بر او مستولی بود و از تلخی جامی که در برابرش نهاده شده بود با اینکه از گرفتنش برخود می لرزید، اِبا نکرد وخویشتن را داد. مسیح در حالیکه عرق می ریخت، بگونه ای که قطراتش چون قطرات خون بر چهره اش می غلطیدند، از پدر می طلبید که شاید این پیاله از او بگذرد. با این حال او مُصمّم بود که ما را نجات بخشد و با همین خوشی ای که در برابرش نهاده شده بود صلیب را تحمل کرد و حقارت را حقیر شمرد.

او مرکز تمسخرو تحقیر آدمیان و شیاطین گردید و خود را به خشم محظ خدای قدّوسی سپرد که با اِنزجاری سخت و خشمی شدید، گناه را دشمن می دارد. همین پسر خدا مرا دوست داشت و جان خود را بخاطر من داد.

اینجاست اهمیت صلیب، صلیبی که از آن فریاد شکنجه برخاست. آیا فریاد شکنجه ای دلخراشتر از فریاد صلیب می توانست باشد که در آن روز تلخ، آسمان را سُفت. خدای من، خدای من چرا مرا ترک کردی؟ فیض، به ما می گوید که چه بهایی بخاطر ما پرداخت شد!

همچنین فیض به من می آموزد که چه مقصود وهدف پُرجلالی را خداوند در ذهن داشت. او مردمی را می خواهد که غیور در اعمال نیکو باشند. (تیطس۲: ۱۴) او غیوران را می طلبد و از فاتران بیزاراست. او دوست دارد که ما یا گرم باشیم و یا سرد اما فاتران او را بی قی کردن وامی دارند. (مکاشفه ۳: ۱۶) او مردم مشتاقی را می

خواهد که باخلوص نیّت و دلی کامل سر سپرده اند. مسیح زندگی خود را چون نمونه ای کامل به ما بخشید و غیرت خانۀ پدر او را خورده بود.

خدا می خواهد که ما برای کارهایی که او از پیش مهیا کرده است غیور باشیم. او مشغولیت های محض و فعالیتهای طاقت فرسا را دوست ندارد، زیرا که او کارهای خاصی را برای ما دست چین کرده است. فیض همینطور به من می آموزد که خدا از من انتظار دارد که کارهایی را که از قبل برای من معین کرده است، با وقف و سرسپردگی کامل انجام بدهم تا در آخر او بتواند ما را با سخنان پُر شکوهی چون: "آفرین ای غلام نیکو و وفادار" مشتاقانه در پادشاهی لایتنهی خود بپذیرد.

این زمان، زمانی گذراست.

و در آخر باید گفت که فیض به من می آموزد که این دنیا را چون "جهانی گذرا" (تیطس ۲:۱۲) بی انگارم. این دنیا پایدار نیست بلکه چیزی است که فقط در زمان حاضر و برای مدت کوتاهی بوقوع می پیوندد. ما در طرفة العینی بسر می بریم، همچون گُلی که غنچه کرده گل می دهد و در اندک مدتی پژمرده گشته برزمین می غلطد. همچنین است زندگی کوتاه مدت این دنیا و این زمان که گذراست. این فیض بود که چشمان مرا برین حقیقت گشود. اگر فکر می کردم که این زندگی پایدار خواهد بود به گونه ای دیگر زندگی می کردم، امّا من از ناپایداری آن آگاهم. ابدیّت در انتظار است و آسمانها و زمین جدید در پیش روی مَن اَند.

من اغلب به مسافرتهای خارج از کشور می روم و در این کشورها بطور کوتاه مدّت اقامت می کنم حتّی، بیشتر اوقات لازم نیست همۀ چمدانم را خالی

کنم. احتیاج ندارم که زبان مردم آن کشور را بیاموزم و در بعضی کشورها حتی لزومی ندارد پولم راتبدیل کنم یا ساعت خودم را با وقت آنها تنظیم کنم. وقتی در خیابانها راه می روم شبیه مردم دیگر هستم، امّا در واقع به آن کشور تعلّق ندارم. بعد از مدت کوتاهی من دیگر آنجا نخواهم بود و به کشور خودم پرواز خواهم کرد، چون من اصولا" به جایی دیگر تعلّق دارم.

فیض به من یاد می دهد که در این گذرگاه های فانی بطورعمیق ریشه نکنم و همچنین به من می فهماند که چه سهل است دادن جواب منفی، وقتیکه من به فرهنگی تعلق ندارم چون من یک اجنبی رهگذر هستم و تبعیّت کشور دیگری را دارم.

نه فقط من به آنجا متعلق نیستم بلکه "ظهورِ" دیگری را نیز به انتظار می کشم. (تیطس۲: ۱۱) بزودی "ظهور پُرجلال خدای عظیم و نجات دهنده" بوقوع خواهد پیوست. (تیطس۲: ۱۳) این مکاشفهٔ کامل بزودی بر جهان مکشوف خواهد گردید. او خواهد آمد تا "در مقدسان خود جلال بیابد و همهٔ ایمانداران از او تعجب کنند."(۲تسالونیکیان۱: ۱۰)

وقتی فیض ما را در این امور راهنمایی می کند، دادن جواب منفی به دنیا، جسم و شیطان حکیمانه به نظر می رسد. وقتی به من گفته می شود که من وارث حیات جاودانی هستم (تیطس ۳: ۷) تمایل پیدا می کنم به اینکه کِشِش های خود رانسبت به آنچه "امروز هست و فردا نخواهد بود " از دست بدهم و در نتیجه احساس می کنم که به فیضی که درظهور عیسای مسیح خواهم یافت،امید بسته ام. چنانکه جیمز الیوت، میسیونر جوان شهید گفته است: " او آنقدرها هم ابله نیست که آنچه را که باقی است ترک کرده آنچه را که فانی است به چنگ بیاورد. "

مردم تعلیم یافته از فیض، تصمیماتی اتخاذ می کنند که از قلب نو شدۀ ایشان برخاسته است. فیض به ما می آموزد تا بتوانیم جواب منفی بدهیم ولی این عمل با تسلیم به یک شریعت بیرونی که با بی میلی و اکراه دنبال می شود بسیار متفاوت است. شریعتی که با قوت و تسلیم ناپذیرانه به ما می گوید: "نکن ..."

متأسفانه وقتی مسیحیان هنوز غنای فیض را نیافته اند، اینگونه بنظر می رسند که با بی میلی گرفتار شریعت بیرونی بوده با اکراه آنرا دنبال می کنند. آنها می توانند به اشخاصی که هنوز ایمان نیاورده اند بگویند که اجازه ندارند آنچه را که مردم دنیوی انجام می دهند بجا بیاورند و یا اینکه "مسیحیان هیچ وقت چنین کارهایی را انجام نمی دهند." امّا در خودشان، تمنای انجام دادن همان کارها را دارند! ما اغلب با عدم کامیابی خود در نشان دادن خلوص نیّت و شادی خودمان در پذیرفتن ارزشهای مقدس خداوند، به نظاره کنندگان خود چنین می فهمانیم که ما مردمانی غمگین و ترسان هستیم که باید با اوقات تلخی و بالاجبار قوانین مذهبی تحمیل شده برخود را مطیع باشیم. دگرگونی و تغییری که فیض ایجاد می کند کاملا" با این متفاوت است. فیض از درون، ما را ترغیب کرده تعلیم می دهد و چشمان ما را می گشاید تا شگفتیهای مهربانی خدا و گیرایی روشهای وی را ببینیم.

فیض ارزش ها را نادیده نمی گیرد و از مسائل طَفره نمی رود. فیض به ما نمی گوید که اکنون می توانیم عدالت را نادیده بگیریم زیرا خداوند قوانین خود را تغییر داده است و چشمان خودش را برضعفها و ناتوانایی های ما بسته، آنها را پذیرفته، با مسیحیان مصالحه کرده است! بلکه برعکس فیض ما را آزاد کرده ما را تعلیم می دهد

و ما را به مرتفعات خوانده ما را قادر می سازد تا به حیاتی کاملا"متفاوت دست پیدا کنیم. حیاتی که مملوّ از قدردانی، مکاشفه و تلذذ از حضور روح القدس می باشد. وقتی مسیح از عدالتی صحبت می کرد که برتر از عدالت فریسیان و کاتبان بود، کاملا" جدّی بگوش می رسید زیرا پادشاهی او عدالت کاملا" متفاوتی را در بر دارد.

فصل یازدهم
فیض تأدیب و انضباط

اکنون که شما از شریعت آزاد شده اید و می توانید بدون واسطه با خدا به عنوان پدر آسمانی خود ارتباط برقرار کنید، از اهمیت وافری برخوردار است که شما تعلیم او را زین با دلگرمی دنبال کنید، چون او شما را به عنوان فرزند می پذیرد و حتی در مواقع لزوم با تأدیب کردنتان، بطوری مناسب با شما برخورد می کند.

در این فصل ما خواهیم دید که هدف غایی خدا برای شما این است که شما راتأدیب و تربیت کند تا همشکل خانوادۀ او گردید. البته برخی از راهنمایی ها و آموزش های او بسیار سخت هستند، امّا بهر صورت هدف او این است که شما را به بلوغ روحانی برساند و این دقیقا"آن چیزی است که سبب خشنودی او و نیز ارضاء شما می گردد.

طریقی که عقاب اتخاذ می کند تا آنچه را که جوجه های خود احتیاج دارند مهیا بسازد، برای ما تمثیلی خواهد بود تا بتوانیم موضوع را روشن تر بسازیم.

فصل یازدهم
فیض تأدیب و انضباط

با آزاد شدن از قید اطاعت وتسلیم به شریعت به عنوان کودک و دریافت حقّ ویژه و کامل یک فرزند، (غلاطیان ۴: ۵) پولس اصرار می ورزد که دیگر به سوی ارباب سابق خود بازنگردید. اکنون که دارید از حق ویژۀ فرزندی لذت می برید، شما دعوت شده اید تا با خدا به عنوان پدرآسمانی خود، رابطه ای مستقیم داشته باشید. شما دیگر احتیاج ندارید که به للۀ خود که در سابق شما را رسیدگی می کرد چشم بدوزید.

اکنون این سؤال این است که دراین صورت چه کسی شما را رسیدگی خواهد کرد؟ در جواب باید گفت که خدا به عنوان پدر حقیقی، در محبت عظیم خود، وارد عمل شده برای شما تربیت و انضباط لازم را فراهم خواهد آورد. در حقیقت اگر شما از تنبیه و انضباط پدرگونۀ خداوند واقف نیستید، حق دارید که فرزند حقیقی خدا بودن خود را مورد سؤال قرار دهید. "...زیرا کدام پسر است که پدرش او را تأدیب نکند؟ (عبرانیان ۱۲: ۷) این سؤالی است که نویسندۀ عبرانیان مطرح می کند.

تنبیه و انضباط چیزی نیست که همه خواهان آن باشند. من هنوز بخاطر دارم پسرهایی را که در مقابل اتاق مدیرمدرسۀ سابقم با نگرانی صف بسته بودند و منتظر بودند تا برگۀ مخصوص تنبیه و انضباط خود را دریافت کنند.

خدا با شما چون فرزندان برخورد می کند.

نویسندۀ عبرانیان به خوانندگان نامه اش اصرار می ورزد تا تنبیه خدا را با قدردانی و درک و فهم بپذیرند. ابتدا می خواهد آنها بفهمند که وقتی مورد تنبیه قرار می گیرند، در واقع چون

فرزندان با ایشان برخورد شده است. "اگر متحمل تأدیب شوید، خدا با شما مثل با پسران رفتار می نماید."(عبرانیان۱۲: ۷) نویسنده همچنان ادامه می دهد که حقیقتا" تنبیه، دلیل محکمی است بر اینکه ما فرزندان هستیم. یک پدر هیچگونه مسؤلیتی نسبت به کودکان دیگری که در خیابان هستند ندارد. او هیچ احساس الزامی برای تنبیه فرزند همسایه در خود نمی بیند. حتّی اگر چه بخواهد که این کار را انجام بدهد باز او احساس مسؤلیت پدری را فقط در مورد فرزندان خویش دارد. تجربهٔ تنبیه شدن در واقع مُهر فرزندخواندگی شماست و دلیلی است بر تعلق شما به پدر آسمانی خودتان!

زیرا هر که را خداوند دوست دارد توبیخ می فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می زند." (عبرانیان ۱۲: ۶) بنابرین توسط صلیب است که شما حقوق فرزند بودن را دریافت کرده اید، اما این بدین معنی نیست که شما در طرفة العینی به بلوغ روحانی می رسید. شما از طریق فیض، مقام و منزلت خاصی در حضور خدا یافته اید، اما هنوز خدا کارهای زیادی دارد که در شما باید انجام بدهد. می توان این را گفت که خدا شما را همانطوریکه هستید دوست دارد، اما او شما را آنقدر دوست دارد که نمی تواند شما را همانطوریکه هستید وارگذارد. او دختران و پسران بالغ را می خواهد و شما باید از طریق تنبیهات، تربیت شده به بلوغ دست بیابید.

نویسندهٔ عبرانیان با صداقت اینرا میگوید که "لکن هر تأدیب در حال نه از خوشیها بلکه از دردها می نماید..." (عبرانیان ۱۲: ۱۱) اوقات سختی وجود دارند که شما باید در آن زمان با شریر مقاومت کنید تا از شما بگریزد. وقتی شما حملهٔ شریر را تجربه می کنید، نیاز دارید که آنرا تشخیص و تمیز بدهید و در ایمان پایدار

بوده حملهٔ او را دفع کنید. بنابرین به عنوان مسیحی هرگاه دوران دردناک و ناخوشایندی را سپری می کنید، بهتر است از خود بپرسید شاید این خداست که در زندگی شما کار می کند. رنجی را که متحمل می شوید شاید نتیجهٔ غیرقابل پیش بینی پیشامدها و یا حتی گناه سایر مردم باشد، ولی بعنوان فرزند خدا باید حتما" این احتمال را نیز در نظر داشته باشید که ممکن است آن، دورهٔ تعلیمی مُقدر شده از جانب خدا باشد.

برای مثال این موضوع بسیار بدیهی است که بدانیم غبطه ها و حسادتهای برادران یوسف مسبّب رنجهای او بودند، امّا به ما نیزگفته شده است که آنها همچنین وسیله ای انسانی بودند در دست خدا تا برای هدفی نیکو بکار برده شوند. این خدا بود که در پشت این وسیلهٔ انسانی، حتّی در خطاکار بودنشان، داشت عمل می کرد. یوسف، خادم برگزیدهٔ خدا، برای مسؤلیت خطیری که در آینده در پیش داشت، تربیت و آماده می شد. “لکن هر تأدیب در حال، نه از خوشیها بلکه از دردها می نماید ، اما در آخر، میوهٔ عدالت سلامتی(آرامش) را برای آنانی که از آن ریاضت (تربیت) یافته اند بار می آورد.” (عبرانیان۱۲: ۱۱) تنبیه و تربیت هدف خاصی را دنبال می کند و “میوه ای” نیکو به دنبال دارد. مسؤلیت خاص شما این است که تنبیه و تربیت را بخوبی پذیرفته، توسط آن تعلیم بیابید. متأسفانه این امکان وجود دارد که شما تعلیم لازم را نیافته از تجربیات دردناک خود که از آنها عبور می کنید چیزی عایدتان نگردد.

در وهلهٔ اول شما باید این را بخاطر داشته باشید که شما بازیچهٔ حوادث و اتفاقات نیستید، بلکه فرزند محبوب خدا می باشید. شما در دستهای خدا قرار گرفته اید و او همه چیز را برای خیریّت شما بکار خواهد برد. هیچ کس قادر

نیست که شما را از دست های او برُباید و او نظاره گر روزهای سخت زندگی شماست. پس هرگاه سختی هایی در مسیر راه شما قرار بگیرند، باید در هویّت مخصوصی که در خدا دارید تأمل کنید و آشفته خاطر نگردید.

آنرا سبک و یا سنگین تر از آنچه هست، نسازید.

بنابرین به عنوان یک فرزند "تأدیب خدا را خوار مشمارید." (عبرانیان ۱۲: ۵) پس نسبت به آن بی اعتنایی نکنید، چنانکه گویی هیچ اتفاقی واقع نشده است و دلیلی را که به خاطر آن، این مشکلات را متحمل می شوید نادیده نگیرید. اینجا دیگر زمان آن نیست که با گفتن "بهر حال خدا را شکر" متهوّرانه و یا با بی توجّهی عمل کنید. با حذر باشید از اینکه مبادا مفهوم اصلی را از دست بدهید. من هنوز همشاگردی های خود را بیاد می آورم که از اتاق مدیر مدرسه کتک خورده بیرون می آمدند و به شاگردان دیگری که در آنجا منتظرنوبت خود بودند می گفتند: " مبینی اصلا" درد نکرد." لازم بود که کسی به آنها بگوید: ولی چه چیزی را آموختی؟ با خوار شمردن تنبیه خداوند نمی توان چیزی بدست آورد.

نویسنده سپس می افزاید: " و خسته خاطر مشو." (عبرانیان ۵: ۱۲) این عکس العمل نیز که متضاد واکنش پیشین است، بسیار خطرناک می باشد. دلسرد و خسته خاطر مشو. شکایت نکن از اینکه خدا ترا فراموش کرده است. بسهولت می توان به حال خود غصه خورد. اگر دلسرد شده تسلیم شویم، چیزی بدست نخواهیم آورد. کودکان خردسال معمولا" فریاد زده می گویند " این عادلانه نیست." ویا "تو اصلا" مرا دوست نداری." و درست به همین نحو برخی مسیحیان می گویند هیچ امیدی برای من نیست. هیچ چیز در زندگی من نتیجه بخش نیست." شما باید با بلوغ روحانی و فروتنی و

روحیه ای تعلیم پذیر با تجربیات سخت برخورد کنید. دورهٔ سختیها مقرّر شده اند تا ثمر بیاورند و به شما وعده داده شده است که این برای آنانی خواهد بود که: "از آن ریاضت (تربیت) یافته اند." (عبرانیان۱۲: ۱۱) اگر شما در این مورد، مفهوم تعلیم و تربیت را نادیده بگیرید، چیزی عایدتان نخواهد شد. در واقع سختیها بطور خودکار، پاکی و تقدّس را نتیجه نمی بخشند، حتی ممکن است نتیجه ای بسیار متفاوت داشته باشند. تلخی و مرارت گاه می تواند صفت بارزهٔ اشخاصی می باشد که تلخیها را تجربه کرده اند. نویسندهٔ عبرانیان دو پیشنهاد در پیش روی ما قرار می دهد، فیض یا تلخی. نویسنده باز چنین می گوید: "مترصّد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود و ریشهٔ مرارت نمو کرده اظطراب بار آورد و جمعی از آن آلوده گردند."(عبرانیان۱۲: ۱۵)

وقتی شما از سختیها و زحمات عبور می کنید بدانید که تلخی بر درایستاده منتظر است تا به شما پیشنهاد رفاقت و دوستی بکند. او به شما می گوید که چه زمان هولناکی را سپری کرده اید و اینکه گاه مردم چه بیرحم بوده و چه غیرعادلانه با شما برخورد کرده اند. اگر شما پیشنهاد دوستی و مصاحبت او را بپذیرید، در نتیجهٔ آن ریشه ای در شما خواهد رویید که بسیاری را آلوده خواهد ساخت. تلخی و مرارت چون علف هرز است که در عمق شخصیت انسانها ریشه می دواند زیرا از تباه کردن روان یک انسان راضی نیست، بلکه رشد کرده به دنبال کسان دیگری می گردد که شاید ایشان نیز مجذوب گشته آلوده گردند. تنها راه مقاومت با تلخی اینست که از فیض خدا قاصرنشویم. فیض چون آتش خاموش کنندهٔ مؤثری می تواند بر قدرت تلخیها غالب آید و مانند سمّی که علف هرز را از بین می برد، می تواند حتّی بر ریشه های تلخی نفوذ کرده آنها را

نابود بسازد. ولی شما لازم است تعمّدا" فیض را بدست آورید. به این معنی که شما می بایست از طریق انتخاب ویژه ای، نه فقط یکبار بلکه به کرّات، از پذیرفتن تلخی ها امتناع کنید. تلخی ها متناوبا" درِ شما را خواهند کوبید و شما احتیاج دارید که فیض را برای باز کردن در، بفرستید.

یوسف باز در این مورد نیز نقش سرمشق بودن را ایفا می کند. او باوجود ظلم و تعدّی برادارنش، ابا کرد از اینکه تلخی را بخود راه بدهد. او به خدا نظر کرد و به قصد عظیم آینده نگرانهٔ خدا، ایمان آورد. و نیز با بخشیدن کامل برادران خویش، روان خود را روشن و بی عیب حفظ کرد. مصریان هیچگاه در این خطر نبودند که از یوسف بشنوند که چگونه برادران یوسف با او بی رحمانه عمل نموده اند. او ایشان را چنان با حُرمت و شادیِ مشهود و بی شائبه ای پذیرفت که دراذهان، هیچگونه شبهه ای ایجاد ننمود. او فیض خدا را بدست آورده بود و این فیض برای او کافی بود.

در طی اعصار، خادمین خدا به سرّ مجذوب شدن به فیض پُر جلال خدا پی برده اند. در این مورد مادام گایون (Madam Guyon) نمونهٔ بسیار بارزی بشمارمی رود. درحالیکه او ناعادلانه به زندان افکنده شده بود این شعر را سرود.

چه تنومندند دیوارهایی که مرا احاطه کرده اند.
دیوارهایی که هر روزه مرا در خود گرفته اند.
ولی آنانی که مرا محبوس کرده اند،
ناتوانند از اینکه مرا از خدا دورکنند.
بسیار عزیزند دیوارهای سیاه چال من،

زیرا خدایی که من دوست دارم درمیان ایشان است.

آنانی که مرا پریشان وزبون ساخته اند می دانند که
چه سخت است تنها بودن.
کسی را امّا که قادر است مرا برکت بدهد نمی شناسند.
کسی را که از سنگ ها و میله ها می گذرد.
او تاریکی سیاه چال مرا روشن ساخته،
آغوش مرا با خوشی ها پُرمی سازد.
TCU pham, The life of Mme Guyon,Jame Clarke&Co
با اخذ اجازه نقل شده است.

شاعر حتّی در تنگیهای خود، تلخی و مرارت را به خود راه نداده بود. فیض بیشتر از احتیاجاتش به او بخشید و او را قادر ساخت تا ایمانداران را در طول قرنها مجذوب سازد.

شباهت خانوادگی

در خاتمه باید یاد آور نمود که به شما گفته شده است که "لهذا دستهای افتاده و زانوهای سست شده را استوار نمایید، و برای پاهای خود راههای راست بسازید تا کسی که لنگ باشد از طریق منحرف نشود بلکه شفا یابد." (عبرانیان۱۲: ۱۲و۱۳) اینطور بنظر می رسد که دورۀ آموزشی شما از هدف و مقدصد خاصی برخوردار است. مربّی شما عجز و ناتوانی های خاصی را درراه پیمودنتان ملاحظه نموده است. اشتباهی برای او آشکار و هویداست. او متوجه می شود که می بایست قدمهایی برداشت تا لنگ بودن را شفا بخشید، پس با در نظر گرفتن هدف خاصی، یک برنامۀ تعلیمی تدارک می شود، با وجود اینکه بنظر می رسد می تواند به عملی مقرون به ضرر و خُسران تبدیل گردد. زیرا امکان دارد بجای شفا یافتن، آن

عضو بدن احتمال دارد حتّی از مفصل قطع گردد، به عبارتی دیگر بجای یافتن شفای مورد نظر، ممکن است موقعیت وخیم تراز سابق بگردد.

پس این از اهمیت حیاتی برخوردار است که شما به نحو احسن با تنبیه و تأدیب پدر برخورد کنید و بی نهایت مهم است که ما از فیض خدا قاصر شویم. "خدا موافق صوابدید خود ما را تأدیب می کند تا شریک قدّوسیّت او گردیم." (عبرانیان ۱۲: ۱۰) هدف او بسیار پُر جلال است، اینکه بتوانیم شریک قدّوسیّت او بگردیم. خدا انتظار دارد که با شبیه شدن به پدر روحانی خود، شما شباهت خانوادگی بیشتری را در خود داشته باشید. به همین دلیل است که خدا کسی را که بیشتر دوست می دارد تنبیه وتأدیب می کند.

اگر تأدیب خدا را هرگز در زندگی خود تجربه نکرده اید پس آگاه باشید که شاید اصلا" فرزند حقیقی او نیستید. شاید شما به کلیسا می روید ولی ممکن است که هنوز فرزند خدا نباشید. ولی اگر فرزند او هستید شما واقعیتی را که این فصل توصیف می کند، می بایست تجربه کرده باشید.

خدا در فیض شگفت انگیز خود شما را تأدیب می کند. بسیاری می توانند شهادت بدهند که در زمان تأدیب، بیشتر از هر وقت دیگری قادر بوده اند که در مورد وابستگی خود به خدا و مهربانی غیر قابل توصیفش، بیاموزند. همچنین در مورد محبت خاصّ خدا به ایشان، چیزها فرا گرفته اند. درسهای آموخته از آزمایشها و فشارهای پیش مقدّر شده از جانب خدا را می بایست بطور خاصی ارج نهاد وهرگز فراموششان نکرد، زیرا آنها دلیل بودن فیض خاصّ او برما می باشند. پس مسؤلیت شما این است که با در نظر گرفتن اینکه خدا به جانب شماست و نیز در ایمان واعتماد به نفس، سختیها را بپذیرید. هرگز سخنان دشمن را که می

گوید خدا شما را فراموش کرده است نپذیرید بلکه این حقیقت را که خدا می خواهد شما را به صورت پسرش متبدّل سازد،تجلیل کنید.

لانۀ عقاب

در سرود نبوّتی نوشته شده در تثنیه باب ۳۲، موسی منظرۀ مهیّجی را از عقابی تصویر می کند که بر بالای پَر زده آنقدرلانه اش را می جنباند و بر بالای جوجه هایش پَر می زند تا اینکه آنها بر بالای صخره بیافتند. بسهولت می توان تشنّج آنها را تصور کرد زمانی که می بینند رفتار مادرشان دستخوش تغییر گردیده بجای محبت همیشگی و توجهی که نسبت به همۀ احتیاجات جوجه هایش داشت ، ناگهان بی توجه و سنگدل به نظر می رسد که به خراب کردن لانه قانع نبوده حتی می خواهد آنها را به بیرون نیزپرتاب بکند.

شاید لازم باشدبا طرح سؤالاتی این موضوع را روشن تر بسازیم. برای مثال این چه کسی است که لانه را خراب می کند؟ آیا این دشمن غارتگر است که نیّتی شریرانه دارد؟ بیشتر اوقات وقتیکه ما با مشکلات روبرو هستیم عجولانه نتیجه گیری کرده فکر می کنیم که ما تحت حملات دشمن قرار گرفته ایم و در نتیجه شیطان و فرشتگانش مورد سرزنش قرار می گیرند!

در این مورد خاصّ، این دشمن نیست که مقصّر می باشد بلکه این خود عقاب است که زندگی را بر فرزندان خود سخت کرده است.

در نظر داشته باشید که عقاب فقط متوجه یک لانه (لانۀ خود) می باشد. او با حرص و ولع هرلانه ای را که در راهش است خراب نمی کند بلکه بطور خاصّی بر لانۀ خود متمرکز است. برخی ایمانداران وقتی در سختیها قرار می گیرند ، از خود می

پرسند که آیا حقیقتا" مسیحی هستند. هرگاه خدا اجازه می دهد که این اتفاق بر من بیفتد، آیا می توان باور کرد که او پدر من است؟ شاید خدا از من دست شسته است. امّا در تمثیل ما عقاب فقط با لانهٔ خودش چنین عمل می کند. تکان و ضربه خوردن دلیلی بربی تفاوت بودن خدا نیست بلکه ضمانتی است بر اینکه شما در خانوادهٔ او قرار گرفته اید و او با شما چون عضوی از خانواده برخورد شده است. او مطمئنا" این تجربهٔ هولناک را زمانیکه فرزندانش بسیار خُردسال هستند و پر و بالشان کاملا" شکل نگرفته است، بر ایشان تحمیل نمی کند ولی شاید این عمل شاید قدری زود به نظر می رسد. ولی او زمانی لانه را خراب می کند که غریزتا" متوجه می شود برای جوجه هایش خطرناک خواهد بود اگر بیش از آن در لانه بمانند.

شاید عقابهای جوان زیرا ازمنظرهٔ زیبای بالایی که از بالای صخره دیده می شود لذت می برند و یا غذای روزانه ای که مدام و به موقع آورده می شود، با مادر خود هم عقیده نباشند. در حالی که وضعیت پیشین ایشان بسیار محبت آمیز، تدارک دیده و کافی برای احتیاجات ایشان بنظر می رسید. چه چیزی می تواند گرم تر و راحت تر از این لانه باشد؟ پس چه کسی احتیاج به تغییر کردن دارد؟ شاید برادر و خواهر جوجه عقاب نسبت به او قدری زورگو باشند ولی در مقایسه با داشتن امتیازاتی چون داشتن لانهٔ راحت، دریافت غذای تضمین شدهٔ روزانه و منظرهٔ بسیار زیبا، این قیمت بسیارناچیزی است که پرداخت می شود. ولی ناگهان در این طرز زندگی دلپذیر و تن آسا، چشمان تیز بین مادر مداخله می کند و درمی یابد که زمان جنبانیدن لانه فرا رسیده است.، زیرا می داند که باقی ماندن آنها در لانه برای ایشان خطرناک می باشد. عقاب مادر خطری را که در پیش پای فرزندانش نهفته است می بیند، درنتیجه لانه

را خراب کرده ماندن در آنجا را برای عقابهای جوان نامکن می سازد. شاید آنها در شگفت باشند که چه اتفاقی برای مادرشان افتاده است؟ آیا او امروز ازدندهٔ چپ برخاسته است؟ بدیهی است که جوانترها اتفاقات را بد تعبیر کنند. با افتادن شاخه های کوچک از کنار لانه بر روی صخره ها ترسیدن، غیرمعقول و اشتباه به نظر نمی رسد.

آیا اهمیت نمیدهید؟

در زمان تنبیه وتأدیب پدرانه، ترس بزرگترین دشمن ما می باشد. آیا خدا مرا فراموش کرده است؟ بنی اسرائیل موسی را متهم کردند به اینکه آنها را به کویر آورده است تا ایشان را از بین ببرد. حتی شاگردان مسیح در آن شب طوفانی از مسیح پرسیدند "آیا تو را باکی نیست که هلاک شویم؟" در آن لحظه این ترس و وحشت بود که بر آن موقعیت حکومت می کرد و این وحشت بود که بر همه چیز غلبه کرده بود.

چرا ایماندارن محکومند به اینکه چنین تجربیاتی داشته باشند؟ چرا عقابهای جوان از لانهٔ خود بیرون انداخته شدند، چنانکه گویی بر لبهٔ صخره قرار گرفته بودند. برای این سؤالها فقط یک جواب ساده وجود دارد. در حقیقت عقابها در "جاهای آسمانی" به دنیا آمده اند. آنها احتیاجی نداشتند که کار کنند و یا اینکه ازسراشیبی صخره ای بالا بروند تا به آن مکان برسند. فقط پوستهٔ تخم شکسته شده بود و آنها در آنجا بدنیا آمده بودند و یا لااقل این در حقیقت تنها چیزی بود که آنها می دانستند. ولی حقیقت این است که عقابها منظور شده اند تا پرواز کنند. آنها بر بالهای خود باشکوه به نظر می رسند. آنها بوقلمون و یا مرغی که قُد قُد می کنند نیستند. آنها برای این ساخته نشده

اند که منفعل و راکد در بند لانه بمانند. لازم است که آنها در تقدیری که برای ایشان مقدر شده است رشد و نمو کنند ومادرشان نیکو می داند که برای چه چیزی خوانده شده است، که لانه به هم زن باشد. اما قاصر نباشید از اینکه رقّت و لطافت موضوع را که ابراز شده است ببینید. وقتی ما درموقعیت های مشابهی قرار می گیریم، می خواهیم بدانیم که خداوند کجاست. چرا راهی را که می رویم از چشمانش نهفته است. حقیقت اینست که در چنین لحظات پُر مخاطره ای چشمان تیز بین عقابِ مادر بیشتر از هر زمان دیگری بر فرزندانش متمرکز است.

قبلا" او برای یافتن غذا به دوردستها پرواز می کرد ولی اکنون که او لانه را در هم شکسته است، بطور پیوسته، همهٔ حرکات ایشان را در نظر دارد. او دیگر مادری غایب و بی تفاوت نیست بلکه چون خودِ خدا، برای کمک در خطرات حضور دارد.

چنانکه جوجه ها سقوط می کنند و برای اولین بار حرکات پرواز بالهای خودشان را تجربه می کنند، در کمال شگفتی می بینند که عقاب مادرایشان را بر نُک بال خود برمی دارد. (تثنیه۳۲: ۱۱) درست همچنانکه خدا بر بازوهای جاودانی خود ما را برمی دارد. (تثنیه ۳۳: ۲۷) پس عقاب مادر به هیچ وجه مسؤلیتهای خود را ترک نکرده است. او جوجه های خود را برای زندگی و هدف مخصوصی تربیت می کند و در طی جریان تعلیم، غیورانه به آنها می نگرد. بزودی آنها نیز چون مادر خویش پرواز خواهند کرد و بزودی در مهارتهای مادر سهیم بوده، با نشان دادن شباهت های خانوادگی، فراتر پرواز خواهند کرد.

به عنوان یک ایماندار شما نیز قابلیت پرواز داشته با مسیح در جای های آسمانی قرار گرفته اید، امّا بدون تأدیب وتعلیم، هیچگاه نخواهید

توانست آنچه را که بالقوّه در شما نهفته است، بالفعل درخود داشته باشید. طرز زندگی راکد و تار ی که به زندگی کردن در یک لانۀ نا متغیّرشباهت دارد، هویّت واقعی شما را تحلیل خواهد داد. پس چون سپاهی نیکوکه با فیض تأدیب و تعلیم داده شده است، بیاموزید تا سختی ها را دربر بگیرید تا بتوانید در قدوسیّت عظیم و پیروزمندانۀ مسیح سهیم گردید.

فصل دوازدهم
با روح القدس هماهنگ راه بروید

شریعتی که خارج از شما عمل می کند، قادر نیست شما را دگرگون بسازد. در نتیجه خدا قلب و روحی جدید برای شما مهیا می کند. او اشتیاق به خود را در درون شما می نهد. همچنین میل و آرزو و تمایلات جدیدی به شما می بخشد. روح او آزادی و حیاتی جدید به شما می دهد که جایگزین "کهنگی حرف" می گردد وشما می توانید آنرا تجربه کنید.

در این فصل ما متوجه می شویم که تجربه کردن حضور قدرت بخش روح خدا دلیل نمی شود که ما از راهنمایی ها و نصایح بی نیاز گردیم. ما نباید از این واهمه داشته باشیم که راهنماییها ونصایح کتاب عهد جدید ممکن است ما را دوباره زیر قانون شریعت قرار بدهند. لازم است که ما خود را به درخواستها و اوامر نوشتجات عهدجدید بسپاریم تا زمانیکه "کامل باز آید." ما نه فقط به اشتیاقهای درونی خود نیاز داریم بلکه به اصرارها و اوامر کتابقدس نیز احتیاج داریم تا بر دنیا، جسم و شریرغالب آییم.

فصل دوازدهم
با روح القدس هماهنگ راه بروید

ارمیا ، ملقّب به نبی گریان، به داشتن اخطارهای شوم و ترسناک برای اسرائیل و نبوت در مورد بیرون افکنده شدنشان از سرزمین موعود اشتهار داشت. تنها نبوتی که چون اشعه ای با پیشگویی های مأیوس کننده اش در تباین است وعده ای بود که گفته بود خدا در آینده عهدی جدید با قوم خود خواهد بست. درست برخلاف شریعت تحمیل شده از بیرون ، این عهد جدید میرفت که از درون با مردم در ارتباط باشد. "شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت." (ارمیا۳۱: ۳۳-۳۱)

حزقیال نیز پیغام مشابهی را اعلام می کند که " دل تازه و روح تازه دراندرون شما خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد شما دور کرده دل گوشتین به شما خواهم داد و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را به فرائض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته آنها را بجا آورید." (حزقیال۲۶:۳۶و۲۷)

شریعتی که بر سنگ حکّ شده بود نتوانست تقدّس را در بنی اسرائیل ایجاد کند و پس از اخطارهای مکرّر نبوتی با تبعید شدن از سرزمین موعود، بالاخره ایشان داوری خدا را تجربه کردند. با این حال، خداوند از اهداف و نیز قوم خویش دست نشست. او با اطمینان از روزی جدید و نیز پیمانی جدید که می رفت بوقوع بپیوندد پیش بینی نمود. احساس گناه، شکست و مرگ دیگرکاملا"مغلوب شده بودند. درّه ای پُر از استخوان می توانست به لشکری بسیار عظیم مبدّل شود. (رجوع شود به حزقیال ۳۷: ۱) این امر فقط از طریق عمل کرد تازۀ روح خداوند امکان پذیر بود. به دلیل

اینکه احتیاج بسیار گشته بود، وعده نیز در
غالب عهدی جدید، افزایش یافته بود.

عهدی جدید

قرنها گذشت تا اینکه آن شب بیاد ماندنی فرارسید که عیسای ناصری شاگردانش را گرد هم آورد تا فصح را با هم جشن بگیرند. او شکوهمندانه و در عین سادگی خاص اظهار داشت" اینن پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می شود." (لوقا۲۲: ۲۰) خون او بزودی می رفت که ریخته شود تا طریق جدید ارتباط خدا با قوم خود، برقرار گردد. فصح ما مسیح جان خود را داد. چنانکه یحیای تعمید دهنده می گوید: "این است برهٔ خدا که گناه جهان را برمی دارد." همچنین اضافه می کند: "من شما را به آب تعمید می دهم لیکن شخصی تواناتر از من می آید ...او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد."(لوقا۳: ۱۶)

یحیی، تعمید دهندهٔ به آب، مسیح را به عنوان "برّه ای که گناه جهان را برمی دارد" و نیز "تعمید دهندهٔ به روح القدس" معرفی می کند. درست مثل اینکه داشت می گفت: من شما را در آب تعمید می دهم، امّا کسی دیگر بعد از من خواهد آمد که شما را در نیروی مقدّس (روح القدس) تعمید خواهد برد. یحیی طلایه دار روزِ عظیم آمدن خدا در قدرت و جلال بود. دریکی از جشنهای مهم، عیسی برخاسته به کسانی که به او ایمان می آوردند وعده داد که روح القدس، چون نهرهای آب زنده، از بطن ایشان جاری خواهد شد.

در بالاخانه، عیسی توجه شاگردان خود را بیشتر از هرموضوع دیگری به این مطلب جلب نمود که "روح راستی خواهد آمد و با ایشان خواهد ماند." (یوحنا۱۴: ۱۶ و۱۷) و اینکه روح القدس از درون، ایشان را تقویت خواهد نمود درست مثل اینکه خود مسیح دوباره شخصا" با ایشان می باشد، امّا

اینبار نه چون یک دوست، بلکه چون رهبر، معلم، محّرک، قوّت بخشنده، شهامت دهنده ودگرگون کنندۀ زندگی که در درون ایشان ساکن است. آنها نمی بایست از اورشلیم خارج می شدند تا اینکه موعود پدر خود را یافته با قدرت از اعلی آراسته می کشتند. (رجوع شود به لوقا ۲۴: ۴۹)

در روز پنطیکاست، اتفاق پُرهیاهویی در گرفت. باد شدیدی از آسمان، خانه را پُر ساخت. زبانه های آتش بر ایشان قرار گرفت و آنها از روح القدس پُر گشتند. دیگرشادی، آزادی، اقتدار، شهامت و محبت، حدّ و مرزی برای خود نمی شناخت. آنها دیگر انسانهایی تبدیل یافته بودند.

هزاران نفر به اجتماع ایمانداران که به سرعت داشت رشد می کرد، پیوستند. سخاوت ایمانداران، از آنچه قانون عهد عتیق مطالبه می کرد، بسیار افزون تر بود. زیرا محبت خدا توسط روح القدس که به آنها داده شده بود، در دلهایشان ریخته شده بود. پُری خدا، الوهیّت و محبت بی حدّ و حصراو چنان آنها را مملوّ کرده بود که دیگر آنچه را که داشتند از آن خود نمی دانستند. پس از آن دیگر سنجیدن دقیق ده یک هرچیز و پرداخت وظیفه شناسانۀ آن، از میان رفته بود و ایشان آنچه را که داشتند با کسانی که به آنها محتاج بودند شریک می شدند. تجربۀ روح القدس ایشان را از درون مُنقلِب کرده بود. شاید مؤمنین توسط دشمنان خود، به عنوان اشخاص مَست تحقیر شده بودند، ولی درون دگرگون شدۀ ایشان از قلمرو احساسات فراتر رفته بود. خدا حتّی دارایی ایشان را نیز لمس کرده بود زیرا خالصانه دگرگون شده بودند. آنها در قدرتی غوطه خورده بودند که رفتارمتداول ایشان نسبت به پول و تمایلات شخصی زیتغییر یافته به اشخاصی کاملا" سخاوتمند و آزاده مبدّل شده بودند.

پولس به کلیسای رُم توضیح می دهد که این دقیقا" چیزی است که عهد جدید از آن صحبت می کند. آمدن پُر قدرت روح القدس در زندگی مردم، سبب شده بود که آنها سبک زندگی کاملا" تازه ای داشته باشند. "زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به سبب جسم ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده برگناه در جسم فتوا داد تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه به حسب جسم بلکه برحسب روح رفتار می کنیم." (رومیان۸: ۳و۴)

روح حیات

بنابرین روح القدس کلیدی است برای ایجادرابطۀ جدید میان شما و خدا. اگرچه قدرت بیرونی شریعت به انتها رسیده بود لیکن این معنی نبود که هدف غایی عدالت، می بایست ترک کرده شود بلکه برعکس، آنچه شریعت نتوانسته بود به خاطر قدرت گناه به انجام برساند، خدای پسر و روح القدس آنرا به کمال رسانیده اند. آمدن روح القدس، به نقش شریعت که در مورد ایمانداران ایفا می کرد پایان بخشید. "اکنون در تازگی روح بندگی می کنیم نه در کهنگی حرف." (رومیان۷: ۶)

عیسای مسیح محکومیتی را که شما سزاوار آن بودید در جسم خود حمل نمود تا نه فقط شما از احساس خطا و گناه، بلکه نیزاز دورۀ لزوم حفظ شریعت برای ایجاد ارتباط با خدا آزاد شوید. اکنون "قانون" جدیدی در اندرون شما عمل می کند. "زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی، مرا از شریعت گناه و موت آزاد گردانید."(رومیان۸: ۲) چنانکه در حزقیال وعده داده شده است آمدن روح القدس به آنچه در سابق مُرده بود حیات می بخشد. روح القدس با اِسکان نیرومند خویش، شما را از ظلم و ستم گناه می رهاند. پولس از شما انتظار دارد تا نه فقط عمل او را برای درهم پاشیدن محکومیتتان که از طریق صلیب صورت پذیرفته است تقدیر کنید، بلکه همچنین قدرت افاضۀ حیات را نیز که بوسیلۀ سکونت روح القدس به درون شما می آید، تجلیل نمایید. روح القدس توسط قدرت خدا چیزی را در شما به انجام می رساند که شریعت ظاهری هرگز قادر به انجام آن نیست.

ایمانداران عهدجدید اصولا" مردان روح القدس بودند که به داشتن حضور و قدرت روح معروف بودند. زمانیکه پولس در افسُس با گروهی مواجه گردید، اولین سخن او این نبود که "آیا شما مسیحی هستید؟" و یا اینکه "آیا شما از گناهان خود نجات یافته اید؟"سؤالهایی که اغلب، ما از مردم می پرسیم. بلکه او پرسید"وقتی شما ایمان آوردید آیا شما روح القدس را نیزیافتید؟"(اعمال ۱۹: ۲) به همین طریق باز وقتی غلاطیان را در مورد تجربهٔ ایشان مؤاخذه می کند، از ایشان نمی پرسد که آیا توسط شریعت نجات یافته اند یا از خبرایمان. بلکه می پرسد" آیا روح را از اعمال شریعت یافته اید یا از خبر ایمان؟" (غلاطیان ۳: ۲) تأکید او براین بود که ایشان دیگراشخاصی قدرت یافته از روح بودند واین، هویّت اصلی ایشان گردیده بود. باز در ۱تسالونیکیان ۴: ۸ او اشاره نمی کند به اینکه "خدایی را که شما را نجات داده است" بلکه می گوید "خدایی را که روح القدس خود را به شما عطا کرده است." و خدا اینگونه خدایی است. روح القدس فقط به شاگردان داده نشده بود تا موعظه کنند بلکه به ایمانداران دیگر نیز، تا بتوانند کلام را در زحمت شدید "با خوشی روح القدس" بپذیرند. (۱تسالونیکیان ۱: ۶) روح القدس در جفا به آنها شادی بخشیده بود.

همچنانکه مردان موسی در بیابان به ناله و شکایت کردن معروف بودند، کلیسای عیسای مسیح به پُر بودن از روح القدس و شادی شناخته شده اند.

عیسای مسیح کاری را کرده است که شریعت هرگز قادر به انجام آن نبود. قدرت گریبان گیر گناه بر زندگی ما، توسط قدرت سکونت درونی روح القدس در ما، در هم شکسته است. اکنون مسؤلیت ما فقط اطاعت از چیزی است که گوردون فی اکنون آنرا اطاعت از "دستور مهم" می نامد، بطور اَخَصّ "پُر

بودن ازروح القدس." (افسسیان ۵: ۱۸) روح القدس عامل تغییر دهندۀ خدا می باشد. او وعدۀ عهد جدید را در ما به انجام می رساند. اکنون دیگر عهد عتیق توسط نویسندۀ عبرانیان، منسوخ اعلام شده است. (رجوع شود به عبرانیان ۸: ۱۳) ما دیگر در فیضی بسر می بریم که این وعده را به همراه دارد "که بروح رفتار کنید پس شهوات جسم را بجا نخواهید آورد." (غلاطیان ۵: ۱۶) این یک نصیحت و یا درخواست نیست چنانکه سعی کنیم تا مقدس باشیم، بلکه عین اظهار واقعیت و همینطور وعدۀ قطعی پولس است.

توانایی و قدرت برخاسته از لذت بردن از زندگی درپُری مداوم روح القدس، ثمرۀ محبت را در میان ما ایجاد می کند. "زیرا که محبت خدا در دلهای ما به روح القدس که به ما عطا شد ریخته شده است." (رومیان۵: ۵) که داگلاس مو آنرا "ریزش غریب و فراوان" توصیف کرده است.
(Douglas Moo, The Epistle to the Romans, NICNT, Erdmans, 1996 چنین ریزشی چون نیروی زورمندی است که دگرگون کنندۀ زندگی است.

پولس واضحا" اظهار می دارد که در این دورۀ جدید که اطاعت از شریعت، دیگر طریق زندگی خداپسندانه نبود، هدیۀ پُربهای روح القدس کافی بود تا مقاصد خدا را در زندگی قوم او به انجام برساند. چنانکه توماس شرینر می گوید پولس از قواعد دقیق یافت شده در قوانین "میشنا" (نام قسمتی از کتاب تلمود) امتناع می کند و به جای آن او باور دارد که روح القدس ایمانداران را قادر و نیرومند می سازد تا خدا را خشنود بسازند. او آزادی را در مسیح اعلام می دارد و از سفسطه و اخلاقیات شریعت گرایانه اجتناب می کند. (Apostle of God’s Glory in Christ, IVP, 2001)

کامل هنوز در راه است

با بنیاد کردن اساس حیات عهد جدید که توسط روح القدس قدرت یافته بود، پولس از دادن اوامر و دستورات به کلیساهای نوبنیادی که خود ایجاد کرده بود، کوتاهی نمی کرد. مطمئنا" سرّ پیشرفت آنها همانا ریزش حیات جدیدی بود که ایشان داشتند از آن لذت می بردند. این اشخاص اصولا" مردان روح القدس بودند. با وجود اینکه روز موعود ریزش روح فرا رسیده بود، پولس می دانست که کامل هنوز نیامده بود.(۱قرنتیان۱۳: ۱۰) ما هنوز در اجتماعی که کمال مطلوب است بسر نمی بریم و هنوز منتظر زمین و بدنی نو و جلال یافته می باشیم. ما این خزینه را در ظروف خاکی داریم و با دنیا، جسم و شیطان در نبردیم. پس چون در شرایطی بسیار ناقص و ناکامل زندگی می کنیم، هنوز محتاج آموزشها، نصایح و حتی اوامر و فرامینی می باشیم که توسط رسولان به کلیساها داده شده اند.

شما شاید بر این عقیده باشید که اگر ما در فیض بسر می بریم پس دیگر چگونه می توان محتاج فرامین بود. آیا این به این معنی نیست که شما ما را دوباره بسوی شریعت بازمی گردانید؟ جواب این سؤال کاملا" منفی است.

تمامی نصایح عهد جدید از بنیاد فیض نشأت گرفته اند و عمل کرد بیرونی حیات جدید ما در مسیح می باشند. پولس به ما می گوید: "لهذا ای برادران شما را به رحمتهای خدا استدعا می کنم که بدنهای خود را به عنوان قربانی و مقدس پسندیدۀ خدا بگذرانید که عبادت معقول شماست وهمچنین همشکل این جهان مشوید بلکه صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که ارادۀ نیکوی پسندیدۀ کامل خدا چیست." (رومیان۱۲: ۱و۲) با درنظر گرفتن آنچه خدا برای ما انجام داده است، شما نصیحت کرده شده اید تا بطور روحانی و

یامعقول رفتار کنید. نوایمانان نمی توانند آنا" پی نمی برند به اینکه چه چیزی مورد پسند خدا می باشد. افکار ایشان باید نو گردد تا ازحقیقت مطّلع شده بتوانند دریابند که چگونه می توان مناسب رفتار نمود.

مشابها" پولس نمی خواهد معدودی قوانین را بر فیلپیان تکلیف کند بلکه دعا می کند که "محبت ایشان در معرفت و کمال فهم بسیار افزونتر شود تا چیزهای بهتر را برگزینند." (فیلپیان ۱: ۹و۱۰) چنانکه دی ای کارسون می گوید: "پولس نمی خواست که مجموعۀ معیارهای مستبدانه ای را ارائه بدهد تا مسیحیان بتوانند زندگی خود را با این معیارها بسنجند. در واقع او فقط بسوی پدر آسمانی خود دعا کرده از او می خواهد که این ایمانداران بتوانند آنچه را که نیکوست دنبال کنند."
(D A Carson, A Call to Spiritual Rrformation, Baker, 1992)

ما در هواپیمای از خارج تنظیم شده قرارنگرفته ایم!

نصایح و توصیه ها اغلب از اعلان حقیقت درمورد هویّت جدید ما در مسیح نشأت گرفته اند. به خاطر آنچه خدا در ما انجام داده است ما قادر هستیم این خواسته ها و نصایح را انجام بدهیم. امّا در عین حال نباید اخطار توماس شرینر را از یاد برد که می گوید: "ارزش زندگی در روح نباید به یک زندگی از خود بیخود و کاملا" از بیرون تنظیم شده، تقلیل داده شود. اگرچه ایمانداران در غلاطیه روح القدس را توسط ایمان یافته بودند، پولس نگران بود ازاینکه مبادا از قدم اولیه ای که برداشته بودند دور شوند.(غلاطیان۳: ۳-۱) گویا ایمانداران احتیاج به پند و نصیحت داشتند تا بتوانند در روح زندگی کنند."

(Thomas Schreiner, Paul, Apostle of God's Glory in Christ, IVP, 2001)

پولس فکرنمی کرد که نصیحت کردن مؤمنین، با حقیقت بودن روح القدس در زندگی آنها منافات داشته باشد ویا ایشان را دوباره به زیر شریعت ببرد.

توجه داشته باشید که چگونه پولس از گناهی که باعث شرمزدگی کلیسای قرنتس شده بود، یاد می کند. برای پولس بسیار آسان بود که فقط از شریعت نقل قول بکند. او می توانست بگوید: "آیا حکم هفتم را نمی دانید. شما نباید زنا کنید." بجای آن روش زندگی او با اعتقاد واطمینانش ازعهد جدید تطابق داشته با این موضوع به گونه ای دیگر برخورد می کند. "آیا نمی دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است پس آیا اعضای مسیح را برداشته اعضای فاحشه گردانم، حاشا." "یا نمی دانید که بدن شما هیگل روح القدس است که در شماست که از خدا یافته اید و از آن خود نیستید." (۱قرنتیان۶: ۱۵و۱۹) درمقایسه با مفهوم عهد جدید، گناه مذکور فقط این نبود که حکم داده شده از جانب خدا شکسته شده بود بلکه هیکل (معبد) خدا و محل اقامت او بی حرمت شده بود. چطور کسی که با مسیح از یک روح برخوردار است، می تواند با فاحشه ای در یک جسم باشد. (به ۱قرنتیان۶: ۱۵-۱۷رجوع شود.)

مطمئنا" ایمانداران عهدجدید به احکام شریعتی که موافق موقعیت جدیدشان بعنوان مقدسین (مقدسین جدید خدا) بود واقف بودند. آنها می بایست در شأن دعوت خودقدم برمی داشتند. ولی این بدان معنی نبود که آنها می بایست به احکامی چون حکم ختنه بازمیگشتند، درست آنچه که از سوی یهودی گراهای آنزمان توصیه می شد. "ختنه چیزی نیست و نامختونی هیچ، بلکه نگاه

داشتن امرهای خدا." (۱قرنتیان۷: ۱۹) بنظرپولس بازگشت به موضوعی چون ختنه، خطایی محض شمرده می شد. او در رسالۀ فیلپیان باب ۳ درمورد ختنه گرایان انتقادات سختی را ارائه می دهد. او ایشان را"مقطوعان، سگان وعاملین شریعت" مینامد که به هر قیمتی که بود می بایست از ایشان احتراز شود. پولس ادامه می دهد که مختونان حقیقی ما هستیم که خدا را در روح عبادت وخدمت می کنیم زیرا فخر ما در انجام دادن شریعت نیست بلکه در مسیح است و بر جسم اعتماد نداریم. (به فیلپیان۳: ۲و ۳ رجوع شود.)

بدون شک همۀ مسیحیان،هرقدر نیز بالغ و روحانی باشند، درمورد آنچه در زندگی روحانی خود باید دنبال کنند و یا از آن احتراز کنند، احتیاج به راهنمایی و نصیحت دارند. با تشویق و نصیحت فیلپیان درمورد پُر شدن از روح القدس، پولس با ارائۀ فرامین خاصی، می خواهد برای ایشان روشن سازد که چگونه آن نصایح و طرز زندگی را می توانند دنبال کنند.

این موضوع از اهمیت وافری برخوردار است که می بایست بخاطر داشت که در زندگی مملوّ از فیض، درواقع این محبت است که قلب و روح راهنمایی های پولس می باشد. تمامی فرامین در این خلاصه می شود که همسایۀ خود را چون خود دوست داشته باش. (رومیان۱۳: ۸- ۱۰و غلاطیان۵: ۱۴) گفته شده است که نصایح پولس حدودی را ارئه داده است که چگونگی این زندگی پُر از محبت را نمودار سازد. هرگاه فرامین خاص غیرلازم می بودند، دیگر احتیاجی به نصایح نبود. پولس می بایست فقط بگوید، محبت کنید ولی لازم بود توضیحات بیشتری نیز داده شود وگرنه درمورد شناخت محبت واقعی، بسهولت می توان خود را فریب خورد. برخی اوامر، شکل و مفهوم خاصی به دعوت به محبت کردن میدهند. به همین نحو دستور به پُرشدن از

روح القدس با این تعلیم بسیار صریح دنبال شده است که زن و شوهر می بایست فداکارانه و محترمانه خود را تسلیم یکدیگر نمایند. (افسسیان ۵: ۲۲- ۲۸)

بدرستی که زندگی خداپسندانه ثمرۀ روح و نتیجه و بازدهی عمل کرد آن در زندگی مسیحیان می باشد. (غلاطیان ۵: ۲۲ و۲۳) فقط بوسیلۀ رهبری شدن با روح القدس و راه رفتن با اوست که مسیحیان می توانند بر جسم و قدرت شریعت غالب آیند. (غلاطیان ۵: ۱۵و ۱۸) تنها بوسیلۀ راه رفتن با روح القدس است که می توان بر غرور و حسادت غلبه کرد (غلاطیان ۵: ۲۶) و باز توسط عمل روح القدس در ایماندار است که او می تواند آنچه را که امر شده است بجا بیاورد. پس رهایی از شریعت و زندگی در فیض، ما را از اوامر و نصایح بی نیاز نمی سازد. نه فقط آتش روح و آزادی بوسیلۀ نصایح و اوامر خاموش نمی شوند بلکه حتی با آنها سازگاری مطلق دارند.

ایمانداران پُر از روح که از فیض خدا لذت می برند، نیاز به اوامر دارند تا "آن کامل باز آید." این حقیقت دارد که زمانی فرا خواهد رسید که ما در بدنهای جلال یافته و زمین جلال یافته زندگی خواهیم کرد آنچه که مخرّب است و حتی خود شیطان نابود خواهند گردید و ما در جسمها و زمین جلال یافته زندگی خواهیم کرد. در آن زمان است که ما دیگر احتیاجی به فرامین و نصایح نخواهیم داشت. زیرا دیگر دشمنانی چون دنیا، جسم و شریر نخواهیم داشت. در آنموقع است که قادر خواهیم بود گفتۀ اگوستین را که می گوید "خدا را دوست داشته باش و هرچه را دلت می خواهد انجام بده." بجا بیاوریم. ولی همانطور که در سابق نیز گفته شد، تا زمانیکه کامل هنوز نیامده است، ما به نصایح و اوامر احتیاج

خواهیم داشت و نباید این امر را با شریعت گرایی مشتبه ساخت.

فصل بعدی با پرداختن به فیض بخشش و نیکویی، نمونه ای از بنیاد اساسی فیض و روش رسولانۀ نصیحتی که بر فیض بنیاد نهاده شده است به ارائه خواهد داد تا ثمری را که خدا از کلیسای خود انتظار دارد تولید کند.

فصل سِیزدهم
فیض دَهِش و بخشِندگی

این فصل به ما می آموزد که یک زندگی پُر از فیض، چگونه می تواند در زندگی روزانه عمل کند و اینکه کجا نصایح رسولانه نقش خود را در این امر اجرا می کنند.

همینطور فیض ما را بسوی حوادث هیجان انگیز دَهِش های وفادارانه هدایت می کند و همچنین نیکویی خدا را ثابت می کند و نیز قابلیت او را که قادر است بر افزودن فیض بر ما تا بتوانیم همیشه در هر کار نیکویی کفایت داشته باشیم.

فصل سیزدهم
فیض دَهِش و بخشندگی

فیض، طبق طبیعتش نه چون حوضی راکد بلکه مانند رودخانه ای روان، فوران دارد. آنچه که ثابت می کند ما توسط فیض لمس شده ایم، تغییر و انقلابی است که به اندرون زندگی ما وارد می کند. وقتی که ما قدرت رهایی بخش آن را احساس می کنیم، دیگر قادر نیستیم تغییر نایافته باقی بمانیم.

عمل شگفت انگیز بارش فیض، در روز پنطیکاست در اورشلیم اتفاق افتاد. جماعتی برای روز جشن، گرد هم آمده بودند. مردم چند هفته پیش در روز عید گذر به عیسی حمله برده پیلاطس را نیز در تنگنا قرار داده بودند تا او را مصلوب سازند، عملی که می توان آنرا بزرگترین سرکشی وطغیان تَعمّدی در تاریخ جهان قلمداد کرد. می توانید تصور کنید که فرشتگان متعجب بودند از اینکه چگونه تنبیه خدا می تواند بر گناهکار ریخته شود.

این موضوع این اتفاق از عهد عتیق را بیادم آورد ، زمانیکه موسی کوه سینا را بالا می پیمود و در غیاب او بنی اسرائیل از هارون خواستند بُتی بصورت گوساله از طلا بسازد تا آنرا بپرستند. وقتیکه موسی با دولوح عهدعتیق در دستش از کوه سرازیر شد، سرکشی و طغیان مذکور بدون وقفه و بطور کامل تنبیه گردید و قریب به سه هزار نفر در یک روز مُردند.

ولی در مورد پیشین، بنی اسرائیل با ساختن بُت گوسالۀ طلائی موسی را طرد نکرده بودند بلکه خداوند جلال را مصلوب ساخته نجات دهندۀ خود را به قتل رسانیده بودند. پس عکس العمل خدا درمورد این شرارت شرم آور چه می توانست باشد؟

شاگردان چون پیام آوران داوری مهیب خدا، از بالاخانه به زیر نیامدند بلکه به جای آن، ایشان انجیل فیض را مژده دادند و در همانوقت ۳۰۰۰نفر نجات یافتند. مردمی که لایق داوری بودند مجّانا" آمرزیده شده از حضور روح القدس پُر گشتند.

فیض عظیمی بر ایشان قرار گرفته بود و به حدّی تغییر یافته بودند که از حقوق انحصاری خود بر دارائی خویش چشم پوشیده آنچه را داشتند با دیگران، جایی که احتیاج آشکار بود، قسمت کردند. در نتیجه هیچ محتاجی در میان ایشان نبود. فروریختن فیض سبب دگرگونی اجتماع گردیده بود.

چند سال بعد با نوشتن به کلیسای قرنتس، پولس خواست تا ایشان نیز بتوانند ازتجربۀ مشابهی لذت ببرند. او تدبیری اندیشید تا هدایایی از ایشان جمع آوری کند تا ایمانداران فقیر اورشلیم را در آن سهیم سازد. بسیار آموزنده است که روش او که در ۲قرنتیان۸: ۹-۱ و ۹: ۶-۱۵نوشته شده است بررسی گردد.

این حکم نیست.

ابتدا باید آنچه را که پولس انجام نداده است در نظر گرفت. او به هیچ وجه شریعتی مقرّر نکرد تا به ایشان ارائه دهد. در واقع گفتۀ او بسیار صریح و روشن بود. "من اینرا به طریق حکم به شما نمی گویم..." (۲قرنتیان ۸: ۸) ایشان توسط این رسول وادار نشده بودند که هدیه بدهند و نه اینکه به ایشان گفته شده بود که این چیزی است که خدا از ایشان می خواهد. حتّی ذکری از قانون ده یک عهد جدید به میان نیامده بود.

از سوی دیگر او امورر‌ا به نیّت خود برانگیختهٔ ایشان مُحَوّل نکرده بود. او خوشنود نبود از اینکه فکر کند که شاید اگر روح القدس به ایشان امر می کرد که این عمل را انجام بدهند، آنها ناخودآگاه، نسبت به انگیزش درونی خود واکنش نشان می دادند. پولس مثل ما عمل نمی کرد که گاهی بخاطر فرهنگ خود اِبا داریم از اینکه دربارهٔ پول صحبت بکنیم.

پس چگونه می شد با این موضوع رسولانه برخورد کرد؟ پولس به کلیسای قرنتس ازدیگران مثال می زند و ازبخشش های سخاوتمندانهٔ کلیسای مقدونیّه یاد می کند امّا این امر را بطور بسیار جذّابی انجام می دهد. در ابتدا او از "فیض خدا که به کلیسای مقدونیه عطا شده بود." سخن می گوید. (۲قرنتیان۸: ۱) ولی قبل از صحبت کردن در مورد بخشش های خارق العادهٔ مقدونیان، او به فیض قدرتمند خدا که به ایشان داده شده است اشاره می کند. این عمل فیض خداست که شما را آزاد کرده مستعد می سازد تا بطور سخاوتمندانه هدیه بدهید. و باز این عمل فیض است که شما را از وابستگی به تمایلات طبیعی خود نسبت به پول و همچنین از مقدّم داشتن احتیاجات خودتان آزاد می کند. شما به فراوانیِ فیض احتیاج دارید تا آزاد گردید. فیض چنان کلیسای مقدونیه را آزاد کرده بود که "در امتحان شدید زحمت، فراوانی خوشی ایشان ظاهر گردید و از زیادتی فقر ایشان، دولت سخاوت ایشان افزوده شد. زیرا که شاهد هستم که به حَسَب طاقت بلکه فوق ازطاقت خویش به رضامندی تمام، التماس بسیار نموده این نعمت و شراکت در خدمت مقدّسین را از ما طلبیدند." (۲قرنتیان ۸: ۲- ۴) بخاطر داشته باشید که پولس ابتدا به ما نگفت که تاچه حدّ تحت تأثیر عمل کلیسای مقدونیه قرار گرفته بود بلکه او ابتدا توجه همه را به حضور فوق العادهٔ فیض خدا جلب نمود.

آنها ابتدا خود را تقدیم کردند.

فیض خدا چنان مؤثر بود که اعضای کلیسای مقدونیه فقط هدیۀ مادی نبخشیدند"بلکه اوّل خویشتن را به خداوند وبه ما، برحَسَب ارادۀ خدا دادند."(۲قرنتیان۸: ۵) تا زمانیکه شما خود را وقف نکرده اید حتی دادن مقدار ناچیز پول نیز خود، مبارزه ای به شمار می رود. تا وقتیکه شما دارایی خود را کاملا"مال خود می دانید و کاملا" آنرا حقّ ویژۀ خود بشمارید، شما نسبت به یک ستیز درونی، آسیب پذیر خواهید بود. اعضای کلیسای مقدونیه چنان فیض آزادی بخشی را تجربه کرده بودند که قادر بودند اوّل خود را تقدیم کنند. وقتی شما این قدم را برمی دارید دیگر هرآنچه دارید به تحت قلمرو خداوند قرار داده می شود و دیگرتقدیم و بخشش به نحوی که خداوند هدایت می کند، قسمتی ازاطاعت مداوم از خدا قلمداد می گردد.

پولس باز ادامه می دهد که ایشان نه فقط خود را به خدا تقدیم کردند بلکه به رسولان نیز. این عمل نه فقط بصورت پرهیزگاری و عبادت، بلکه سرسپردگی عملی و سهیم شدن در مأموریت خدمتی رسولان جلوه کرده بود. آنها خویشتن را به پولس و همکارانش تقدیم کرده بودند و در دعوت ایشان، آنها را پشتیبان و همدل می بودند. پس تقدیم، فقط عملی شخصی و درونی تلقّی نمی شد بلکه عملکرد صحیحی بود و شراکت در خدمت رسولانه محسوب می گشت که گویا در فیض ودروفاداری ایشان شریک می بودند.

در بنا کردن کلیسا، خدا فقط از ما انتظار ندارد که به طور ملموسانه ای خود را فقط به او تقدیم کنیم، بلکه می بایست خود را به کسانی نیز که او مسح و بلند کرده است، وقف نمود.

کلیسای مقدونیه با بیاد آوردن اینکه اوّل پولس بود که در خدمت فداکارانه و با بودن درحبس و در جفا، خود را به ایشان تقدیم نمود و انجیل را به شهر ایشان آورد، خویشتن را با شادی تقدیم پولس نمودند.

شراکت در دارایی در واقع مشارکت در زندگی بود، درست به همانگونه که در همان آغاز، در روز پنطیکاست انجام شده بود. عهد جدید مقدار کمّی ده یک را تغییر نداده بود. عهد جدید پُرقدرت اشخاصی را تولید نمود که در محبت بهم پیوسته بودند. و فیض خدا چنان دلهای ایشان را عمیقا" بهم بافته بود که دارایی ایشان نیز به هم پیوسته بود و بخشش سخاوتمندانه، صفت ممیّزهٔ ایشان گردیده بود.

در رسالهٔ به قرنتیان پولس چنین ادامه داده ایشان را به خاطرداشتن زندگی مسیحایی، بطور مثال ایمان، کلام و معرفت و کمال اجتهاد (وقف و دلگرمی) ، تهنیت می گوید، تا آنها را به بخشش و دادن ترغیب کند. (به ۲قرنتیان ۸: ۷ رجوع شود.) پولس ایشان را نصیحت و ترغیب نمود تا تجربهٔ مسیحی ایشان تعادل یافته کامل گردد. “تا در این نعمت (دادن) نیز بیفزایید.” (۲قرنتیان ۸: ۷) او به شاگرد بودن درهمه جوانب مسیحی توجه داشت تا مبادا کلیسا در موضوعات خاصّی رشد بکند ولی در مواردی دیگر عقب بماند. در واقع هدف پولس ایجاد تعادل در بلوغ روحانی بود.

به عبارت دیگر پولس سعی می کرد به قرنتیان بگوید که ای قرنتیان شما کلیسایی خارق العاده ای هستید که پُر از عطایای روح القدس می باشد. شما بخاطر داشتن عطاهای روحانی چون عطای علم، قدرت خدا در شما نیزدر سخن، بسیار برتری یافته اید. شما در همهٔ این موارد تفوّق جسته اید امّا سعی کنید نا متعادل نباشید. بکوشید تا در

عطای بخشش و دادن نیز برتری و تفوّق بیابید. فقط سخنگوی محض نباشید. فقط نبی نباشید بلکه دهندهٔ خوب نیزباشید. در هر صورتِ ممکن، برتری جسته، مسیحی کاملی بگردید.

واقعیت اینست که خدا ازشما می خواهد که بطور جدّی خود را تسلیمِ دادن بخشش های مادی بکنید. آیا واقعا" می توانید خود را چنین مسیحی ای توصیف بکنید. سخاوت، یکی از صفات بارزهٔ شخص مملوّ از فیض می باشد. از این خطر آگاه باشید که مبادا روحانیت خود را بطور انتخابی ارزیابی کنید.

محبت خالصانه

پولس ادامه می دهد: "تا اِخلاص محبت شما را دریابم." (۲ قرنتیان۸:۸) یعقوب زیَن به ما هشدار می دهد که: "ایمان بدون عمل مرده است." (یعقوب۲:۲۶) چقدر آسان است مجذوب شدن به یک سرود پرستشی که در آن شما به مسیح خداوند می گویید که چقدر او را دوست دارید. و چه سهل است گفتن سخنان زیبا.

من خوب بخاطر دارم زمانی را که در کلیسای خودم با نزدیک شدن "روز هدیه"با موقعیتی داشتم مواجه می شدم. ما برای خودمان هدف بسیار بزرگی تعیین کرده بودیم. آن روز درست مصادف بود با روز مخصوصی که بر سرمایه گذاری ای که کرده بودم تأثیر قابل ملاحظه ای داشت زیرا در پایان این دورهٔ سرمایه گذاری مقدار سرمایه گذاری شده افزوده می شد. من به عنوان یک شوهر و پدر مسؤل در جایی به مدت هفت سال سرمایه گذاری کرده بودم. در آنجا اگر به طور منظم سرمایه گذاری می شد شما دیگر لازم نبود مالیات بپردازید و این بدین معنی بود که مبلغ قابل توجهی بر پس اندازشما اضافه می شد. همانطور

که گفتم روز جمع آوری هدایا و همینطور روز مورد نظری که مالیاتها عفو میشد داشتند باهم نزدیک می شدند.

در روز یکشنبه وقتی ما داشتیم سرود زیبایی را می خواندیم که با این کلمات شروع می شد: "من با تمام دل پرستش خواهم نمود." ما شروع به خواندن مصرعی کردیم که می گفت: "من به تو اعتماد کرده همه چیز را به تو خواهم داد." من به گروه مردان پیوسته سرود را ادامه دادم ولی وقتی نوبت خانمها رسید که مصرع را تکرار کنند و می خواندند: "همه چیز را به تو خواهم داد." احساس کردم که خداوند داشت با من صحبت می کرد. احساس کردم که خداوند داشت صداقت پرستش مرا تجربه می کرد. عاقبت فیض او قلب مرا نرم کرده مرا از وابستگی شخصی به سرمایه گذاری خودم آزاد نمود.

کلیسا دوباره توانست به هدف تعیین شدۀ خود دست بیابد زیرا بسیاری از افراد کلیسا مطیعانه به آنچه در دلشان نهاده شده بود جواب مثبت دادند.

سرانجام پولس به انگیزۀ نهایی اشاره می کند. "زیرا که فیض خداوند ما عیسای مسیح را می شناسید که هر چند دولتمند بود برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دولتمند شوید."(۲ قرنتیان۸:۹) انگیزۀ نهایی هر ایماندار در بخشش و پرداخت عیسای مسیح یافت می شود. فیضی که او بر صلیب نمودار ساخت هر دلی را می رُباید. او که بطور وصف ناپذیری ثروتمند بود فقط بخاطر محبت بود که خویشتن را فقیر ساخت. او از گنجینه های خود نبخشید بلکه خویشتن را چنان بخشید که دیگر برای خود جای سر نهادن نبود. او جلال آسمانی خود را ترک کرده صورت انسان را پذیرفت و تا به صلیب فروتن گردید. فیض خداوند ما عیسی آمده است تا ما را آزاد کند. قیمتی

را که او پرداخت همهٔ ارزشهای اشتباه و بی مایهٔ ما را به تَنِش واداشته هر دلی را می رُباید.

پولس به دادن و بخشش خداوند عیسی اشاره می کند تا دلهای ایشان را لمس کرده قرنتیان را به سخاوت تحریک کند.

مسیح نشست و نگاه کرد.

پولس فقط نمی گوید که: "بگذارید همگی سخاوتمندانه ببخشیم." بلکه او دقیق تر صحبت می کند. او مابین مردم تمییز قائل می شود. "هر که با بخیلی بکارد با بخیلی نیز درو کند و هر که با برکت بکارد با برکت نیز درو کند."(۲قرنتیان۹:۶) پولس آگاه است از اینکه وقتی هدایا جمع آوری می شوند، مردم بطور متفاوت عکس العمل نشان خواهند داد. سخاوت، بی میلی واکراه هر دو در اینجا آشکار خواهند شد. پولس درست چنانکه مسیح عمل کرد، مابین این دو تفاوت و تمایز قائل می شود."عیسی در مقابل بیت المال نشسته نظاره می کرد که مردم به چه وضع پول به بیت المال می اندازند."(مرقس۱۲:۴۱) بسیاری از خادمین کنونی، زمان جمع آوری هدایا نگاه خود را برمی گردانند وخیلی از شماسان نیز وقتی شما هدیه می دهید خیره نمی شوند. اما مسیح متفاوت عمل نمود. او در مقابل مردم نشسته به آنها نگاه کرد که چه می کردند و مابین دهندگان تمییز می داد. او حتی نیّتهای ایشان را ارزش یابی می کرد. خدا مشتاقانه به دادن و سخاوت ما علاقه مند است. پولس نمی خواهد که ما با اکراه و و اِجبار هدیه بدهیم بلکه: "هرکس بطوریکه در دل خود اراده نموده است، بکند."(۲قرنتیان۹ :۷) عملِ تقدیم هدایا، امری عادی و معمولی ویا عملی بی مایه نیست که با دادن پولی که از یک ماه کار طاقت فرسا باقی

مانده است انجام شود. بلکه در واقع عملی است برخاسته از دل، که ملکوت خدا را در اولویت قرار می دهد. خدا از شما می خواهد که در امر دادن، آنچه را که صحیح است بدهید، نه اینکه باقی ماندۀ زندگی خود را تقدیم او بکنید. کتابمقدس ما را وامی دارد که دلهای خویش را پیوسته محافظت کنیم زیرا امور زندگی از دل جاری هستند. پس دهشها وهدایای ما نیز باید برخاسته از دل باشند. با هدایای داده شده با اکراه نمی توان خدا را جلال داد. فقط قلبهای شاد شده از فیض، آزاد شده اند تا هدیه بدهند. "زیرا خدا بخشندۀ خوش را دوست می دارد." (۲قرنتیان۹:۷) دادن معترضانه در نظر خدا پرستشی شاد محسوب نمی شود.

بذرافشانی و حصاد

سپس پولس بطور غیر منتظره ای موضوع دیگری را عنوان می کند. او شروع به صحبت دربارۀ بذرافشانی و حصاد می کند و وعده می دهد به اینکه "هرکه با بخیلی بکارد با بخیلی هم درو کند و هر که با برکت بکارد با برکت نیز درو کند." (۲قرنتیان۹:۶)

ما ممکن است از خود بپرسیم که چه ارتباطی مابین بذرافشانی و هدیه دادن وجود دارد؟ مطمئنا" آنها دو موضوع بسیار متفاوت هستند. بسیار بدیهی است اگر گفته شود، هرچه که داده می شود دیگر از آن خودِ شخص نیست و در واقع وقتی شما چیزی را می بخشید، آنچه که دارید کمتر از سابق می گردد. چنانکه گویی در سابق شما صاحب چهار چیز بودید ولی اکنون مالک دو چیز می باشید. ولی بذرافشانی موضوعی کاملا" متفاوت است. زمانیکه شما بذر می پاشید، شما بذر را از دست نداده اید زیرا شما آنچه را که داشته اید به جریان یک عمل سپرده اید. وقتی که شما می کارید انتظار دارید که چیزی اتفاق بیفتد. در کاشتن، شما چیزی را از دست نمی دهید پس این عمل، نمایانگرِ از دست دادن چیزی نیست.

پولس در واقع عمل هدیه دادن را به عمل بذرافشانی تشبیه می کند و به این وسیله اصلی را عنوان می کند که به ازدیاد بذر چشم دارد و اینکه خود خدا بطور مافوق طبیعی دست اندرکار می باشد. "او بذر شما را آماده کرده خواهد افزود و ثمرات عدالت شما را مَزید خواهد کرد تا آنکه در هر چیز دولتمند شده کمال سخاوت را بنمائید که آن منشأ شکر خدا به وسیلۀ ما می باشد." (۲قرنتیان۱۰و ۱۱)

اگر شما یک کارنده هستید، خداوند به شما بذر بیشتری خواهد بخشید. اگر شما فعّالانه در گیر امر دادن و بخشیدن بگردید، خدا بذر شما را بیشتر خواهد کرد تا شما بتوانید بیشتر عطا کنید.

شاید بنظر شما این گفته شباهت زیادی به "موعظه های موفقیت و کامیابی" داشته باشد، درست به همانگونه که گاهی از شبکه های تلویزیونی موعظه می شود، ولی باید گفت که این اصل کاملا"موضوعی کتابمقدسی می باشد، چون خود مسیح نیز می گوید بدهید تا به شما داده شود."و همچنین می افزاید "زیرا پیمانۀ نیکوی افشانده و جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد زیرا که به همان پیمانه ای که می پیمایید برای شما پیموده خواهد شد." (لوقا۶: ۳۸)

پولس همچنین می افزاید "ولی خدا قادر است که هر نعمتی را برای شما بیفزاید تا همیشه در هر امری کفایت کامل داشته برای هر عمل نیکو افزوده شوید."(۲قرنتیان۹:۸)

در این آیه وقتیکه از فراوانی و پُری فیض سخن بمیان می آید، بسیار روشن است که پولس به قابلیت خدا در ازدیاد دارایی، به عنوان نتیجۀ کاشتن وفادارانۀ بذربوسیلۀ تقدیم هدیه اشاره می کند. مفهوم جدید "هدیه بدهید و بر ثروت ودارایی خود بیفزایید. " توسط برخی واعظین تلویزیون بسیار متداول گردیده است. باید در نظرداشت که کاربرد این تعلیم ، که گاه بطور افراط انجام شده است، نبآید دیدگاه ایمانداران را که دوستداران واقعی کتابمقدسند نسبت به این مفهوم مخدوش بسازد. چارلز هادج، اصلاح گر محافظه کارو مفسّر کتامبقدس عصر پیش از موعظه های تلویزیونی، در مورد این متن می

گوید: " این نوشته به هیچ وجه به غنای روحانیت درونی اشاره نمی کند بلکه منظور پولس ثروت دنیوی می باشد. وقتی با چشمانی طبیعی و عادی به موضوع نگاه می کنیم، بنظر می رسد زمانیکه ما چیزی را می دهیم از آنچه که داریم کاسته می شود. اما کتابمقدس برخلاف آنرا به ما می گوید یعنی در واقع با عمل دادن، ما آنچه را که داریم می افزاییم."

(Charles Hodge, The First Epistle to the Corinthians, Banner of Truth, 1959)

چارلز هادج چنین ادامه می دهد که اگرچه این تعلیم به نظر می رسد موضوع دنیوی دادن و گرفتن را بیاد می یاورد ولی این قضیه الزاما" صحت ندارد. او می گوید: "ما به آموزش احتیاج داریم تا بشناسیم تمایزی را که میان حکمت الهی و حکمت انسانی وجود دارد. حکمت انسانی به ما می آموزد که نباید به نیتهای خودخواهانه تمایل داشت، اما حکمت الهی می گوید همهٔ کسانی که خود را انکار می کنند، آنانی هستند که بهره و نصیب خود را بیشتر می سازند." همچنین می افزاید: "درست است که به انسان خاطر نشان شود که پی آمد عمل ایشان که توسط خدا مقرّر شده است می بایست نیت واقعی رفتار و عمل ایشان باشد. همچنین صحیح است که به انسان گفته شود که اطاعت از خدا، سرسپردگی به جلال او ونیکویی به دیگران بطور مؤثری سعادت وکامیابی خودشان را خواهد افزود."

خدا به شما وعده می دهد که اگر به اصل بذر پاشی او جواب مثبت بدهید، او نیز خود را برای ازدیاد و تدارک بذر بیشتر برای آینده، متعهد خواهد ساخت. این یک وعدهٔ مبتنی بر اصل کتابمقدس می باشد که ایمان و عکس العمل متعهّدانه را طالب است و نیزعمل کرد بیرونی فیض محسوب می شود. خداوند قادر است که فیض را

ازدیاد ببخشد. بسیاری می توانند شهادت بدهند به اینکه تجربهٔ شخصی ایشان این وعدهٔ نیرومند را تأیید می کند. شهادت زیر که بیان کنندهٔ تجربهٔ خانم جوانی است که عضو کلیسای خود من بود، این موضوع را بیشتر روشن می سازد. او می گوید:

برای مدت زیادی آرزو می کردم که یکی از دوستانم را که در کشور دیگری زندگی می کرد ملاقات کنم. در آغاز زمستان پرواز نسبتا" ارزانی را پیدا کردم که در اوایل بهار صورت می گرفت ولی پول آنرا نپرداختم. در اوخر اسفند ماه "روز هدیه" در کلیسا بود. من دعا کردم تا بتوانم تصمیم بگیرم که چه مقدار بپردازم و مبلغی را نیز در نظر گرفته بودم ولی احساس کردم خداوند بیشتر از آن را از من می خواهد. من پول لازم را در پاکتی گذاشته آنرا از قبل آماده کردم و یکشنبه صبح بطرف کلیسا حرکت کردم.

تری (نویسندهٔ کتاب) داشت موعظه می کرد و طبیعتا" موعظه در مورد تقدیم هدیه بود. من به خود گفتم با دقّت به پیغام موعظه گوش خواهم کرد و از ته دل آنچه را که گفته شد خواهم پذیرفت و پس از آن هدیهٔ خودم را در جعبهٔ هدایا خواهم گذاشت. ولی در واقع فکر و پاکت هدیهٔ من هر دو بسته شده بودند. شما اگر هدیهٔ خود را از قبل حاضر کرده اید دیگراحتیاجی به شنیدن یک موعظه در مورد هدیه دادن ندارید ولی خدا فکردیگری در خود داشت. در طیّ موعظه روح خدا بر من آرام گرفت وبه من توصیه کرد که شاید بهتر باشد مبلغ بیشتری بپردازم. در پایان موعظه من همان ظاهر آرام و خود دار خودم را داشتم، امّا نا گفته نماند که از درون جنگ وستیزی برپا بود. با خودم می گفتم پس مسافرت من چه خواهد شد؟ پس شروع کردم به اعتراض کردن

به خدا که "تو می دانی که من هیچ پس اندازی ندارم و اگر بیشتر بدهم دیگر مسافرتی نخواهم داشت." گروه موسیقی برای آخرین سرود گرد هم جمع شدند و من داشتم زیر چشمی به جعبه های هدایا نگاه می کردم، ظرف هایی که در جلو گذاشته شده بودند. همه ایستادیم تا سرود آخر را خوانده و با هدایای خود به جلو برویم. من همچنان در جای خود نشسته بودم و ازخدا استدعا کرده هدایت او را می طلبیدم و از او می پرسیدم"آیا چیزی که درمن است از جانب توست و یا اینکه فکر خودم و یا حتّی شاید از شریر است ؟ من نمی خواهم مجبور به انجام کاری بشوم که در آخر بدانم از طرف تو نیست. مطمئنا" من دربارۀ این موضوع خیلی تحت فشار روحی قرار گرفته و دربارۀ این هدیه دعا کرده ام و الان می خواهم مقداری را که باور می کنم تو به من گفته ای هدیه بدهم. ولی چرا احساس بد به من دست داده است؟ پس چه باید بکنم؟

مردمی که دور من بودند سرودخوانان به آرامی جلو می رفتند و خدا با من صحبت کرد. مطمئنا" صدای خداوند بود چون من هرگز نمی توانستم آنچه را که او می گفت از خود گفته باشم یا به آن نحو بتوانم بگویم. من خودم را برای کلماتی که می بایست می شنیدم آماده می کردم. مثلا" چیزی مثل این: "بله من می خواهم که بیشتر بدهی و مبلغ نیز این است. همین و بس. ولی به جای این کلمات او با عطوفت خاصی گفت " بله می دانم که قبل از جلسه با هدیۀ تو موافقت کردم. وسپس با خنده ای پدرانه ادامه داد "اما فکر نمی کنی اگر بیشتر بدهی بیشتر لذت بخش خواهد بود. من چنانکه برای چند لحظه داشتم در موضوع تعمّق کرده پاکت نامۀ بسته شده را در دستم تکان می دادم با خودم تکرار کردم :" لذت بخش!" اما به نظر من اگر به دیدن دوستم بروم لذت بخش تر

خواهد بود. اما برخورد ملایم و مهربان خدا و جواب خوشایند او مرا خلع صلاح کرده بود.

بالاخره من پاکت نامه را باز کردم و مبلغ آنرا دوبرابر کردم و دوباره آنرا در پاکت نامه گذاشته آنرا دوباره تا آنجا که می توانستم خوب بستم وبلند شدم تا آنرا در جعبۀ هدایا بگذارم. فکر می کنم من آخرین کسی بودم که داشتم هدیه می دادم. وقتی به جای خودم برگشتم و به کسانی که سرود می خواندند پیوستم احساس خوشحالی در خودم داشتم اما نمی توانم انکار کنم که اشک در چشمانم حلقه زده بود، چون این هدیه برای من به بهایی تمام شده بود. احتیاج به گفتن نیست که بعد از آن دیگر بطور جدی درمورد دیدار دوستم فکر نمی کردم تا اینکه پنج شنبۀ بعد نامه ای از مادرم دریافت کردم که به هیچ وجه در انتظارش نبودم.

مادرم نوشته بود که او و پدرم تصمیم گرفته بودند پولی برای من بفرستند که بتوانم آشپزخانۀ خودم را بزرگتر بکنم و ادامه داده بود که "ما نصف پول را الآن و نصف دیگر را بعدا" خواهیم فرستاد." مبلغ دقیقا" ۲۲برابر بیشتر از مبلغی بود که من هدیه داده بودم. خداوند در واقع پول مرا ازدیاد داده بود. این مبلغ در کجای کتابمقدس نوشته شده است؟ شاید مشابه آنرا درلوقا ۶: ۳۸ بتوان یافت. "بدهید تا به شما داده شود زیرا پیمانۀ نیکوی افشرده و جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا به همان پیمانه ای که به پیمانه ای که بپیمایید برای شما پیموده خواهد شد. " و دامن من پُر بود از آنچه خدا تدارک دیده بود و قلبم نیز از شکرگزاریهای خدا مملوّ شده بود.

امّا قضیه در اینجا پایان نیافت. من به مدت بیست سال، ایمانم براین اصل استوار بود که

"دریافت کنم تا هدیه بدهم." هر وقت پولی به من داده شده بود حداقل سعی کرده بودم ده در صد آنرا و بعضی وقتها حتی بیشتر از آنرا نیزهدیه بدهم. در این مورد طبیعتا" من می خواستم با استفادهٔ پول والدینم برای ترمیم آشپزخانه ام ایشان را احترام کنم. (که البته باید اعتراف کرد که احتیاج شدیدی به این ترمیم داشت.) اما بزودی پولی که در حساب من بود بیشتر از آنچه فکر می کردم می شد. و امّا در مورد ده یک پول چه باید می کردم؟ صبح یک روز خدا جواب این سؤال را به من داد. "به دیدن دوست خود برو و پول تعطیلات دوستت همینطور شبان او و همسرش را در کنار دریا بپرداز."(این ده یک پول داده شده محسوب خواهد شد.) دوباره پرواز اول بهار را خریدم ولی در کمال تعجب وخوشحالی دریافتم که به علت نزدیک بودن زمان پرواز قیمت بلیط حتی ارزان تر از بلیط قبلی بود. بالاخره من موفق شدم برای دیدن دوستم به کشوری که در آن بود مسافرت کرده شبان او، همسر و دخترش را نیز ملاقات کنم. شوهر دوستم نمی توانست با ما باشد و خودش نیز چند روز بعد به ما پیوست. در آن تعطیلات، ما جاهای دیدنی رفتیم وکنار دریا نشسته با هم صحبت کردیم، شنا کردیم، با قایق به دریا رفتیم، در رستورانها غذا خوردیم و باید بگویم همهٔ مخارج را خود پدر آسمانی تقبّل کرده بود. روزی من و دوستم با بچه هایش در قایقی نشسته بودیم. دختر یازده ساله اش ناگهان خنده را سرکشید و وقتی که قایق ما داشت بر موجها می رفت پدر آسمانی با من صحبت کرد که " آیا بیشتر دادن لذت بخش نیست؟"

در انتهای هفتهٔ اول، ما جایی رفتیم که دوست من در میان بچه های خیابانی کار می کرد و در پایان هفتهٔ دوم با پولی که باقی مانده بود برای همه ناهار خریدم و حتی توانستم هدیه هایی نیز خریده با خودم آورده به خانواده ای که با

ایشان در تماس بودم بدهم. در آخر مسافرتم فقط پول کمی که برایم باقی مانده بود که توانستم با آن بلیط اتوبوسی را که می بایست با آن خودم را به فرودگاه برسانم، بخرم. وقتی در هواپیما بودم فقط پول خیلی کمی در کیفم بود.

این مسافرت یک خاطرهٔ بجا ماندنی و لذت بخشی بود که من مطمئنا" آنرا به یک آشپزخانه زیبا ترجیح می دادم و همهٔ اتفاقات نشانهٔ وفادارادار بودن خدا نسبت به من بود. ولی مهم تر از همهٔ اینها وقتی بود که خدا به من گفت "آیا بیشتر بخشیدن، لذت بخش تر نیست؟" و من به گفتهٔ او ایمان داشتم.

چنانکه جان پایپر می گوید: "**رمز** داشتن چنین بخشندگی شادی بخش که توأم با از خود گذشتگی می باشد همانا ایمان داشتن به فیض و تدارکی است که خدا در آینده فراهم خواهد ساخت. وقتی شما به فیض و تدارکی که در آینده مهیا خواهد شد اعتماد می کنید ودرست همانطور که مقدونیان انجام دادند، خودِ زندگی شما به فیضی مبدّل می گردد." جان پایپر همینطور ادامه می دهد: "سرّ این امر اینست که می باید از جلال و زندگی تضمین شدهٔ فیض گذشته، بطرف فیض آینده عبور کرد، فیضی که می گوید خدا قادر است (در آینده) همه چیز را افزونتر بسازد تا همهٔ احتیاجات شما برطرف شده چون کلیسای شگفت انگیز مقدونیه از محبت سخاوتمندانه پُر شوید. (دوم قرنتیان باب ۸) آزادی از حرص طمع از ایما به فیض آینده نشأت می گیرد.

(John Piper,Futher Grace, Multnomah, 1995)

پولس رسول با تجلیل این حقیقت که این گونه خدمت، خدا را جلال خواهد داد، این مطلب را اینگونه خاتمه می دهد. "و از دلیل این خدمت، خدا را تمجید می کنند به سبب اطاعت شما در اعتراف انجیل مسیح و سخاوت بخشش شما برای

ایشان و همگان و ایشان به سبب افزونی فیض خدایی که بر شماست ، در دعای خود مشتاق شما می باشند." (۲قرنتیان ۹: ۱۳و۱۴)

در حقیقت این مطلب از ابتدا تا به انتها بیانگر فیض خداست. او به شما مهربانی شگفت آوری می بخشد و قلب شما را مستعد می سازد تا احساس مالکیت را ترک کرده با آزادی هدیه بدهید. سپس او شما را در روندی قرار می دهد که در آن، فیض را بر شما می افزاید تا شما را طریق فیض خویش، برای اشخاص بسیاربگرداند.

آیا شما به فیض خدا این اجازه را داده اید تا شما را در این قسمت مهم زندگیتان نیز آزاد کند. اگر جواب منفی است چرا از او نمی طلبید که شما را برانگیزاند تا وقتی با شما صحبت می کند، با جوابهای خنده دار ولی پُرفیض خود، به او پاسخ بدهید.

فصل چهاردهم
سهم خود را ایفا کنید

آیا فیض واقعا" این را به ما تعلیم می دهد که چیز دیگری برای ما نمانده است که خودمان آنرا انجام بدهیم؟ آیا فیض همیشه ما را با خود حمل کرده ما را سالم به مقصد می رساند؟ آیا ما فقط باید آرام و راحت بنشینم و بگذاریم که فیض همهٔ کارها را برای ما انجام بدهد.

این فصل سعی دارد اینگونه طرز فکر را تغییر داده مسؤلیتهای ما را به ما خاطر نشان بسازد. همچنین به ما آموزد چگونه می باید با تلاشهای لازم بتوانیم نقش خود را در انجام یافتن فیض خدا در زندگی خودمان ایفا کنیم.

فصل چهاردهم
سهم خود را ایفا کنید.

آیا واقعا" ما می بایست سهم خود را ایفا کنیم؟ آیا این در واقع آنتی تز فیض نیست. (آیا عمل با فیض در تقابل نیست.) آیا کل مطب فیض در این واقعیت ریشه ندارد که "من نمی توانم به قابلیت خود اعتماد کنم پس احتیاج به کمک فیض دارم؟"

اجازه بدهید با نقل قول آیه ای که برای مردمی که از فیض لذت می برند بسیار عزیز است، سَردَر گُمی شما را خاتمه بدهم. و آیهٔ مذکوی اینست: "خویشتن را درمحبت خدامحفوظ دارید." (یهودا آیهٔ ۲۱) چنانکه موجها در ساحل بر هم می غلطند همچنین فیض نیز همیشه شما را دنبال میکند. "و از پُری او همهٔ ما بهره یافتیم فیض به عوض فیض."(یوحنا ۱: ۱۶) مسؤلیت شما فقط اینست که خود را در محبت خدا نگهدارید و هیچ وقت از آن دور نشوید. به عبارت دیگر آنرا سهل الوصول نینگارید و در سایه راه نروید، هرگاه می توانید در زیر نورباشید دیگر علتی برای بودن در تاریکی وجود ندارد. چرا بسوی بی اطمینانی، آسیب پذیری و محکومیت می شتابیم حال آنکه می توانیم از امتیاز فیض لذت برده تشکرات مداوم خود را بخاطر رحمت عظیمش، برای او ابراز کنیم. هیچ وقت محبت خدا را زیر سؤال نبرید و چون جدعون که می خواست از طریق پشمینه اش از خدا جواب خود را بطلبد، در پی آیه و نشانه نباشید. برای محفوظ داشتن خود در محبت خدا، مسؤلیت خود را برعهده بگیرید. در عمق او فرورويد و به بلندی او صعود کرده عمقهای او را تفحص نمایید. درطول لایتنهی او غور کنید چون او شما را با محبت بی انتهای خود دوست داشته است وهمیشه دوستتان خواهد داشت. او هیچ وقت محبت خود را از شما دریغ نخواهد کرد و هیچ چیز نخواهد توانست شما را از محبت مسیح جدا سازد.

از آنجاییکه این وعده ها مطمئن و یقینند، خود را در آگاهی از محبت خدامحفوظ بدارید.

خودتان را بنا کنید.

یهودا با توصیه ها و نصایح مؤکّدی برای روشن ساختن قابلیت انسان در ایفای سهم خود ، برآیۀ قبلی بینشی فراترافزوده برای مثال چنین می گوید: "اما شما ای حبیبان، خود را به ایمان اقدس خود بنا کرده و در روح القدس عبادت نمایید..." (یهودا آیۀ۲۰) من گاهی اوقات صدای نَفَس زنان پسرهای خودم را در حالیکه وزنه های خود را بلند می کنند، می شنوم چون از قرار معلوم پرورش اندام تفریحی بسیار محبوب بشمار می رود. خدا هم به همین نحو می خواهد که ما خود را از طریق دعا کردن در روح القدس، در ایمان بنا بکنیم. روح القدس بر ما آمده است که ما را تقویت و تشویق کند. چون ما آنطور که باید و شاید نمی دانیم چطور دعا کنیم، خود روح القدس برای ما شفاعت می کند و به ما الهام می بخشد. (به رومیان ۸: ۲۶مراجعه شود) دعای در روح القدس ما را کمک می کند تا بتوانیم خود را بنا بکنیم.

همینطور پولس در مورد حرف زدن به زبانها بطور شخصی و نه در جمع، چنین می گوید: "هر که به زبانها سخن بگوید خود را بنا می کند." (۱قرنتیان۱۴: ۴) و اضافه کرده می گوید: "...من زیادتر از همۀ شما به زبانها حرف می زنم." پس "به روح دعا کردن" بجای فرو رفتن در ارضاء بودن ازخود، با یک عملکرد شخصی، در واقع خود را بنا می کنیم. پولس مصمم بود براینکه نه فقط در روح دعا کند بلکه "به روح نیز سرود بخواند." (۱قرنتیان۱۴: ۱۵) او به روح القدس معطوف بوده فعالانه از آن الهام می یافت و در زندگی شخصی خود تعمّدا" و بطور مرتّب از حضور قدرت بخش خدا لذت می یافت. او می دانست که بدنش معبد روح القدس است جایی که پرستشهای

الهام یافته از روح القدس می توانست در آن انجام یابد.

یوحنا می گوید: "ما دانسته با ور کرده ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است" (۱یوحنا ۴: ۱۶) آیا محبتی را که خدا نسبت به شما دارد می دانید؟ آیا حقیقتا" این محبت را شناخته اید؟ آیا آن را باور دارید؟ متأسفانه برخی مسیحیان نمی توانند با نویسندهٔ مزامیر همصدا شده بگویند: "این را می دانم که خداوند با من است."بعضی نه فقط محبت خدا را زیر سؤال می برند بلکه گمان می کنند که حتی خدا می تواند بر علیه ایشان باشد. و درست مانند غلامی که مَثَل قنطارها فقط یک قنطار داشت خدا را "مردی درشت خو" می پندارند، شخصی که قادر است "از جایی که نکاشته است درو کند و از جایی که نیفشانده است جمع کند." (متی ۲۵: ۲۴) کسی که بسیار توقع دارد و خشنود نشدنی است. چه عقیدهٔ ممنوع و مأیوس کننده ای. ولی حقیقت اینست که خدا با ماست و پسر خدا ما را دوست داشته جان خود را برای ما داده است. او همه چیز را برای بخیریت ما بکار می برد. عیسی زنده است تا برای من شفاعت کند. خدا حتی اگر می خواست سعی هم بکند نمی توانست بیشتر از این با ما باشد. این حقیقتی شگفت انگیزی است، پس خود را در محبت او محفوظ کنید.

خود را تقدیس کنید.

یوحنای رسول نیز نصایحی بما می کند که ما خود باید آنها را انجام بدهیم. او در حالیکه سرخوش است از "محبتی که خدا به ما داده است تا فرزندان او خوانده شویم،" اودر این فیض باورنکردنی بیشتر تفحص کرده می افزاید: " که چون او ظاهر شود مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید." (به۱یوحنا۳:

۱و۲مراجعه شود.) یوحنا باز می گوید: "و هر کس که این امید را بر وی دارد خود را پاک می سازد چنانکه او پاک است." (۱یوحنا ۳: ۳) چه سخن ناباورانه ای! زیرا ما همیشه انتظار داریم که او قلبمان را طاهر کند. من این سرود پرستشی را دوست دارم که می گوید:

قلبم را طاهر کن،
بگذار که من چون طلا و نقره ذی قیمت گردم.
قلبم را طاهر کن،
وبگذار که من چون طلا، طلایی ناب گردم
ای آتش تهذیب کننده، خواهش دل من اینست
که مقدّس و جداگشته برای خداوندم باشم.
من برآن هستم که مقدس باشم. خداوندا مرا برای خود جدا کن.
آماده ام که اراده ات را انجام دهم.
(با اخذ Brian Doerkson,©1990 Mercy/Vineyard Publishin. اجازه بکاربرده شده است.)

این سرود به دلیل توازنش در تطابق با کتابمقدس، بطور مخصوص مرا مجذوب خود می کند. با خواندن آن، ما از خدا می خواهیم که سهم خود را در تطهیر ما انجام بدهد، امّا در ضمن مسؤلیت خود را و یا به عبارتی دیگر آنچه را که ما باید در اینمورد انجام بدهیم، می پذیریم و در واقع به خدا می گوییم: "من تصمیم گرفته ام که مقدس باشم." تقدّس کاربردی و عملی در حقیقت به این وابسته است که شما بطور مداوم تصمیمات نیکویی را اتخاذ کنید. انتخابی را که شما در هر لحظه از زندگی روزانۀ خود به عمل می آورید، نشان می دهد که شما به چه شخصیتی مبدّل گشته اید و نیز در آینده به چه شخصیتی تبدیل خواهید یافت. در حقیقت هربار که شما در رویارویی با پیشامدهای متفاوت تصمیمی می گیرید، شخصیت شما بسط می یابد.

به عنوان یک پیرو مسیح، تصمیمات شما نباید بر اساس فایده گرایی (پراگماتیسم) ویا حتی برحَسَب اقتضاء، بلکه به دلیل خوشنود کردن خدا باید گرفته شوند. تصمیمات صحیح از الزامی درونی نشأت می گیرند که بر کلام خدا استوارند و نه از احساس گناه بلکه از فیض برانگیخته شده اند. بتدریج متوجه می شوید که عادت به پیروزی وغلبه یافتن در زندگی و شخصیت شما شکل می گیرد. تصمیمات عملی که شما در گوشه و کنار خانه، محل کار و تحصیل، در طی انجام دادن کارهای عملی چون نگاه کردن تلویزیون، خوابیدن و برخاستن، خوردن و نوشیدن، نحوهٔ سخن گفتن، بخشیدن و دیگر کارها اتخاذ می کنید، زندگی شما را صورت می بخشد و به این نحو تصمیمات نیکو سهل تر به نظر می رسند. پیروزیهای پنهانی که بر الزام کتابمقدسی استوار می باشند شخصیت ایماندار را بنا می کنند. هیچوقت جماعت را پیروی نکنید، حتی رفتار مقبول در یک جماعت مسیحی را نیزدنبال نکنید. چنانکه جری بریدج می گوید: "در پی گیری تقدّس، ما می بایست الزامِ برخاسته از کتابمقدس را به عنوان یک مهارت کسب کنیم. اگر ما در پی این نباشیم که تحت تأثیر کلام خدا قراربگیریم، تحت تأثیر اجتماع گناهکار خود قرار خواهیم گرفت.

(Jerry Btidge, The Discipline of Grace, Nav Press, 1994)

تصمیمات نهانی شما در مورد پول، تلویزیون، کاربرد وقت ویا حتّی کامپیوتر، آنچه که شما آنها را مقدّم دانسته و یا از ایشان کاملا" چشم می پوشید و هیچکس نیز از وجود آنها آگاه نیست، شروع به تطهیردل شما می کنند. "و هر کس که این امید را بر وی دارد خود را پاک می سازد چنانکه او پاک است." (۱یوحنا ۳: ۳)

به سهولت می توان کتابمقدس را به عنوان راهنمایی بااقتدار و مُعتبر برای اعمال و رفتار شخصی خود انگاشت و یا آنرا کتابی مملوّ از

وعده ها و داستانها و یا حتی تاریخی جذّاب دانست. حتی می توان آنرا دربحث های گروهی بکار برد که در آن افراد گروه، دید و نظر خود را در مورد آیۀ خاصی ابراز می کنند. در نسل مابعدِ نو گرایی ما (- پَسامُدرنیزم- نسلی که خود، معیارهای اخلاقی را آفریده و اینکه آنچه برگزیند مقبول و صحیح است. توضیح مترجم) ، بعید به نظر نمی رسد که کتابمقدس بجای تلاش صادقانه برای شناخت معنی و مفهوم دقیق متن، و کاربرد آن برای تغییر زندگی شخصی پی آمد آن گردد، فقط برای ابراز عقاید شخصی مورد استفاده قرار بگیرد.

زندگی ای که بر الزامهای برخاسته ازکتابمقدس استوار است بر این تلاش می کند که در اجتماع، حتی اجتماع مسیحی برجسته شود. تلاش و کوشش در بدست آوردن اصول تعلیمی کتابمقدسی بدون اینکه آنها در زندگی شخصی بکاربرده شوند، تبدیل به دام غرورخواهند شد. معرفتی وجود دارد که " که در دینداری است." (تیطس ۱: ۱) ولی معرفت و شناخت دیگری نیز وجود دارد "که باعث تکبّر است." (۱قرنتیان ۸: ۱) ما احتیاج داریم نوشته های کتابمقدس را دروضعیت های کنونی خود در زندگی روزمرّه بکار ببریم و درنتیجه ایمان و باور ما بر کتاب مقدس گسترش یافته دگرگون می گردیم.

ما این قدمها را برنمی داریم تا فیض را از خدا حاصل کنیم، بلکه برعکس چون فیض مجّانا" و بطور رایگان بر ما جاری شده است، سبب می شود که ما بتوانیم تصمیم بگیریم که به آنچه مهم است اولویّت قائل شویم. (بتوانیم اصل الاَهمّ فالاَهمّ را دنبال کنیم. مترجم) البته با علم بر اینکه فیض ما به منفعل بودن هدایت نمی کند بلکه ما را وامی دارد تا بتوانیم با شادی واکنش نشان داده با عمل کرد درونی روح القدس، همکاری کنیم.

هر آنچه برای زندگی احتیاج داریم.

من اولین روزی را که ۲پطرس باب یک را از ترجمۀ NIV کتاب مقدس می خواندم، بوضوح بخاطر دارم. این باب برای مدّت طولانی متن محبوب من از کتابمقدس محسوب می شد ولی هیجان تجربه ای را که بخاطر آیۀ ۲پطرس۱: ۳ که بطور غیرمنتظره با آن برخورد کردم به من دست داده بود، هیچگاه فراموش نمی کنم. "چنانکه قوّت الهیّۀ او همۀ چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است به ما عنایت فرموده است." من اتاقم را ترک کرده در حالیکه در خیابان راه می رفتم این جمله را بارها و بارها برای خودم تکرار می کردم. چه گفتۀ هیجان انگیزی و چه وعدۀ پُرجلالی است برای همۀ مسیحیان! بعضی اوقات ما زندگی را سخت و پُر از دشواریها می بینیم، به همین دلیل داشتن زندگی مقدّس بسیار بعید به نظر می رسد، اما این وعده که "همۀ چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است به ما عنایت فرموده است." برای همین وضعیت به ما داده شده است. پطرس ادامه داده دربارۀ این وعدۀ نفیس و گرانبها که خدا فیض خود را به ما داده است، می گوید که توسط همین وعده و فیض است که ما قادر هستیم از فساد این دنیا دوری جُسته شریک طبیعت الهی او گردیم. چه متن هیجان انگیزی!

اما در کمال تعجب این متن با اشاره کردن به اموری که خود ما باید آنها را انجام بدهیم ادامه می یابد. بعد از دریافت چنین فیض حیرت آور و چنین وعدۀ شگفت انگیز، به ما گفته نشده است که فقط راحت ایستاده بگذارید که خدا همۀ کارها را انجام بدهد، بلکه در کمال شگفتی از ما خواسته شده است: " به همین جهت کمال سعی نموده در ایمان خود فضیلت پیدا نمایم." (۲پطرس۱: ۵) پس باید به دوقسمت این آیه، بطور

یکسان توجه کرد. ابتدا "به همین جهت"، بطور مثال چون به شما هر چیز لازم، داده شده است و چنین وعدۀ شگفت انگیزی را با خود دارید. خدا برای شما خدای نیکویی بوده چنین لطف شگفت انگیزی را شامل حال شما کرده است. وقتی پطرس شما را تشویق می کند که پشتکاری و استقامت داشته باشید دقیقا" به این استدلال اشاره می کند. شما می بایست تلاش کنید ولی نه به این دلیل که شما با موضوع بسیار سخت و دشوار روبرو هستید و یا اینکه امید و مساعدت اندکی برای شما وجود دارد، پس شما می بایست خودتان به سختی عمل کنید، بلکه شما لازم است سخت بکوشید زیرا هر چه را که احتیاج دارید به شما عطا شده است.

پس قسمت دوم جمله اینست که شما می بایست "کمال سعی خود را بکنید." بسیاری به خاطر اینکه توفیقها و لذاتی که در زندگی بهرهمند گشته اند برای ایشان کافی بنظر نمی رسد از زندگی مسیحی خود لغزش می خورند. شاید ایشان در زمرۀ کسانی هستند که در خاتمۀ جلسۀ کلیسایی برای دعا به جلو آمده امید داشته اند که هرگاه باکس دیگری برای دعا متحد شوند مشکل ایشان حلّ خواهد شد. علت ناامیدی این اشخاص در عدم دریافت جواب دعا، شاید به این دلیل باشد که ایشان این جملۀ پطرس را که می گوید"کمال سعی خود را بکنید " اطاعت نکرده اند پس به خود اجازه داده اند که به ایمانداری سست و زبون مبدّل شوند.

سُست و کاهل نباشید.

اجازه بدهید دوباره تأکید کنم بر اینکه که عملکرد ما فقط واکنشی است نسبت به فیض بی نهایت خدا و آنچه که او برای برآورده شدن احتیاجات ما، به ما می بخشد. بسیاری مسیحیان مأیوس و نا امید می شوند فقط به این دلیل که

نمی توانند دنیای شخصی خود را خودشان تنظیم کنند. به زبانی دیگر ایشان کوشش لازم را به عمل نمی آورند. من بخاطر دارم که چگونه از خواندن امثال ۱۳: ۴ که می گوید: "شخص کاهل آرزو می کند و چیزی پیدا نمی کند اما شخص زرنگ فربه خواهد شد." به حیرت افتاده بودم چون هیچ وقت فکر نمی کردم که شخص تنبل اصولا" چیزی بطلبد. ولی از قرار معلوم نویسندۀ امثال بسیار تیزهوش و بیناتر از من بود. اصولا" شخص تنبل آرزو و اشتیاق داشتن را دارد. او در طلب موفقیت است ولی نه اینقدر که برای دست یابی به آن قدمی بردارد. " کمال سعی خود را کردن"در برنامه ها و تدابیر اوجایی ندارد. امثال چنین ادامه می دهد "چنانکه در، بر پاشنه اش می چرخد همچنان کاهل بر بستر خویش." درک کیدنر این آیه را اینگونه تفسیر می کند که "کاهل بیش از حد به بسترش بسته است در واقع او به آن وابسته است." (Derek Kidner, Proverbs, IVP, 1972)

فیض برای این نیست که مسیحیانی تربیت کند که اشتیاق فراوانی به بسترشان دارند! فیض به این منظور داده شده است که ایشان را برانگیزانیده، پایهای ایشان را به جهیدن واداشته، امید در دلشان بتاباند. فیض به ما الهام داده به ما اعتما به نفس می بخشد تا بتوانیم موفق گردیم و ما را نیز مطمئن می سازد که زندگی گذشتۀ ما که در گناه بلعیده شده بود آزاد گشته تبدیل به چیزی گردیده است که قادر است برای جلال اسم خدا بکار برود.

فیض شما را آزاد کرده است تا بتوانید قدمی بردارید. پس از فیض ِ معوّجی که نمی تواند به قدرت شگفت انگیز و آزادی بخش دست یابد، بدور باشید. و نیز برحذر باشید از فیضی که بطور منفعل (نه فعّال) عمل نموده خدا را برای هر

آنچه بَدانجام بوده، محکوم می کند. چنانکه دکتر مارتین لوید جونز می گوید:

بسیاری شکست خورده، مغموم و پریشان می گردند فقط به این دلیل که نمی توانند زندگی خود را به دست بگیرند. شما می بایست خودتان کاری را انجام داده باشید. این هیچ وقت توسط شخص دیگری برای شما کرده نخواهد شد. در واقع هیچ کس قادر نخواهد بود که آنرا برای شما انجام بدهد. پس استوار بایستید و در زندگی مسیحی خود بی ثُبات نباشید، بلکه چون شخصی بسیارتوانا و نیرومند زندگی کنید. چنین قدرت و توانی را در زندگی از خود نشان بدهید. مسیحی ضعیف و زبونی نباشید که به نظر می رسد هر آن احتمال داردازضعف و سستی از پا می افتد و یا هر آن امکان دارد شکست بخورد.

(D Martyn Lloyd-Jones, Spiritual Depression: Its Causes and Cure,Pickering and Inglis,1965)

من اغلب از فرودگاه ها عبور می کنم و بطور مخصوص خودم را مدیون راه روهای برقی می دانم. اگر بار سنگینی با خودم دارم با آن بر روی راه روی برقی قرار داده بی حرکت می ایستم با خوشحالی اجازه می دهم که آن، بار و همچنین خود مرا حمل بکند. ولی اگر بار سنگینی با خود ندارم، اغلب این ماشین ها سبب می شوند که دیگر توقف نکنم بلکه حتی بر آن راه رفته سریعتر حرکت کنم. بدینوسیله من می توانم از این موضوع استفاده کرده با صرفه جویی در وقت کسب شده وقت برای استراحت لازم داشته باشم.

من واقعا" نمی توانم مردمی را که بر این راه روهای برقی فقط می ایستند و راه نمی روند با وجود اینکه چیزی سنگینی هم با خود ندارند که حمل کنند، درک کنم. چرا باید ساکن جایی ایستاد در حالیکه با قدری تقلا و کوشش می توان

از آنچه از قبل تدارک دیده شده است استفادهٔ کامل را کرد. بر آن ماشینها حتی من هم سریع به نظر می رسم!

فصل پانزدهم
فیضی که شما را وانمی گذارد.

صفت خارق العادهٔ فیض خدا اینست که خدا هرگز ما را ترک نمی کند. حتی زمانیکه ما از خود دست شسته ایم او هنوز به لطف و محبت خود نسبت به ما ادامه می دهد.

این فصل بیانگر سرگئشت ایلیا می باشد. مردی که مثل ما بود و نومیدی و یأس را غور نمود تا فقط بتواند دریابد که حتی اگر در دوزخ بستر بگستراند خدا هنوز هم با اوست و قادر است که او را دوباره کاملا" احیا کند.

این فصل را بخوانید و آسایش و تسلی خدا را که از فیض غیرقابل تغییر او نسبت به شما نشأت یافته است دریافت کنید. ببینید که او چه محبتی نسبت به خادم مجروح خود ایلیا داشت و با درک برخی از اسرار روش خدا در احیا کردن فرزندان خویش، در دل خود تازه بگردید.

فصل پانزدهم
فیضی که شما را وانمی گذارد.

گفته شده است که "ایلیا که مردی بود صاحب حواسّ مثل ما." (یعقوب ۵: ۱۷) ولی باید اعتراف کنم که بنظر من او به هیچ وجه شباهتی به ما نداشت. بسیاری اوقات کتابمقدس توضیحاتی مقدماتی دربارۀ قهرمانهای خود به ما می دهد. برای مثال درمورد ایشان می گوید چگونه والدینشان توسط خدا آماده شده بودند یا چگونگی تولد ایشان توضیح داده شده است یا حتی بعضی اوقات ازبرخی اتفاقات بارز دوران کودکی ایشان گفته شده است. ولی بنظر می رسد که ایلیا به ناگهان پدیدار شده باشد. ما هیچ نوشته ای از گذشتۀ او در دست نداریم. او بدون هیچ مقدمه ای فرارسیده است و تاریخچۀ او چنین ادامه می یابد: "واینک ایلیای تشبی" (۱پادشاهان۱۷ :۱) او بنظر می رسد ناگهان به میان آمده وسپس بتدریج در آسمانها ناپدید می گردد. شاید او مردی فضایی و یا فرشته ای بود! ولی اینطور نیست، ایلیا دقیقا" انسانی مثل ما بود، انسانی دارای جسم و خون، آسیب پذیر و محتاج.

زمانی قهرمان مورد نظر ما با اعتماد به نفس فراوان در کوه کرمل ایستاده آتش از آسمان به زمین آورد ولحظه ای دیگر او به مرد ترسویی مبدّل گردیده بود که حاضر بود به خاطر زنده ماندن خود به بیابان فرار کند. ولی ناگهان تشابهاتی میان خود و ایلیا می بینیم و تمایلات انسانی مشابهی را در او می یابیم. او از شخصی مقتدر و فعّال به فردی زبون و ناتوان مبدّل شده بود. لحظه ای شخصی بود شجاع و باجرأت و لحظه ای دیگر فردی بود ترسو. گاهی پُر از فیض خدا محکم بر پا ایستاده بود، گاهی نیز از ترس در حال فرار بود. زمانی داشت بر تاریخ بشر تأثیر می گذلشت و وقتی دیگر فقط گنگ و نامفهوم بود.

زمانی برخاسته در جمع، زمانی دیگر پنهان شده در بیابان. گاهی روشن و آگاه بود و گاهی نیز کاملا" مغشوش و در هم و در فکر از بین بردن خود بود.

پس ایلیا کجا راه را به خطا رفت؟ او مردی بود که توسط خدا تربیت یافته بود تا درفشارها و مشکلات پایداری کند. در زمان و دورهٔ تعلیمی خود، او به بیوه زنی گفت "پسرت را به **من** بده." و به مردمی که بر کوه کرمل بودند گفت "نزد **من** بیایید." با این سخنان ایلیا داشت تنگیها و سختی ها را به خود فرا می خواند. پس چه شد که او به ناگهان زیر فشارآنها خم گردید ؟ یک چیز مسلّم است و آن اینست که او نیز چون پطرس زمانیکه بر روی دریا بود چشمانش از خداوند خویش بسوی دیگری برگشته بود. ولی سؤال اینست که علت چه بود؟

خشم بگیر ولی گناه مورز.

ما به عنوان انسانهای ناکامل بسیاری اوقات برای ما دشوار است که خشم راستین و صادقانه را از خود نشان دهیم. وقتی کسی گناه می کند ما با او مخاصمت کرده به خود اجازه می دهیم تا احساس دشمنی و خصومت بر ما چیره شود. در نتیجه بجای محبت کردن به شخص گناهکار و نفرت کردن از گناه، ما به هر دو یکجا حمله ور می شویم. آیا ایلیا نیز در همین دام گرفتار شد؟ وقتی که او با کاهنان بَعل رودر رو شده بود آیا از خشم مقدس خدایی بسوی عصبانیت و ترس شخصی خود لغزیده بود؟

زمانیکه شما در برابر شریران امروزی می ایستید، مواظب باشید از اینکه مبادا روحیهٔ انتقاد گرایانه و یأس و نا امیدی به خود راه بدهید. هرگز فراموش نکنید که خدا از گناه

متنفر است ولی هنوز گناهکار را دوست دارد. شاید در آن لحظهٔ پُر خشم، ایلیا چشمانش را از خداوندش برگردانیده بود. پس علت چه بود؟

آیا علت، غرور پیش از سقوط بود؟

ایلیا به مدت سه سال از نظرها پنهان مانده بود. معجزات پنهانی او در نزد یک نهر و یا خانهٔ محقّر یک بیوه زن، بطور شخصی انجام یافته بود. اما به ناگهان ایلیا دیگر نه‌در تنهایی و عُزلت بلکه با یک پیروزی در جمع و تأیید الهی، مواجه شده بود. بدینوسیله ایلیا ناگهان از یک نبیّ گمنام به مهمترین شخص آن زمان مبدّل شده بود.

شاید شما نیز برای مدتی از نظرها پنهان بودید. ممکن است کلیسای شما در یک اتاق نشیمن اجتماع می کرد ولی اکنون یکی از بزرگترین کلیساهای شهر بشمار می رود. ممکن است شما جدیدا" برای دادن کلام علم و یا دعا برای بیماران مورد استفاده قرارگردفته باشید و مردم شما را برای بکار بردن این عطایا می طلبند و به همین دلیل شما دارید اشتهار می یابید. اگر چنین است، واکنش شما به این موضوع چگونه می باشد. وقتی شما شهرت و اعتبار می یابید ممکن است این موضوع سراسر فکر و ذهن شما را فرو گرفته مغرور گردید.

خدمت اولیّهٔ ایلیا بر خود خدا مبتنی بود ولی آیا بعدها او به ناگهان به شخصی خود محور تبدیل گردید. وقتی ایلیا داشت بدنبال ارابهٔ پادشاه می دوید آیا او می خواست به پادشاه بگوید که ای آحاب مرا ببین. من دارم بسرعت می دوم! ایلیا قبلا" در جمع، خدا را خدمت نکرده بود ولی اکنون در معرض عام قرار گرفته بود.

شاید همین توجه به خویشتن، دامی برای او گردیده بود.

آیا او فقط از پا درآمده بود؟

شاید ایلیا فقط بسیار خسته بود. او به مدت سه سال تحت فشار قحطی ای بسر برده بود که خود او آنرا اعلام کرده بود. سپس افزایش تدریجی فشار روحی ای که در کرمل بوجود آمد. و البته اخباردر مورد جریانات جدید، بدون رسانه های گروهی کم کم در میان ملت پخش گردید، این فشارهای روحی با احتیاجات عاطفی برخاسته در آن روز مخصوص (روزی که ایلیا با انبیای بعل مقابله نمود) دنبال می شد. و بالاخره در ناباوری او دریافته بود که آحاب و ایزابل هنوز دست نیافتنی و غیر قابل تغییر باقی مانده اند. بنابرین ایلیا از نظرعاطفی بسیار خسته شده بود. احتمالا" او تمام امید خود را بر تنشی که میان خدا و کاهنان بعل وجود داشت نهاده بود. شاید او فکر می کرد که این اتفاق همۀ ملت را دگرگون خواهد کرد و نتیجه این خواهد بود که تمامی قوم به سوی خداوند بازگردند. پس وقتی راحاب و ایزابل هیچ گونه تمایلی به توبه نشان ندادند این معجزۀ عظیم و شگرف بی نتیجه ماند و این موضوع تأثیری منفی و عمیق بر ایلیا گذاشت.

هیچ چیزی نمی تواند به اندازۀ نومیدی و یأس شما را تهی و زبون بسازد. تصور کنید شما می خواهید برای گسترش خاص موعظۀ کتابمقدس بکوشید. شخصی در مورد متن مهیّجی از کتابمقدس می کوشد، دیگران موسیقی و وسایل برقی را مهیا می سازند. عدّۀ زیادی دعا و تمرین می کنند و باید گفت وقت و نیروی خود را بکار می برند تا همه چیز با موفّقیت به پایان برسد. جزوه ها تکثیر و بین همسایه ها پخش می شوند. تا شب همه چیز آماده می گردد و باید گفت به همان نسبت انتظارات نیز

افزایش می یابد. درها باز می شوند و عدّه ای داخل کلیسا می گردند.

یکشنبهٔ بعد جلسه بطور متداول آغاز می شود. همه به هم می گویند "اوقات بسیار عالی و با شکوهی بود، اینطور نیست." و شما با خود فکر می کنید "اجرا عالی و با شکوه بود ولی شنونده ها کجا بودند ؟" آیا همهٔ فعالیتها و کوشش های شما بی ثمر و بیهوده بود؟ باید واقع بین بوده اعتراف کرد که شما در آن لحظه خسته و عمیقا" نا امید گشته اید.

حتی نزدیکترین و عزیزترین اشخاص می توانند سبب نا امیدی و یأس ما بشوند. مواجه شدن با عدم قدردانی در زندگی زناشویی، بسیار طاقت فرساست. بیشتر وقتها شوهران با خود فکر می کنند که همسران ایشان از آنچه ایشان انجام می دهند قدردانی نمی کنند و به خود می گویند "من دائما" بیرون از خانه با مشکلات دست به گریبان هستم. باید تصمیمات جدی بگیرم تا در محل کار بهترین را کسب کنم و وقتی هم که به خانه می آیم و می خواهم روزنامه را برداشته قدری تمدّد اعصاب بکنم، در مقابل تنها کاری که او می کند اینست که دربارهٔ روزی که داشته است صحبت بکند."

و همسرش نیز باخودش فکر می کند که شوهرش هرگز از کارهایی که او انجام می دهد قدردانی نمی کند. و با خود می گوید "من تمام روز با بچّه ها در خانه مانده باید کارهای مکرّر و روزمرّه را انجام می دهم و با احتیاجات بچّه ها و جواب دادن به سؤالات ایشان که به ظاهر کار آسانی به نظر می رسد مدارا کنم. وقتی هم که همسرم به خانه می رسد روزنامه را به دست گرفته در گوشه ای می نشیند و از من می پرسد که آیا شام حاضر است. او اصلا" به فکر من و مسائلی که در طی

روز تحمل کرده ام نیست. او هیچ وقت از کارهایی که کرده ام قدردانی نمی کند.” یأس و نا امیدی همیشه به تلخی و خصومت تبدیل می شود و شکست روحانی را به دنبال دارد.

تعویق ها و سردرگمی ها

“امیدی که در آن تعویق باشد باعث بیماری دل است...” (امثال ۱۳: ۱۲) این مَثل را آنانی که منتظرند تا خانۀ ایشان به فروش برسد و یا کار تازه ای پیدا کنند، بهتردرک می کنند. بیشتر اوقات شما دلیل اتفاقاتی را که برای شما اتفاق می افتند می توانید بفهمید. برای مثال شما در یک روز بارانی اتوبوسی از شما جلو زده درست قبل از اینکه شما به ایستگاه برسید ایستاده دو نفر را درایستگاه سوار کرده حرکت می کند. گردن وصورت شما در حالیکه قطرات باران بر آن می غلتند احساسی آمیخته از درد و یأس را بروز می دهند و شما خسته و فرسوده در ایستگاه اتوبوس می ایستید درست جاییکه زنی به شما ملحق می شود و سرانجام محاوره ای بین شما آغاز می شود:

زن: مثل اینکه اتوبوس را از دست دادیم.
شما: بله همینطور است که می گویید.
زن: مثل اینکه شما هم در همین محل زندگی می کنید.
شما: بله همینطور است. درست کمی بالاتر از اینجا.
زن: پس درست حدس زده بودم. من بارها شما را وقتی که از جلوی خانۀ ما ردشده و به کلیسایی که همین نزدیکی هاست رفته اید، دیده ام.
شما: بله، من عضو آن کلیسا هستم.
زن: واقعا"؟ آنها همیشه خوشحال به نظر می رسند. لطفا"بیشتر توضیح بدهید.

ناگهان شما متوجه می شوید که چرا اتوبوس مورد نظرتان را از دست داده اید. "این یک تقدیر الهی بوده است" و شما با خود می گویید که "من برای داشتن این تقدیر الهی حاضرم اتوبوس های زیادی را از دست بدهم."

وقتی شما متوجه علت وقوع برخی حوادث می گردید، خوشحال هستید. اما دشوار خواهد بود اگر شما در آن ایستگاه اتوبوس به مدت چهل و پنج دقیقه بایستید و کسی را درآنجا نبینید. یا به بیمارستانی می روید و با خود می گویید "من واقعا" می خواهم به بیماران شهادت بدهم." ولی شما آنقدر ضعیف و بد حالید که فقط می توانید یک لیوان آب از کسی بخواهید. و حیرت زده به خودتان می گویید "پس چه ارزشی دارد که اینجا باشم." واینگونه اغتشاش فکری قدرتتان را تحلیل می برد.

زندگی در دنیایی سریع

اصولا"همهٔ نسلها با فشارهای زندگی روبرو می شوند، ولی هیچ نسلی به اندازهٔ نسل ما با فشارهای فکری و جسمی مواجه نبوده است. هر کجا که می روید مردم را می بینید که سعی می کنند که زندگی خود را در اختیار گرفته در هر لحظهٔ ممکن تا جایی که می توانند ذخیره می کنند.

درمقایسه با معیارهای زمان حاضر، سرعت زندگی در زمان مسیح تقریبا" ثابت تر و استوارتر بود. اگر او می خواست از محلی به محل دیگر برود می بایست یا راه برود، یا بتازد ویا با کشتی سفر کند. ولی در زمان حاضر اختراعات جدید جایگزین یکدیگر می شوند و شیوهٔ زندگی بسرعت در حال تغییراست. پدر من اولین ماشینی را که در شهر ما بود بخاطر دارد. او زمانی نیز که کنکورد

،هواپیمای مافوق صوت به پرواز در آمد و همینطور زمانیکه مردم در کرۀ ماه قدم زدند هنوز زنده بود.

مسیحیان می خواهند خدا را در میان چنین تجربیات پُرهرج و مرجی جلال بدهند. بنابرین بسیار طاقت فرسا خواهد بود اگر کسی در این دوره، چون ایلیا از فرو ریختن درون خود رنج برده اند. نسلی که در زمان کامپیوتر بسر می برد، با فشارهای سختی مواجه است و خدا نیز با عطوفت و مهربانی خاصی به این مسأله نگاه می کند.

بیابان

چیزی توجه ایلیا را از خداوند دور کرد و او چون شخصی افسرده و به وحشت افتاده، به بیابان گریخت و چنانکه داشت فرار می کرد، ایلیا در چشمان جستوجوگر خادمش که او را دنبال کرده می دید که داشت می پرسید "ایلیا چه می کنی؟" تجربۀ کوه کرمل بسیار عالی بود. آتش را برزمین آمده بود و باران هم باریده بود ولی"الآن کجا داریم می رویم؟" می توانم تصور کنم که ایلیا در جواب می گوید "اینطور به من نگاه نکن. نمی توانم نگاه های تو را تحمل کنم. تو فقط اینجا منتظر باش." و ایلیا به تنهایی راه را ادامه داد. وقتی شما از چیزی فرار میکنید چشمانی هستند که شما ترجیح می دهید به آنها نگاه نکنید.

با تنها گذاشتن خادم خود، ایلیا به اندرون صحرایی جسمانی و روحانی دوید. او در سایۀ درختی نشسته دعا کرد که بمیرد. با از دست دادن تمام آمال و مقاصد، او خود را محکوم و بی ارزش پنداشت. ایلیا دیگر چنان آسیب پذیر گشته

بود که شریر از فرصت سبقت جسته او را به لبۀ انتهار و خودکشی رسانیده بود.

در شگفتم که چند نفر از ما خادمین به این حدّ رسیده ایم که گفته باشیم " بهتر بود که من مرده باشم." یک پدر یا مادر مجرّد وقتی به آخر خط می رسد فقط این سؤال او را زنده نگه می دارد که از خود می پرسد " اگر من بمیرم چه برسر فرزندان من خواهد آمد؟" مردی که برای مدتی کار خود را از دست داده است با خود می گوید " زندگی من کاملا" بدون هدف ومقصود گشته است. چرا نباید به آن خاتمه بدهم." زوج جوانی که شدیدا"مقروض هستند و بیرحمانه توسط طلبکاران در فشار قرار گرفته اند از خود می پرسند "چرا ما زنده هستیم؟ ما هیچوقت قادر نخواهیم بود این مشکل را پشت سر بگذاریم. دیگر آینده ای برای ما نیست پس بهتر است که مرده باشیم. شریر آمده است تا بدزدد، بکشد و هلاک کند. او وقتی که ما بشدت ضعیف و زبون هستیم به صحنه می آید و همان وقت است که فرصت موفقیت را دارد.

ایلیا به آخر خط رسیده بود اما خدا نه به دعای او برای طلب مرگ، جواب نداد و نه اینکه رفتار منفی او را محکوم کرد. در عوض خدا با درکی عمیق و عطوفت و شفقتی خاص با ایلیا برخورد نمود.

زمانیکه داود عمالیقیان را دنبال می کرد، او و همراهانش در مزرعه ای به مردی بسیار وامانده و خسته برخوردند. آنها به این شخص غذا و آب دادند و سپس از او پرسیدند "که از آنِ که هستی واز کجا میباشی؟" مرد در جواب گفت: "من جوان مصری هستم و آقایم مرا ترک کرده است زیرا سه روز است که بیمار شده ام." (۱سموئیل۳۰: ۱۳)

خداوند و ارباب ایلیا نیز می توانست رفتار مشابهی با او داشته باشد. اگر خدا شخصی چون خود ما بود به احتمالی قوی ایلیا کنار گذاشته شده بود و گفته بود: "ایلیا برکنار شده است، الیشع را برای من بیاورید!" اما این روشی نیست که خدا به آن عمل می کند. وقتی ایلیا دیگر فاقد هر نیرویی بود بسوی فیض خاص خدا دوید. واین فیض هیچگاه ما را ترک نمی کند، هرگز ما را ندیده نمی گیرد و هرگزما را رها نمی کند. هروقت مردمی که روحشان جریحه دار شده است بسوی این فیض می آیند در واقع به بازوان خدا پناه می برند، خدایی که دقیقا" می داند چکار باید بکند.

تجدید قوای طبیعی

خدا بجای اینکه اول توصیه های روحانی به ایلیا بکُند، بخاطر می آورد که ایلیا احتیاجی شدید به استراحت، غذا و زمان دارد. به همین دلیل قبل از اینکه چیزی به او بگوید ابتدا این سه چیز را به او عطا می کند.

در حقیقت خدای کتابمقدس "در مرتعهای سبز مرا می خواباند و نزد آبهای راحت مرا رهبری می کند. او جان مرا برمی گرداند..."(مزمور ۲۳: ۲و۳) "و محبوبان خویش را خواب می بخشد." (مزمور ۱۲۷ : ۲) بعضی اوقات ما وسوسه می شویم که بگوییم با خدا بودن به این معنی است که باید شیفته وار دعاکرد، روزه گرفت و شهادت داد، اما این گفته به هیچ وجه صحّت ندارد. ما باید خدایی را بشناسیم که می خواهد به ما اجازه بدهد تا دراز بکشیم و نیزبه ما خواب راحت می بخشد. پس از یک خواب راحت، ایلیا با لمس فرشته ای که برایش خوراک آماده کرده بود، بیدار می شود. پس از دادن یک استراحت خوب به نبی، اکنون خدا داشت برای او غذایی مهیّا می

کرد. در واقع خدا از احتیاجات جسمانی ما با خبر است. چون او خودش آنها را آفریده است پس خودش نیز قادر است که آنها را برآورده سازد. برحذر باشید از روحانیّت شدیدی که بطور منحصر بفردی بر آنچه خدا بطورمافوق طبیعی مهیا می کند، نظر دارد و انسانیت ما را که شامل خواب و خوراک است، نادیده می گیرد.

چه چیزی بهتر از غذایی که توسط فرشته ای فراهم می شود. زمانیکه ایلیا در مرکز ارادۀ خدا قرار داشت توسط خرده های غذایی که بوسیلۀ پرندگان حمل شده بودند تغذیه گردید. وقتیکه او ناامطیعانه و افسرده داشت برای نجات جان خود فرار می کرد، برای تغذیۀ او نه پرندۀ دیگری بلکه فرشته ای را فرستاد. این است فیض خاصّ خدا.

ما زمانیکه در برابر خدا قاصر آمده ایم، شریر به ما می گوید که بخاطر آن ما باید زجر بکشیم. چه فریب بزرگی! وقتی ما قاصر آمده ایم مسیح ما را از خود نمیراند بلکه بجای آن او بطرف ما می آید. آیا مسیح پطرس را وقتی که قسم خورده بود که هرگز او را نمی شناسد، طرد کرد؟ در واقع عیسی پس از قیام خود بر ساحل ایستاده شاگردان را از قایق فرا خواند و گفت:"بیایید بخورید." یوحنا ۲۱: ۱۲) او هرگز به پطرس نگفت که "پطرس تو مرا انکار کردی پس نمی توانی به ما بپیوندی." بلکه شبان نیکو داشت در محبت خویش گلۀ خود را دوباره بدور هم جمع می کرد. شاگردان تمام شب را در قایق بسر برده بودند پس شدیدا" به غذا احتیاج داشتند. برای همین عیسی آنجا بود که ایشان را تغذیه کند. ایلیا نیز چنین بود. پس از یک کار سخت، او احتیاج به غذا داشت و خدا نیز آنجا بود که او را تغذیه کند.

پس از اینکه ایلیا خورد و خوابید خدا او را فورا" بطرف خود نخواند، بلکه اجازه داد تا بدود و به نبی زمان داد تا مشکلات را به فراموشی بسپارد. او آزاد بود تا به آسودگی دویده بحران را پشت سر بگذارد.

بازگشت به بنیادها

اکنون که جسم و روح ایلیا توسط خدا تازه شده بود. دیگر او بدون هدف به بیابان فرار نمی کرد بلکه داشت به ریشه و مبدأ خویش حوریب بازمی گشت ، جایی که خدا موسی را در بوتۀ آتشین ملاقات کرده و با اسرائیل نیز عهد بسته بود. بدین ترتیب ایلیا داشت به اساس و بنیاد ایمان خویش بازمی گشت.

زمانیکه شما گیج و سرگشته هستید، باید بسوی آنچه که می دانید حقیقت دارند، بازگردید. پس سعی کنید که در بیابان سرگشتگی باقی نمانید. آیا مسیح این را نمی گوید:"که من راه و راستی و حیات هستم." آیا او دیروز و امروز و تا ابدالاباد همان نیست؟ چرا من طوری رفتار می کنم که گویی بر شنهای روان ایستاده ام؟ اگر در این حال هستم می بایست به سوی صخرۀ خودم بازگردم. چیزهای زیادی برمن گذشته است که از علتشان آگاه نیستم اما فقط این را خوب می دانم که قوّت من خداست. شما نیز وقت خود را در بیابان زندگی خود به هدر ندهید بلکه باز گردید بسوی خدایی که قادربه نگاه داشتن عهد خویش است و شما را هرگز وانمی گذارد.

***

هویّت شخصی و مسؤلیت

بعد از آنچه بر ایلیا گذشته بود، او دیگرآمادۀ شنیدن از خدا بود. او استراحت کرده جانش تازه شده بود و نیز به مبدأ ایمان خویش باز گشته بود. خدا با گفتن سؤالی او را ملاقات می کند: "ایلیا اینجا چکار می کنی؟"

ایلیا به مکان و مرحله ای رسیده بود که می دانست درمانده است و امیدی بر او نیست، به عبارتی دیگر یک سردرگمی درونی که مردن از آن بهتر است. ولی برعکس خدا به او خاطرنشان کرد که او شخصی بیهوده نیست بلکه او شخصیت خاص و بارزی است. کسی با نامی خاصّ و تاریخی منحصر بفرد. و نیز به او گفت که "تو خادم من هستی بنابرین شخصی هستی قابل اعتماد. پس با این تفاصیل تو اینجا چه می کنی؟" خدا می دانست که افکار ایلیا در مورد خودش واقعیت نداشتند. این درست است که او فرار کرده بود ولی با این وجود او شخصی وامانده قلمداد نمی شد. او خدام خدا بود و خدا می خواست که او ارزش شأن و هویّت خود را باز بشناسد.

خدا می خواهد بدانید که شما، برخلاف آنچه فلاسفۀ جدید معتقدند که انسان مجموعه ای از احساسات و افکاری است که به دنبال هم می آیند، نیستید. تودۀ احساست دارای هویّت نیستند اما شما این هویّت را دارید و هویّت همیشه با مسؤلیت پذیری همراه است. روزی شما در حضور خدا خواهید ایستاد و در مورد آنچه با زندگی خود کرده اید و اینکه چگونه دِرهَم های خود را بکار برده اید، جواب خواهید داد. آگاهی از این حقیقت شما را پس از یک دورۀ دلسردی و یأس، از تن آسایی و رِخوَت وسستی بیرون آورده جانتان سیراب خواهد ساخت.

پس از خطر "تأسف بر خود" برحذر باشید زیرا در غیر اینصورت ترس از خدا را از دست داده به خدمت کردن به او پایان خواهید بخشید. شاید این روش برای برخی دشوار به نظر آید اما مطمئنا" شفای کامل را بدنبال خواهد داشت. خدا ابتدا به ایلیا خوراک، استراحت و مهلتی بخشید سپس از او پرسید که "اینجا چکار می کنی؟" و با گفتن این جمله او را با حقیقت مواجه کرد.

صمیمیت ونزدیکی

بدنبال ابراز قدرتی شگفت انگیز که کوه ها و صخره ها را شکافت، خدا با نجوایی بسیار ملایم ایلیا را نزدیک خواند. این ظهورقدرت عظیم خدا نبود که ایلیا را به دهانهٔ غار فرا خواند بلکه صدایی که با یاد آوردن شهادت داود پادشاه که می گوید: "...مهربانی تو مرا بزرگ ساخته است."(مزمور ۱۸: ۳۵) از مهربانی و عطوفت خدا می گفت. مسؤلیت پذیری نسبت به خدا همیشه باید با صمیمیت و نزدیکی همراه باشد زیرا فقط در اینصورت است که ما شفا و تجدید قوا را از خدا خواهیم یافت. ما باید صدایی را که به ما می گوید اینجا چکار می کنی، بشنویم ولی در عین حال باید گوشمان بصدایی نیز باشد که به ما می گوید"تو برای من بسیار عزیز هستی و من دقیقا" می دانم که چه اتفاقی برای تو افتاده است." و همین گفته است که ما را با ملایمت بسوی اهداف خدا می خواند.

خدا فقط علاقه مند نیست که بداند چگونه می توانیم او را خدمت بکنیم، بلکه او می خواهد صدای آرام و واضح او را بشنوید که می گوید شما را دوست دارد و به جانب شماست. او از آه حسرت، تمایلات و دل شکستگی های شما آگاه است. من از آنچه تو برای من انجام داده ای آگاهم و

اینکه خیلی کم از تو بخاطر آنها قدردانی شده است. وقتی تو با درماندگی گریه می کردی من صدای تو را می شنیدم. فقط این صدای دلنشین است که می تواند دل شما را نرم بسازد.

داود می گوید: "مرا نجات داد زیرا در من رغبت می داشت." (مزمور۱۸: ۱۹) این گفته یکی از مهمترین حقایقی می باشد که در کتابمقدس عنوان شده است. خداوند از شما خرسند است. وقتی خدا به آرامی در گوش شما زمزمه می کند که از شما خوشنود است،. باورنکردنش چه دشوار است.

یکبار سعی کردم معنی کلمهٔ "خشنود" را در لغتنامه پیدا کنم. و آن به اینصورت معنی شده بود: "لذت و رضایت خاطرعظیم" ولی این معنی مرا ارضاء نمی کرد. پس سعی کردم لغت نامهٔ دیگری را بکار ببرم و آنچه یافتم این بود "خنده، لبخند، محظوظ بودن، کسی را در آغوش گرفتن، غوغا، جذب کردن، لذت بردن، غلطیدن، شادی و نشاط داشتن، رغبت داشتن، محظوظ شدن، به تپش آوردن، مسحور شدن، سرخوش بودن، دخول، به دام افتادن، خُرناس کشیدن." آیا این شگفت انگیز نیست؟ وقتی خدا به شما نگاه می کند با لذت خاصی خشنود است.

آیا هرگز عاشق شده اید؟ مثل این است که شما در اتاقی مَملو از مردم هستید ولی ناگهان متوجه شده به خودتان می گویید"او مرا دید." کتابمقدس می گوید:"ای خواهر وعروس من، دلم را به یکی از چشمانت و به یکی از گردنبندهایت ربودی."(غزل غزلها ۴: ۹) آیا شما والدینی را با اولین نوزاد خویش دیده اید. آیا او خارق العاده نیست؟ آیا عینا" شبیه من نیست؟ دیدید؟ این اولین لبخند او بود. خدا نیز درست مثل همین به فرزندان خود نگاه می کند.

چگونه می توانم از این خستگی مفرط شفا بیابم؟ شفا درصدای نرم و آرام خدا است که به شما می گوید دوستت دارم. من از تو خُشنودم. با دیدن تو دلم به ترنُّم می آید. این چیزی است که در طیّ اعصار مسیحیان عظیمی را به هیجان آورده است. درست همانگونه که یک تجربۀ شخصی از خدا ویک مکاشفۀ جدید از فیض او می تواند دل شما را نیز تازه کند.

مأموریت

خدا ایلیا را نزدیکتر به خود جذب نمود و برای تکمیل تمدید قوای نبی به او مأموریتی بخشید. او با پطرس نیز چنین عمل نمود، کسی که احتمالا" به خود می گفت "بعد از آنچه من کردم، مسیح دیگر هرگز به من اعتماد نخواهد کرد." اما مسیح بعد از اینکه رابطۀ جدیدی با شاگرد خود برقرار نمود، به او گفت: "گوسفندان مرا شبانی کن."او مطمئنا" از شنیدن سخنانی که سه بار تکرار شد شگفت زده موضوع را دریافت. "من هنوز می خواهم تو را بکار ببرم."چه بسیار اندک می دانست در مورد عظمت خدمتی که خدا به او بخشیده بود.

خدا به ایلیا گفت "به راهی که از آن آمدی بازگرد."(۱پادشاهان۱۹: ۱۵) و ادامه داد "وقتی به آنجا رسیدی..." این مأموریت نامعلومی نبود، چنانکه گفته شود راه باز است و جاده دراز. تو بالاخره راه خودت را به نحوی پیدا خواهی کرد. نه، برای ایلیا خدمت خاصی مهیا شده بود که باید انجام می داد. من فکر می کنم که او شاید در پریشانی و واماندگی خود گفت "کار من به آخر رسیده است، من دیگر هیچ وقت با پادشاهی سخن نخواهم گفت."مأموریت جدید ایلیا فقط یک پادشاه را شامل نمی شد بلکه مسح دو پادشاه را. (۱پادشاهان۱۹: ۱۵و۱۶) از این گذشته، وقتی که ایلیا زندگی خود را بی ارزش می انگاشت، خدا

آنرا قابل تکثیر می دید و می خواست الیشع را به عنوان شاگرد به او بدهد. برخی مفسرین برین عقیده اند که این دو نبی به مدت ۱۰ سال با هم کار کردند. یک شکست نمی توانست همهٔ صفات مُمَیّزه ای که خداوند به زندگی او بخشیده بود، بی ارزش نساخته باشد. به همچنین احساس ناامیدی و یأسی را که شما جدیدا" تجربه کرده اید نیز قادر نخواهد بود آنچه را که در طی سالها خدا به شما آموخته است از میان ببرد.

بعلاوه خدا داشت به خادمش می گفت که "تو بمدت مدیدی تنها بوده ای. من می خواهم کسی را به عنوان دوست به تو ببخشم تا او را تربیت کرده مواظبت کنی که بتواند جایگزین تو بشود. پس برخلاف انتظار تو، مأموریتت هنوز به پایان نرسیده است. من می خواهم بجای اینکه نگران خودت باشی از این به بعد بر الیشع تمرکز کنی. او به اندازهٔ تو از من شناخت ندارد. من از تو می خواهم خودت را به او بدهی. برای او دعا کرده آنچه را که می دانی به او تعلیم بدهی."

خدا راه های شگفت انگیزی دارد تا مردم درمانده را شفا ببخشد. حتی اگر از او دور شوید باز او شما را ترک نخواهد کرد. هرچه هم که شما انجام داده باشید، بازشما فرزند دلبند او هستید. نظر او درمورد شما تغییر نکرده و نخواهد کرد. این است فیض عظیم خدا، و ایلیا مردی بود چون ما!

فصل شانزدهم
فیض آینده

وقتی زندگی ای زمان حاضر به کمال برسد ما به انتظار فیض بیشتری باید باشیم که از جانب خدای بخشنده به ما داده خواهد شد. در واقع بهترین هنوز در راه است که توسط آن همهٔ محدودیتها

برداشته خواهد شد و زمان آه و ناله و اشتیاق ما به اتمام خواهد رسید و ما به کمال پُری فیض خدا داخل خواهیم شد.

تمامی خلقت از بطالت خود خلاصی یافته به مقصد پُرجلال نهایی خود داخل خواهد گردید.

شناخت و انتظار این مسلّمات ما را از زندگی بی قید آزاد می کنند تا از زندگی بی قید و بند آزاد گشته بتوانیم فیض او را به دیگران بشناسانیم.

فصل شانزدهم
فیض آینده

اگر آنچه تا کنون دربارۀ فیض گفتیم کافی نبود، هنوز توضیح بیشتری باقی است که باید داده شود. پطرس به شما می گوید که:"لهذا کمر دلهای خود را ببندید و هشیار شده امید کامل آن فیضی را که در مکاشفۀ عیسای مسیح به شما عطا خواهد شد." (۱پطرس۱: ۱۳) ما هیچ گاه فیض خدا را کم نخواهیم داشت، :"حتی زمانیکه ده هزار سال در آنجا بوده باشیم." (چنانکه سرود معروف نیوتن می گوید.)

چگونه فیضی را شما هنوز انتظار می کشید؟ واقعیت این است که نجات کنونی شما هنوز کامل نیست. ما بین دو دورۀ "اکنون" و "هنوز نیامده است" داریم زندگی می کنیم. چنانکه ۱یوحنا ۳: ۲ می گوید: ما اکنون فرزندان خدا هستیم ولی هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود." و چنانکه جان سکات می گوید:" مرکز مسیحیت عهدجدید همانا کلیسا است که دارای دو جنبۀ بظاهر متناقض می باشد. ما داریم بین دو زمان زندگی می کنیم. میان آنچه که او وقتی که بر زمین آمد انجام داد و آنچه که دروقت آمدن دوباره اش انجام خواهد داد. میان ملکوتی که برزمین آمده و در میان ماست و ملکوتی که در آینده خواهد آمد. ملکوتی است که میان آنچه که آغاز شده وآنچه که"هنوز نیامده است." و به کمال خواهد رسید. (کلیسا به عنوان عنصری که در زمان میان آمدن اول و ثانوی مسیح بوجود آمده و شکل گرفته است، توصیف گردیده است. مترجم) (John Scott, Calling Christian Leaders, IVP,2002)

در واقع پولس درمورد ناامیدی ما در زمان حاضر سخن می گوید که نه تنها بصورت "انتظار توأم با اشتیاق" بلکه به "آه و ناله کردن"توصیف شده

است. ما آه و ناله انتظار می کشیم تا بطور کامل جلال بیابیم. "و نه این فقط، بلکه ما نیز که نوبر روح را یافته ایم در خود آه می کشیم در انتظار پسرخواندگی یعنی خلاصی جسم خود."(رومیان ۸: ۲۳)

ما با اشتیاقی آمیخته با آه و ناله انتظار می کشیم ودر این صورت در آن با کلّ خلقت همراه هستیم. خلقت در حال آه کشیدن و داشتن درد زه، مشتاقانه منتظر مکاشفهٔ کامل پس انسان می باشد. (رومیان ۸: ۲۲-۱۹) دورنما و چشم انداز فیض آینده بی نظیر است. خدا با عطوفت و مهربانی خود ما را کاملا" بصورت پسر پُر جلال خود تبدیل خواهد کرد. کمال اوج و حدّ اعلای نجات ما تقدّس نیست بلکه جلال است.

این یک واقعهٔ رزمی خواهد بود که تمامی خلقت منتظر بی صبرانه منتظر ظهور کامل پسر انسان می باشد. (به رومیان ۸: ۱۹رجوع کنید.) خلقت چون زن آبستنی تصویر شده است که درد زه کشیده انتظار روزی را دارد که نه فقط پسران خدا را در جلال خواهد آورد بلکه طلایه دار انتهای شب طولانی خلقت و قید فساد و بیهودگی او خواهد بود. پس به گونه ای آیندهٔ خلقت بطور جدا نشدنی ای با آیندهٔ کلیسا درآمیخته است. درد زه خلقت صرف تصادف و اتفاق نیست، بلکه آن با انتظار به یک واقعهٔ پُرجلال در آینده، به پیش توجه دارد. مسیح دربارهٔ جنگها و زلزله ها چون یک درد زه سخن گفت. بخاطر شکست انسانیت است که همهٔ خلقت ازآن متأثر شده صورت خویش را باخته، ملعون و به بیهودگی گراییده است. امّا با بازگشت مسیح نه فقط ما رهایی خواهیم یافت بلکه "تمامی خلقت نیزاز قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود."(رومیان ۸: ۲)

اگرچه ما در زندگی کنونی خود فیض پُرجلال خدا را دریافت کرده ایم، اما بسیار بیشتر از آن در انتظار ما می باشد. آنچه ما اکنون داریم تصویری کامل نیست. پولس می نویسد: "اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم بدبخت تریم." (۱قرنتیان۱۵: ۱۹) او ادامه داده زندگی کنونی و آیندهٔ ما را با واژه های آشنایی از طبیعت چون بذر و گل کامل تشبیه می کند. به هنگام مرگ ما بدن فانی خود را خواهیم کاشت و بدن غیرفانی خواهد برخاست، ضعف کاشته خواهد شد و قدرت خواهد برخاست، بدن طبیعی کاشته خواهد شد و بدن روحانی خواهد برخاست. "زیرا که می باید این فاسد بی فسادی را بپوشد و این فانی به بقا آراسته گردد." (۱قرنتیان۱۵: ۵۳) تکمیل و عاقبت کار نجات بخش خدا در مقابل ما قرار داده شده است. بر فیض آیندهٔ خدا امید بدار پس از ترس های زودگذر، ناامیدی های تلخ و درد و رنج رهایی خواهی یافت. پولس به ما می گوید که رنج های زمان حاضر در مقایسه با جلال ابدی سَبُک و ناچیز به نظر خواهد رسید. (به ۲قرنتیان ۴: ۱۷رجوع کنید.) مادر ترزا گفته است که زمانی که ما به جلال برسیم حیاتی که داشته ایم چون شبی به نظر خواهد رسید که در هتلی محقّر بسر برده ایم.

هیچ شکّی در این نیست که یقین در فیض آینده سبب شده است که شادی پیروزی و ایمانی پُرجلال در دل شهدایی که در طی دوران بوده اند پدیدار گشته است. چنانکه این موضوع در داستان "زمینهای کشنده که چون تمثیلی بکار برده شده است دیده می شود.

آن محل حقیقتا" ترسناک و شوم بود و چون مکان اعدام به نظر می رسید. بوی مشمئز کنندهٔ مرگ به مشام می رسید. مردم کنجکاو روستا در خارو خاشاک اطراف جستجو می کردند، در حالیکه

تقریبا" خود را در بوته ها پنهان کرده بودند به خانواده ای نگاه می کردند که طبق روال همیشه به ایشان دستور داده شده بود که قبر خود را بکَنَند. سپس طبق موافقت با درخواست رئیس می بایست خود را در لحظه ای آمادۀ مرگ می کردند. پدر و مادر و فرزندان دستهای همدیگر را گرفته بود ند و با هم در اطراف حفره زانو زدند. فرد محکوم به اعدام با صدای بلند فریاد به زده مردمی به او نگاه می کردند و نیز به فرمانده التماس نمود تا توبه کرده انجیل را بپذیرند.

سپس با ترس و وحشت پسر جوان خانواده از جای خود جَسته در بوته های اطراف ناپدید گشت فرد محکوم به اعدام در کمال خونسردی و اقتدار التماس نمود تا پسر را دنبال نکنند بلکه از ایشان خواست تا اجازه بدهند تا خود او پسرش را صدا کند. ایشان محوطه پوشیده از درختها را بدقت می نگریستند. خانواده هنوز در کنار قبر زانو زده بودندمردم در تعجب شدند وقتی دیدند که پدر خانواده خودش فرزند خود را صدا زده التماس کرد کرد که بازگردد تا همراه خانواده بمیرد.

او گفت"پسر من، چگونه می توان چند روز دزدیده شده از زندگی را که می بایست در بیابان و چون تبعیدی ای پست و تأسف آور تنها بسر بُرد با بودن ابدی در حضور خدا و ملکوت او که با پیوستن به خانواده در کنار این قبر حاصل می شود، مقایسه کرد. " پس از چند لحظۀ سنگین پسر جوان در حالیکه به آرامی اشک می ریخت از میان بوته ها به بیرون لغزیده به خانواده اش که زانو زده بودند پیوست. در همین موقع بود که پدر خانواده به گروهی که داشتند اعدام می کردند گفت: "الآن ما برای رفتن آماده هستیم. "ولی دیگر کسی آنجا نبود که این خانوادۀ شریف

و نجیب را به مرگ بسپارد. پس این امر می بایست توسط رئیس گروه خاتمه می یافت که در آن زمان شاهد عینی ماجرا نبود. ولی به احتمال قوی برخی از شاهدین ماجرا تردید داشتند از اینکه وقتی یکایک بدنهای این مسیحیان در قبری که خودشان کنده بودند بیفتد روحشان به آسمان، جایی که خداوندشان برای آنها مهیا کرده است، صعود خواهد کرد.
(Don Cormack, Killing Fields, Living Fields, Monarch Books/LMF International, 1997)

تجدید همه چیز

فیض خدا نه فقط ما را سلامت به مقصد می رساند بلکه ما را به پُری جلال خواهد رسانید. و نیز نجاتی را به دنبال خواهد داشت که شهادت وسفر روحانی ما را به کمال رسانیده همه چیز را مطیع مسیح خواهد گردانید. وقتی او باز آید ما ناپدید نخواهیم گردید بلکه در جلال او ظاهر خواهیم گردید. او خواهد آمد "تا در مقدسان خود جلال یابد و در همهٔ ایمانداران از او تعجب کنند." (۲تسالونیکیان۱ : ۱۰)

پطرس رسول به هیجان آمد وقتی که از مسیحی که "...می بایدآسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز (تجدید همه چیز) فرا برسد." اخبار نمود. (اعمال۳: ۲۱) عظیم ترین پیروزی خداوند این است که همه چیز نو خواهد شد. همهٔ آفرینش در این نقشهٔ غایی خدا سهیم خواهد بود. مزمور۹۶: ۱۱- ۱۳ به ما چنین می گوید : "آسمان شادی کند و زمین مسرور گردد. دریا و پریِ آن غرّش نماید. صحرا و هرچه در آن است به وجد آید آنگاه تمام درختان جنگل ترنّم خواهند نمود به حضور خداوند زیرا که می آید. زیرا که برای داوریِ جهان می آید و ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود و قومها را به امانت

خود.″ وقتی که برای داوری بیاید به گونه ای تمامی آفرینش به تحسین و کف زدن آغاز خواهند نمود و درختان و کوه ها و مرتع ها او را تجلیل خواهند نمود.

کتاب مقدس شهادت می دهد که همهٔ آفرینش بهبودی خواهد یافت و چنانکه آب، دریا را می پوشاند، تمامی زمین از شناخت خدا مملوّ خواهد شد و فردوس گم شده فردوس بازیافته خواهد گردید. ″و گرگ با برّه سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری باهم. و طفل کوچک آنها را خواه راند. ″(اشعیا۶:۱۱) الک ماتیر می گوید: ″حتی یک کودک خواهد توانست قدرت تملّکی را که به انسان داده شده است بکار ببرد. ″

(Alec Motyer, The Prophecy of Isaiah, IVP, 1993)

چه روز عظیمی خواهد بود! بسیار سخت است تصور کردن آسمانی جدید و زمینی جدید. آنچه چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به خاطر انسانی خطور نکرده است آنچه خدا برای آنانی که او را دوست می دارند مهیّا کرده است. امّا برتر از هر چیزی اینکه او با ما ساکن خواهد شد. ما قوم او و او خدای ما خواهد بود. ما دیگر به آفتاب و ماه نیازی نخواهیم داشت زیرا که خداوند نور ما خواهد بود و ما روی او را خواهیم دید.

با آمدن عیسای مسیح اشتیاق قوم خود که در طی تاریخ ادامه یافته است بطور کامل ارضاء خواهد شد. دعای اشخاصی چون موسی در مورد دیدن جلال خدا, اشتیاق نویسندهٔ مزامیربرای دیدن روی او, آرزوی پولس برای شناخت او که بخاطر آن می خواست همه چیز را فضله بشمارد, برآورده خواهد شد. پس در آن روز ″خواهیم شناخت چنانکه نیز شناخته شده ایم. ″ کمال همه چیز عاقبت

فراخواهد رسید. او را چنانکه هست خواهیم دید و بصورت و شکل او مبدّل خواهیم شد.

یوحنای رسول در زمان تبعید خود در جزیرۀ پطمس این امتیاز را یافت تا آسمان را گشوده ببیند. تصاویر شگفت انگیزی به دنبال هم در نظر او ظاهر گشتند و بدین ترتیب کتابمقدس با چنین سخنان عجیب و شگفت آوری بپایان می رسد:

و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدیدچونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی باشد. و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می شود خاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است. و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می گفت اینک خیمۀ خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. (یوحنا۱:۲۱- ۳)

مارا لازم است که تفکرات خود را در مورد رفتن به قلمرو روحانی تازه سازیم.
چنانکه بروس میلان می گوید: "ملکوت آسمان نسبت به زمین چندان هم دنیای جدیدی نیست چنانکه گویی آنجا بهشت برین است و اینجا و در مقایسه با زمین دون، دنیایی است جدید."
(Bruce Milne, The Message of Heaven and Hell, IVP, 2002)

دکتر مارتین لوید جونز با گفتن این جملات الهیات را زیر سؤال می برد:

در اقیانوس محبت تو
ما خود را در بهشت برین گمُ گشته خواهیم یافت.

کاملا" برعکس او می گوید: "بدن نجات یافته و جلال یافتۀ ما بر زمین جلال یافته و زیر آسمان جلال یافته ساکن خواهد شد."

(Martyn Lloyd-Jones, The Final Perseverance of the Saints. Romans 8: 17-39, Banner of Truth Trust, 1975)

یوحنای رسول شهر سماوی را دید که از آسمان به زمین می آید شهری که در آن فساد و تباهی نیست و خود خدا در میان آن ساکن است. اجتماع آسمانی بر زمین ساکن می شود و با آمدن خدا در میان فرزندان نجات یافته و جلال یافتهٔ خویش، اشتیاق عظیم وی برای ساکن شدن در میان قومی خویش، بطور کامل سیراب می گردد.

چنانکه او اشکهای هر چشمی را می زداید، شهر خدا مملوّ از شادی و آرامش می گردد. "...وغم و ناله فرار خواهد کرد." (اشعیا ۳۵: ۱۰) و واپسین دشمن ما مرگ نیزمغلوب گشته ما دیگر تا به ابد با خداوند خواهیم بود.

و بالاخره قوم نجات یافتهٔ خدا میراث کامل خویش را دریافت خواهند نمود و شهر خدا در جلال خدا خواهد درخشید و بر ما روا خواهد بود تا بر درخشندگی عظمت سکونت و ظهور خدا در هیکل او را نظر کنیم. دعای مسیح نیز که می خواست "آنانی که به او داده شده اند با او باشند در جایی که او می باشد تا جلالی را که به او داده است ببینند ..." (یوحنا ۱۷: ۲۴) جواب داده خواهد شد. جلال خدا که بطور زود گذرایی در گذشته خیمه و هیکل را فرو گرفته بود کاملا"تحت الشعاع قرار خواهد گرفت. مردان و زنانی که در جسمند قادر نخواهند بود حضور پُرجلال او را تحمل کنند، امّا ما در بدنهای جلال یافتهٔ خود در این شکوه وجلال سهیم بوده خود را در مکان حقیقی خود خواهیم یافت. ما دیگر خواهیم توانست تخت جلال او راببینیم و خوانده خواهیم شد تا از درخت میوهٔ حیات خورده در کنار نهر حیات که تا به ابد جاری است منزل خواهیم کرد و صورت او را خواهیم دید.

و برتر از همه چیز ما عروس برّه شناخته خواهیم شد. ما نه به یک جشن سادهٔ فارغ التحصیلی و یا یک جشنواره، بلکه به یک جشن عروسی مجلل خوانده شده ایم. مقام ما دراین جشن شاهد و یا دوست عروس نخواهد بود بلکه خود عروس که در او لکه و عیبی نیست و خوشی دل مسیح به عنوان داماد و پاداش رنجهای اوست.

چه فیض پُرجلالی درانتظار است! روح القدس به عنوان تجربهٔ نخست و بیعانهٔ روح به ما داده شده است. ما ازپیش فقط می توانیم ذرّه ای ازآن جلال آینده را لمس کنیم امّا در آن ساعت کمال جایگزین اندک خواهد گردید.

فیض شما را آزاد می کند.

شما همچنین آزاد شده اید تا بتوانید در ایمان، متهورانه زندگی کنید. شما لازم نیست که مثل کسانی زندگی کنید که امیدی برای خود نمی بینند. شما احتیاج ندارید ثروت اندوخته اطمینان خود را به آنچه ناپایدار است بنهید. لازم نیست شما ارزشها و اهداف کوتاه مدت را پذیرفته زندگی بی دغدغه ای را برای خود فراهم کنید. شما می توانید با پخش پیغام پُری فیض خدا به دنیای نا بینا و دردمند می توانید مطمئن باشید او که تاریخ جهان را بدست گرفته است همراه شما می باشد. او ما را چون عروس بی لکه و عیب با شادی به جلال خواهد رسانید. جشن عروسی فراهم شده است و داماد بزودی می آید. وقتی زمان به آخر برسد ما که هیچ چیزی برای ستودن خود نداریم و آنچه که داریم نیز ما را صلب صلاحیت کرده مردود می دارد، با این حال خوانده شده ایم تا در این جشن داخل گشته در آن سهیم گردیم.

فیض شما را از ترس محکومیت و کلیسا را نیز از عزلت گزینی و گرفتار قوانین مذهبی گردیدن بازمی دارد. فیض شما را مطمئن می سازد که خدا شما را بطور کامل پذیرفته است. شما را همیشه دوست داشته و خواهد داشت. پس شما همیشه در امن بوده آزادید.

خدا شما را می خواند تا برخاسته لباس زیبای عدالت خود را به تن کرده بدرخشید. نه فقط این بلکه او از شما می خواهد که در اشتیاق به بشارت از این سرود مشهور چارلز وسلی الهام بجویید که می گوید:

دنیا باید چشیده ببیند
ثروت بی نهایت فیض او را.

بازوان پرمجبتی را که مرا در خود می گیرد،
آنچه که تا همهٔ بشر را فرو می گیرد.

فیض هیچگاه به منفعل بودن منجر نمی گردد بلکه مخاطرات مهیب که اشخاص محتاط را به اغتشاش و نگرانی وامیدارد. فیض نه فقط حالت موجود مذهب تشریفاتی را بلکه شکاکیت عیب جو و استهزاء کننده را نیز تحدید می کند. فیض کلیسا را آزاد می کند تا بتواند همه چیز را بخاطر ستایش او که همه چیز را برایگان به ما بخشید، به خطر بی اندازد. یکی از داستانهای مورد علاقهٔ من داستان زندگی زوج مبشّر شهیدی است که در سال ۱۹۳۴بضرب شمشیر سربازی چینی به قتل رسیدند، در حالیکه کودک خُردسالشان بطور معجزه آسایی زنده ماند.

(Mrs Howard Talor, The Triomph of John and Betty Stam. Philadelphia: China Inland Mission, 1960)

سرودی که توسط مبشّردیگری نوشته شده بود بوسیلهٔ این مبشر شهید به والدینش فرستاده شد. این سرود دقیقا" روزی که این زوج شهید گردیدند به دست والدین او رسید. این شعر آزادی پُرجلال ما را در نور اطمینان به فیض آینده به تصویرمی کشد.

این مبشر می نویسد که او دقیقا" از خطری که درکمینشان بود باخبر بود ولی او به هیچ عنوان از آن نمی ترسید. شعری که اکنون به دنبال خواهد آمد بیان گر احساسات این شخص می باشد.

ازچه بترسم؟
آیا از احساس شادی ای که از روح القدس می تراود؟
آیا از گذر از درد بسوی آرامش؟
آیا از عبور از ستیزه و نزاع زندگی بسوی آرام و قرارگرفتن؟
از چه بترسم؟

از چه بترسم؟
از تشعشع، از درهم کوفتن، از سُفتن قلب؟
از تعمید در خون یک نقش سنگی؟
از چه بترسم؟

از چه بترسم؟
از دیدن روی منجی؟
از شنیدن خوشامد گویی او و دنبال کردنش؟
از تابیدن جلال از زخمهای سفتهٔ فیض؟
از چه بترسم؟

با اطمینان از پذیرفته شدن از سوی خدا توسط این فیض عجیب، ما قادر خواهیم بود که بی ترسانه بسوی ملتهای در حال انتظار بشتابیم. "و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا برجمیع امّتها شهادتی شود، آنگاه انتها خواهد رسید." (متی۲۴: ۱۴) و بدین وسیله عمل جهانی فیض به کمال خواهد رسید. وتمامی ملتها و قومها و زبانها به اطراف تخت خدا حضور خواهند داشت. در حضور پادشاه بسیار عالیقدرو فیض بخشمان خدا، اعصار نامتنهی مکشوف خواهند گردید.

"و الآن او را که قادر است که شما را از لغزش محفوظ دارد و در حضور جلال خود، شما را بی عیب، به فرحی عظیم قایم فرماید، یعنی خدای واحد و نجات دهندۀ ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد الآن و تا ابدالآباد. آمین." (یهودا۲۴و ۲۵)